ما شاء الله لا قوة الا بالله

درین ایام سعادت فرجام بفضل ایزد منعام گلدستہ بہار آگین مسمی بہ

حصہ اول پنجۂ نگارین

باہتمام احقر محمد عبد الرحمن ابن حاجی محمد روشن خان مغفور تربیت یافتہ خدمت درم معظم محمد مصطفی خان

مطبع ۱۳۱۱ھ فاروقی ... دہلی [illegible] محلہ ... مطبوع

۲۱۳۵

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از تحمید حضرت جل و علا و تبجیل جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم عاجز عبدالرحمن ولد حاجی محمد روشن خان غفر الله لهما بخدمت
شائقان عرضه میدهد که در سنه ۱۲۰۰ هجری نقل تعلیمهای نسخ اساتذهٔ سلف فراهم نموده بقطعات الجواهر نام کرده بقالب طبع درآورده
بودم چنانچه هر که دید پسندید و برغبت خرید و طالبان این فن انفع بین از آن حاصل گردید الحال حسب اتفاق قطعات نستعلیق متعدد تراویدهٔ
خامهٔ غرابت نگار اساتذهٔ مستند نیز بهم رسید خواستم که این فیض هم عام باشد و افادهٔ آن بجمهور انام رسد بنابران بخدمت خوشنویسان وقت
خود که در حسن تحریر دستگاهی میدارند مکلف شده نقل آن طبع کنانیدم که طالبان و شائقان در استحصال آن مؤنتی عارض نشود و این گرانمایه
بی کد و کاوش بدست افتد هر چند که در چهاپه نزاکت تحریر و لطافت آمد قلم اوستادان ندرت نگار باقی نمی ماند فاما با این همه شائق و

طالب از حسن ترکیب و کرسی نشینی و وصل و فصل حروف و مقدار دوائر بی بهره نمی ماند چون نقول جمیع قطعات وقتی تمام داشت و
متعهد از بعض مواقع حوصلهٔ خریدار هم از استیعاب آن کوتاه میگردد لهذا از هر ترکیب بقدر مناسب انتخاب نموده با پنج مجموعه مرتب
کردم این نزهای جواهر که چون خمسه هوش افزای ارباب بینش اند بپنجه نگارین مسمی و موسوم و ترتیب آنرا بدین عنوان ملحوظ داشتم که در
مجموعهٔ اولین مفردات و اشعار یکه اساتذه آنرا مثل بیت کتاب تحریر فرموده اند و مجموعه دومین تراکیبی که در هر مصراع آن یکیک مد آورده اند
و در مجموعهٔ سومین قطعاتیکه در هر مصرع دو دو مد نگاه داشته اند و در مجموعهٔ چهارمین قطعاتیکه دوائر بسیار دارد و حسن ترکیب و لطافت
ترتیب بعجب احسن بمیان مرعیست و در مجموعهٔ پنجمین قطعات متفرقه که اکثر دوائر منقلب و معکوس بمیان افتاده امید آنست که اگر این مجموعه
مثل مجموعه سابق منظور انظار ارباب فطنت و ذکا و مقبول طبائع اصحاب هنر رسا باشد بدعای خیر در حق این عاجز دریغ نفرمایند هو المعین المستعان

ا ب ج د ر س ش ص ط ع ف

محمد شمس الدین لکھنوی قلمی نمو

ق ک ل م ن و ہ لا ی ے

با بب بج بد بر بس بش بص بط بع بف

محمد شمس الدین تحریر نمود

بق بک بل بم بن بہ بھ بلا بی بے

جا جب جت جج جد جر جب جس جش جص جط جع جف

محمد شمس الدین تحریر نمود

جق جک جکه جل جم جسم جن جه جو جلا جی جے

سا ست سج سد سر سل شس سص سط سع سف

محمد شمس الدین تحریر نمود

سق سک سکه سل سم سن سو سه سلا سی سے

صا صت صج صد صر صس صش صص صط صع صف

محمد شمس الدین تحریر نمود

صق صک صل صم صن صو صه صلا صی

طا طت طج طد طر طس طش طص طط طع طف

محمد شمس الدین تحریر نمود

طق طک طل طم طن طو طہ طھ طلا طی طے

عا عت عج عد عر عس عش عص عط عع عف

محمد شمس الدین تحریر نمود

عق عک عکه عل عم عن عو عه علا عی ی

عا عت عج عد عر عس عش عص عط عع عف

محمد شمس الدین تحریر نمود

عق عک عکه عل عم عن عو عه عهه علا عی ی

فا فت فج فد فر فس فش فص فط فع فف

محمد شمس الدین تحریر نمود

قو فک فکه فل فم فن فو فه فلا فی فی

ففا فت فج فد فر فس فش فص فط فع فف

محمد شمس الدین تحریر نمود

فق فک فل فم فن فو فه فلا فی

کا کت کج کد کر کس کش کص کط کع کف

محمد شمس الدین تحریر نمود

کک کگ کل کم کن کو کہ کلا کی کے

ما مت مج مد مر مس مش مص مط مع مف

محمد شمس الدین تحریر نمود

مق مک مل مم من مو مه مھ لا می مے

ها هت هج هد هر هس هش هص هط هع هف

محمد شمس الدین تحریر نمود

هق هک هگ هل هم هن هو هه هلا هی

مهما مهت مهج مهد مهر مهس مهش مهص مهط مهع مهف

محمد شمس الدین تحریر نمود

مهق مهک مهکه مهل مهم مهن مهو مهه مهلا مهی

ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ

محمد شمس الدین تحریر نمود

فتبارک الله احسن الخالقین والحمد لله رب العالمین

محمد عربی کابروی هر دو سراست

محمد شمس الدین تحریر نمود.

کسیکه خاک درش نیست خاک بر سر او

مرحبا سید مکی مدنی عربی

محمد شمس الدین تحریر نمود

دل و جان باد فدایت که عجب خوش لقبی

پئے تسکینِ خاطر صورتِ پیراہنِ یوسف

محمد شمس الدین تحریر نمود

محمد کو جو بھیجا حق نے سایہ رکھ لیا قد کا

رسد بر اهل ایمان بیشتر آفات از دنیا

محمد شمس الدین تحریر نمود

گزندی نیست از دندان جز انگشتهای دست را

بلغ العلیٰ بکمالہ کشف الدجیٰ بجمالہ

محمد شمس الدین تحریر نمود

حسنت جمیع خصالہ صلو علیہ و آلہ

تو دستگیر شو ای خضر پی خجسته که من

محمد شمس الدین تحریر نمود

پیاده می‌روم و همرهان سوارانند

کب سلیقہ ہی فلک کو یہ ستمگاری مین

محمد شمس الدین تحریر نمود

کوئی معشوق ہی اس پردۂ زنگاری مین

چمن مین مست گلرویان جو تپ سے گلے مل جھپکینگی

محمد شمس الدین تحریر نمود

تو پابوسی کو پھر کس کس طرح سے گلے جھپکینگی

بجرم عشق توام میکشند و غوغائیست

محمد شمس الدین تحریر نمود

تو نیز بر سر بام آ که خوش تماشائیست

امی ہلاہل مدہ بھرے سیت سیام رتنار

محمد شمس الدین تحریر نمود

جیت مرت جھک جھک پرت جہ چتوت اکبار

سیه بادام را هر سو میفگن در نظربازی

محمد شمس الدین تحریر نمود

نگهدارش که وقتی بر سر تابوتم اندازی

شعله‌ایم اما ز دود دل سیه‌پوشیم ما

محمد شمس الدین تحریر نمود

چون چراغ لاله میسوزیم و خاموشیم ما

بسی طپیدم الم کشیدم رخت ندیدم دریغ جدائی

محمد شمس الدین تحریر نمود

غمت خریدم بدل گزیدم بجان رسیدم اگر نه آئی

گیسوی مشکیں رخِ محبوب تک آنی لگی

محمد شمس الدین تحریر نمود

چشمۂ خورشید میں بھی سانپ لہرانی لگی

ای دوست اگر جان طلبی جان بتو بخشم

محمد شمس الدین تحریر نمود

از جان چه عزیز است بگو آن بتو بخشم

بفکرِ نیستی ہرگز نمی افتند مغروران

محمد شمس الدین تحریر نمود

اگرچہ صورتِ مقراضِ لا دارد گریبانہا

چاک کن جامهٔ هستی که شود او پیدا

محمد شمس الدین تحریر نمود

تا گریبان ندرد گل نشود بو پیدا

دہد حق عشق احمد بندگان چیدۂ خود را

محمد شمس الدین تحریر نمود

بخاصان شاہ می بخشد می نوشیدۂ خود را

اگر بخشے زہے رحمت نہ بخشے تو شکایت کیا

محمد شمس الدین تحریر نمود

سرِ تسلیم خم ہے جو مزاجِ یار میں آئے

صائبا خجلت سائل بر منعم در کرد

محمد شمس الدین تحریر نمود

بی زری کرد بمن آنچه بقارون زر کرد

الٰہی بہ نیکی و نیک اختری
نشینی تو بر تخت اسکندری

محمد شمس الدین لکھنوی قلمی نمود

خاتمة الطبع

هزاران سپاس و ثنا بجناب ایزد یکتای بی همتا که حصهٔ اولین این
پنجه نگارین مانند انگشت گلعذاران غیرت باغ و بهاران آن تازه آئین
در رنگ ماشطهٔ قلم سر دفتر کاتب نگاران خوشنویس یگانهٔ دوران
یعنی منشی محمد شمس الدین صاحب سلمه الله و اهتمام جناب حقیقت انتما
رنگین گردید و حصهٔ دومین هم عنقریب غازهٔ شیوع بر چهره خواهد کشید

وجه ختم بر خاتمه

برای سند این معنی که کتاب هذا در مطبع نظامی واقع کانپور
حلیهٔ انطباع پوشید مهر و دستخط مهتمم بر خاتمهٔ آن ثبت گردید

محمد وزیر خان حنفی
محمد عبد الرحمن بن حاجی

العبد
محمد عبد الرحمن خان بن حاجی محمد روشن خان مهتمم

ماشاء الله لا قوة الا بالله

بتوفیقِ خداوندِ آسمان و زمین نسخۂ غیرتِ نظمِ پروین و ارژنگِ چین

[illegible] کا حصہ دوم

باہتمام اذل انام عاجز محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از حمدِ خداوندِ ذوالانعام و نعتِ پیغمبرِ برگزیدهٔ انام علیه الصلوة والسلام الی یوم القیام کمترین اهل زمان محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشنخان غفر الله لهما بخدمت شائقانِ کتابتِ خوش و مشتاقانِ تحریرِ دلکش عرضه میدهد که پیش ازین مجموعهٔ پنجهٔ نگارین به پنج حصه مرتب ساخته میخواستم که حلهٔ طبعش پوشانیده جلوه فرمای بزمِ نظارگیانِ معنی گردانم لیکن چونکه مشیت ایزدی مساعد نشد جلوه گری این شاهد رعنا بجز حصهٔ اولین ظهور نیافت اکنون بتائیدِ ایزدی وقت آن رسیده که حصهٔ دومین برنگِ اولین غازهٔ طبع بررو کشیده چشم آرزومندان را روشن گرداند امید از بارگاهِ خداوندِ کارساز آنست که بقیهٔ حصها نیز بتدریج حلهٔ طبع پوشند چون مشتاقانِ حسنِ خط و مشتاقانِ خوشنویسی را معاینهٔ تراکیبِ کلمات و وصل و فصلِ حروف و اندازهٔ مدّات و دوائر لازم و پر ضرور و بدون مشاهدهٔ اینهمه بعمل آوردن و مشق کشیدن از حد امکان نهایت دور و رعایتِ این جمله مراتب در تحریرات اساتذهٔ زائد الوصف میباشد لهذا این نظم

داشتن کتبه‌های استادان و پذیرفتن طرزِ تحریرِ ایشان ناگزیرست **رباعی** گر در سر تو ز حسن تحریر هواست * تحریرِ اساتذه ترا راه نماست * هر نقش که از خامهٔ استاد بود * در صنعتِ حسنِ خط همان طرز بجاست * **رباعی** خواهی که تو خوشنویس باشی نز بان * از جهد بکن پیرویِ استادان * میدار نوشتهای استادان پیش * بر طرز نکوی خط شان خامه بران * **قطعه** ای که در شیوهٔ خط سعی نمائی شب و روز * بشنو این نکته از من نشین فارغ بال * پنج چیزست که تا جمع نگردد باهم * هست خطّاط شدن نزدِ خردام محال * قوتِ دست و وقوفِ خط و استادِ شفیق * طاقتِ محنت و اسبابِ کتابت بکمال * گر ازین پنج یکی راست نیاید بشل * ندهد فائده گر سعی نمائی صد سال * ازین راه این احقر البریه بجا آوری چنین خدمت کمر همت بر میان جان بسته تعلیمات اساتذه بمساعی کثیر و صرفِ خطیر بهم رسانیده نقولِ آنها طبع کنانیدم تا همچنانکه خود بمشاهدهٔ این نگاران دل را حظ وافی بر داشتم دیگر آرزومندان حسن و جمال نیز بدیدار مه پاره‌ها بلطفِ موفور بدست آرند و پیرویِ انداز و وضعِ آنها در راهِ خوشنویسی قدم سعی گذارند و الله الموفق و المعین و هو المستعان و به نستعین

ھوالحسن

[illegible]

چون فراغت ز مفردات آمد

وقت مشق مرکبات آمد

گر تحصیل حسن خط خواہی

ختم او بر مقطعات آمد

تلمیذ جناب محمد شمس الدین صاحب لکھنوی

کتبہ باقر علی جادو رقم

ابوالحسن

[illegible]

ای نگارا بیخبر پیشانی تا کی
ورد من شب صبح پیمان تا کی

کار من چیدا روی بستہ شد
بچشمای حسن یا الکن پریشان تا کی

تلمیذ جناب محمد شمس الدین صاحب لکھنوی

بجنبش قلم جادو رقم

عبد الرحمن

جز شکر تو هیچ کار نتوانم کرد
احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زبان شود هر موی
یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

الملقب باعجاز رقم دام بالفضل الاکرم

تلمیذ جناب محمد شمس الدین صاحب لکھنوی

کتبہ یاور علی جادو رقم

هو الرحمن

ای داده ز راه لطف دادم بکس
حاصل ز مقصود و مرادم بکس

جمع است دلم با عطا و کرمت
ای بر کرم تو تعلق امیدم بکس

تلمیذ جناب محمد شمس الدین صاحب لکھنوی

الملقب باعجاز رقم و خسرو اقلیم بالفضل الاتم

کتبہ باقر علی جادو رقم

[illegible]

ابوالحسن

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد

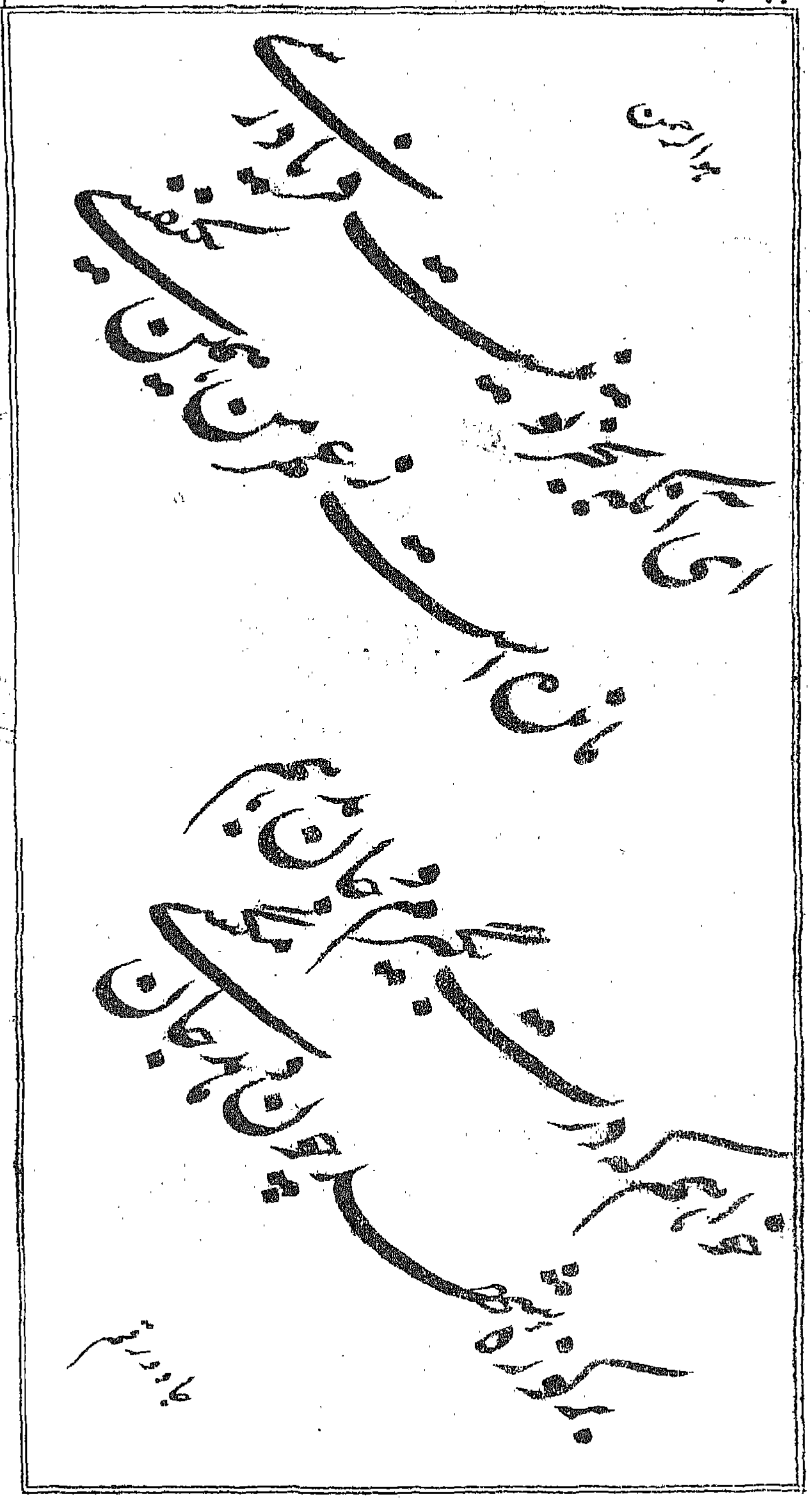
مقبول تو جز مقبل جاوید نشد

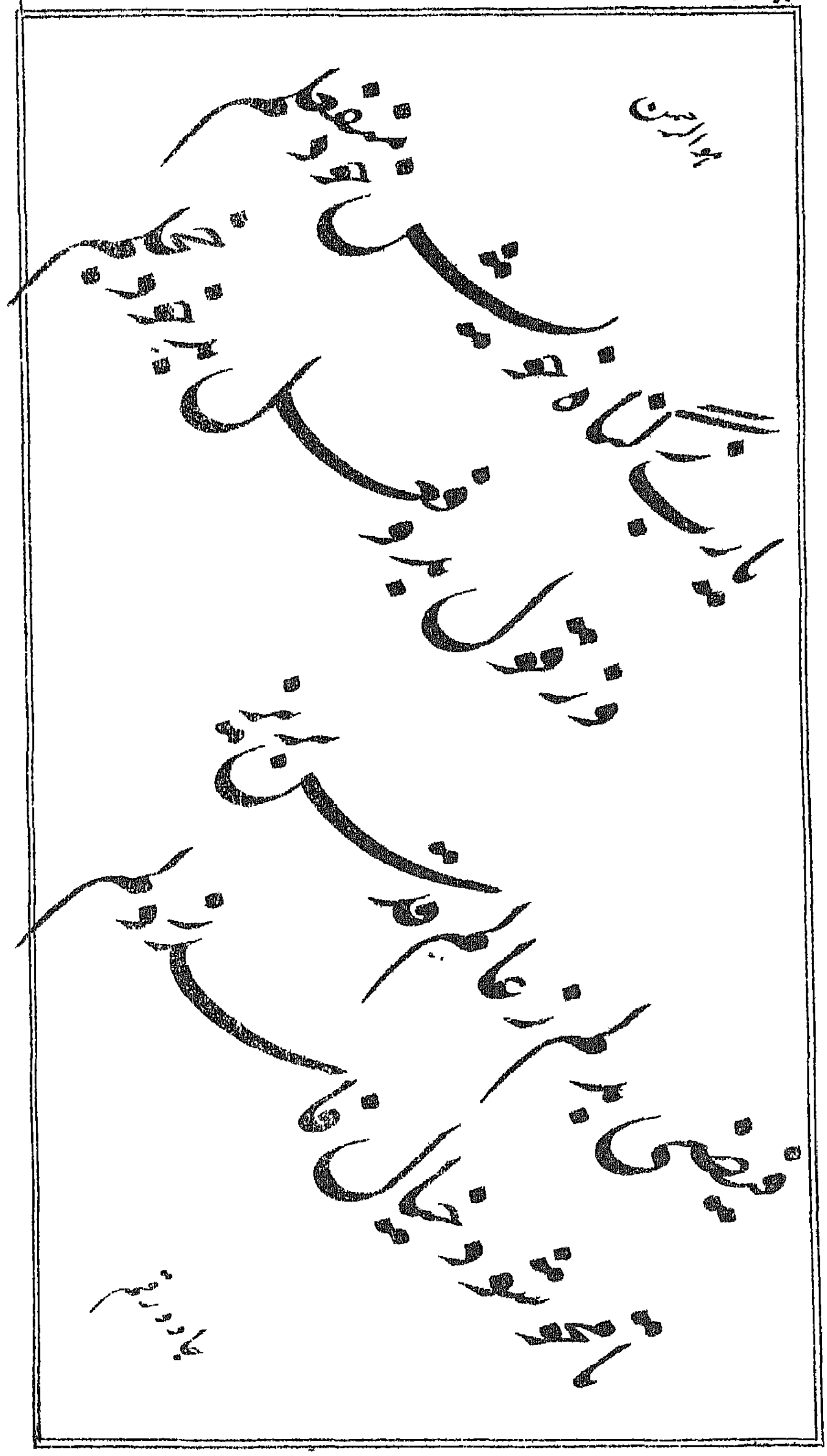
لطفت بکدام ذره پیوست دمی

کان ذره به از هزار خورشید نشد

تلمیذ جناب محمد شمس الدین صاحب لکھنوی

کتبہ [illegible] جادو رقم




ابوالحسن

هوالحسن

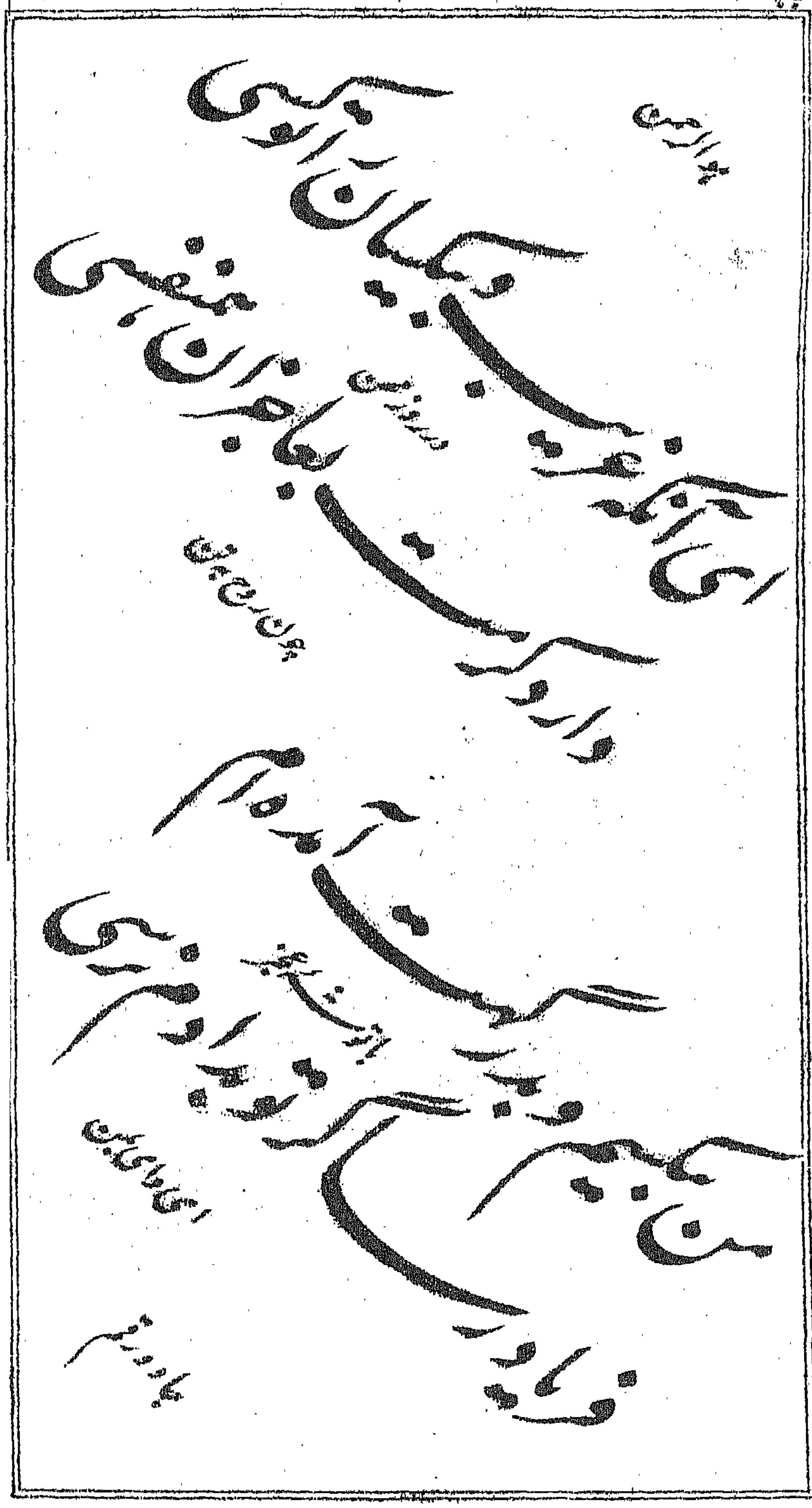
[illegible] آمد

[illegible] آید

[illegible]

لولاک لما خلقت الافلاک آمد

[illegible]



پیش از همه شاهان غیور آمده

هرچند که آخر بظهور آمده

ای ختم رسل قرب تو معلومم شد

دیر آمده ز راه دور آمده

هو الرحمن

از خدا دارد رهِ حسنِ عطائی

مطلب بو محمدِ عربی

الٰهی از تو عشقِ مصطفیٰ را

[illegible]

کوی او مقصد ست و مقصود

او محمد مقام او محمود

جادو رقم

[illegible]

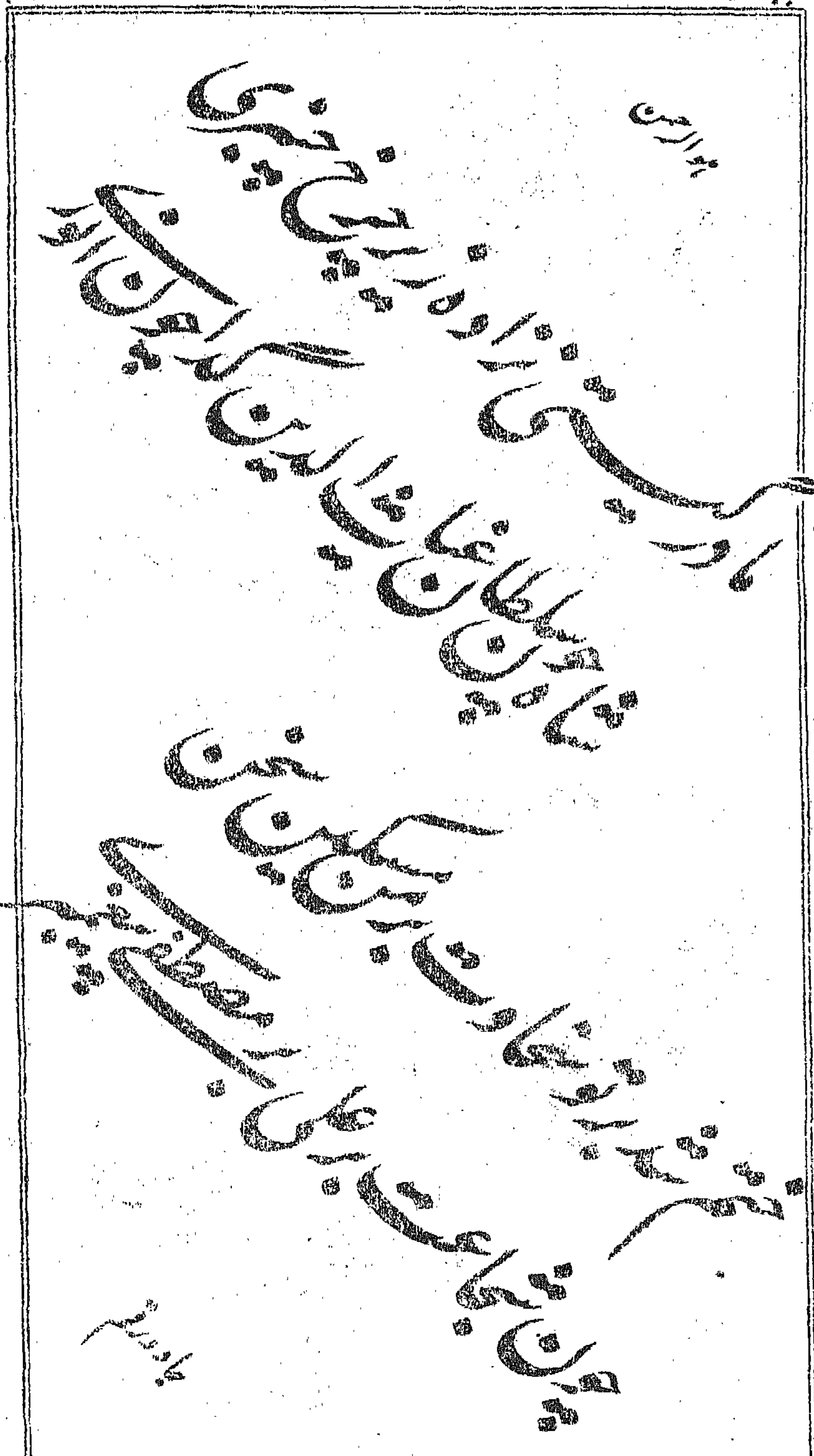
[illegible]

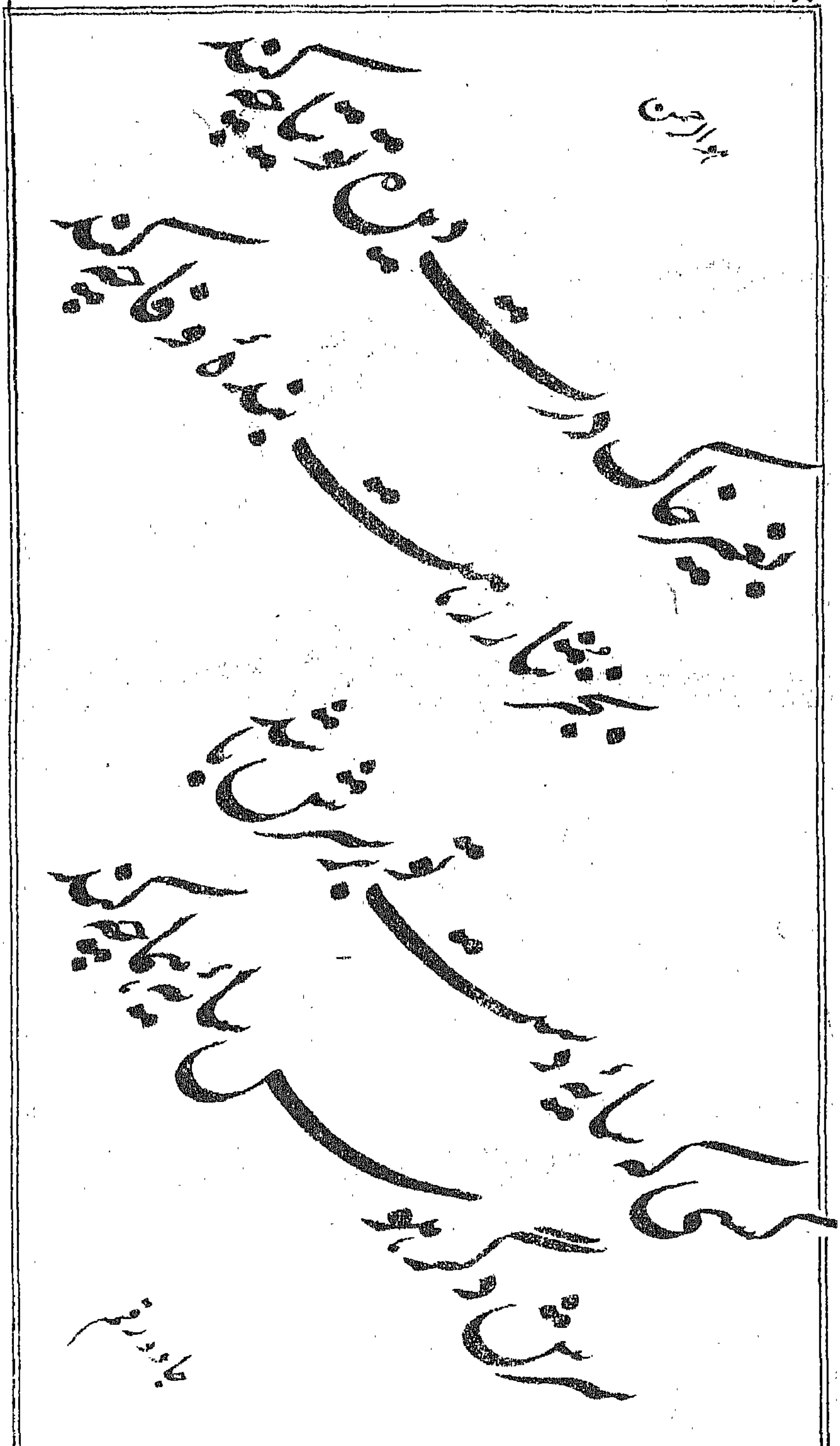
[illegible]

کس نیست در جهان که ز حسنت عجب نماند

[illegible]

[illegible]





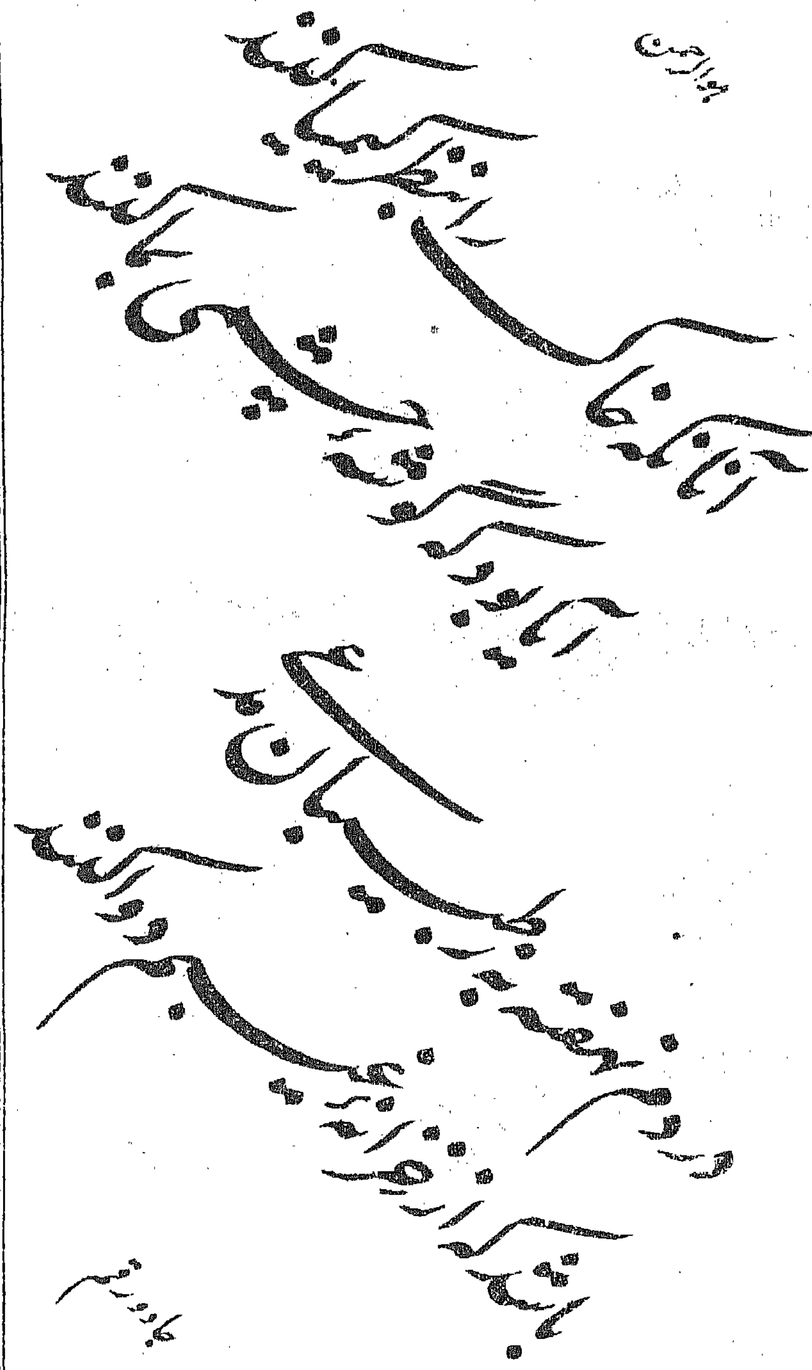
ای بهر [illegible] نیک یاد ما

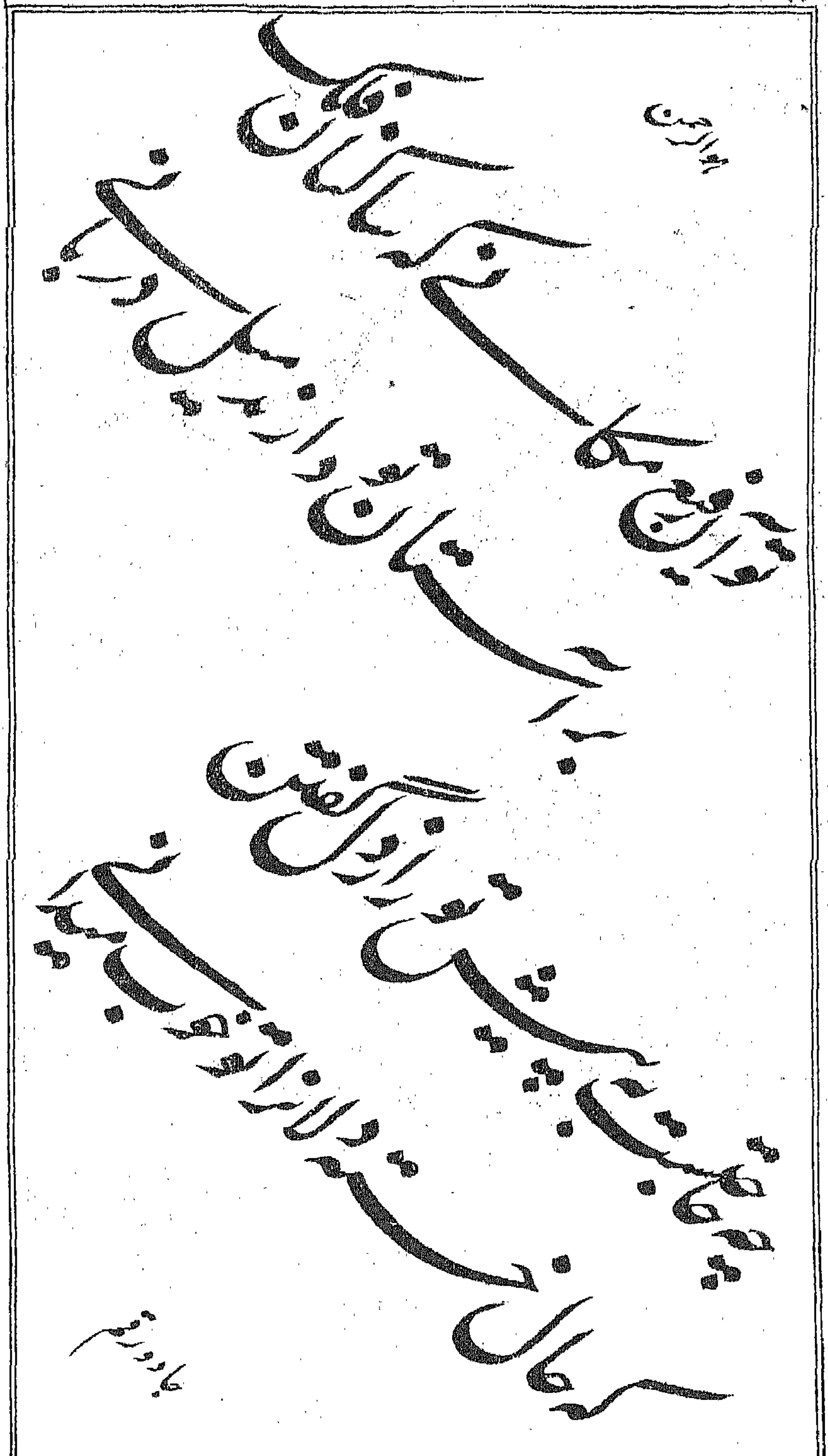
[illegible] غمزه [illegible] ما

[illegible] دوران [illegible]

گردون [illegible] کلاه ما

[illegible]




ابوالحسن
جادو رقم

ابوالحسن

ای مقصد جان و مطلب دل
مقصود دل از تو حاصل

مشکل به تو جست و آسان
آسان به تغافل تو مشکل

بیاد ورقم

[illegible]

ابوالحسن

بدرت ای سپہر پایہ آمدہ ام

در پناہت از پئے پناہ آمدہ ام

بار الٰہی کس بیکسان غریب پرور

از دست بی زاد راہ آمدہ ام

جاوید رقم

[illegible]

ده عقل ز نه سپهر و از هشت بهشت
هفت اختر ز شش جهت این نامه نوشت

کز پنج حواس و چار ارکان و سه روح
ایزد به دو عالم چو تو یک تن نسرشت

[illegible]

هو الرحمن

[illegible]

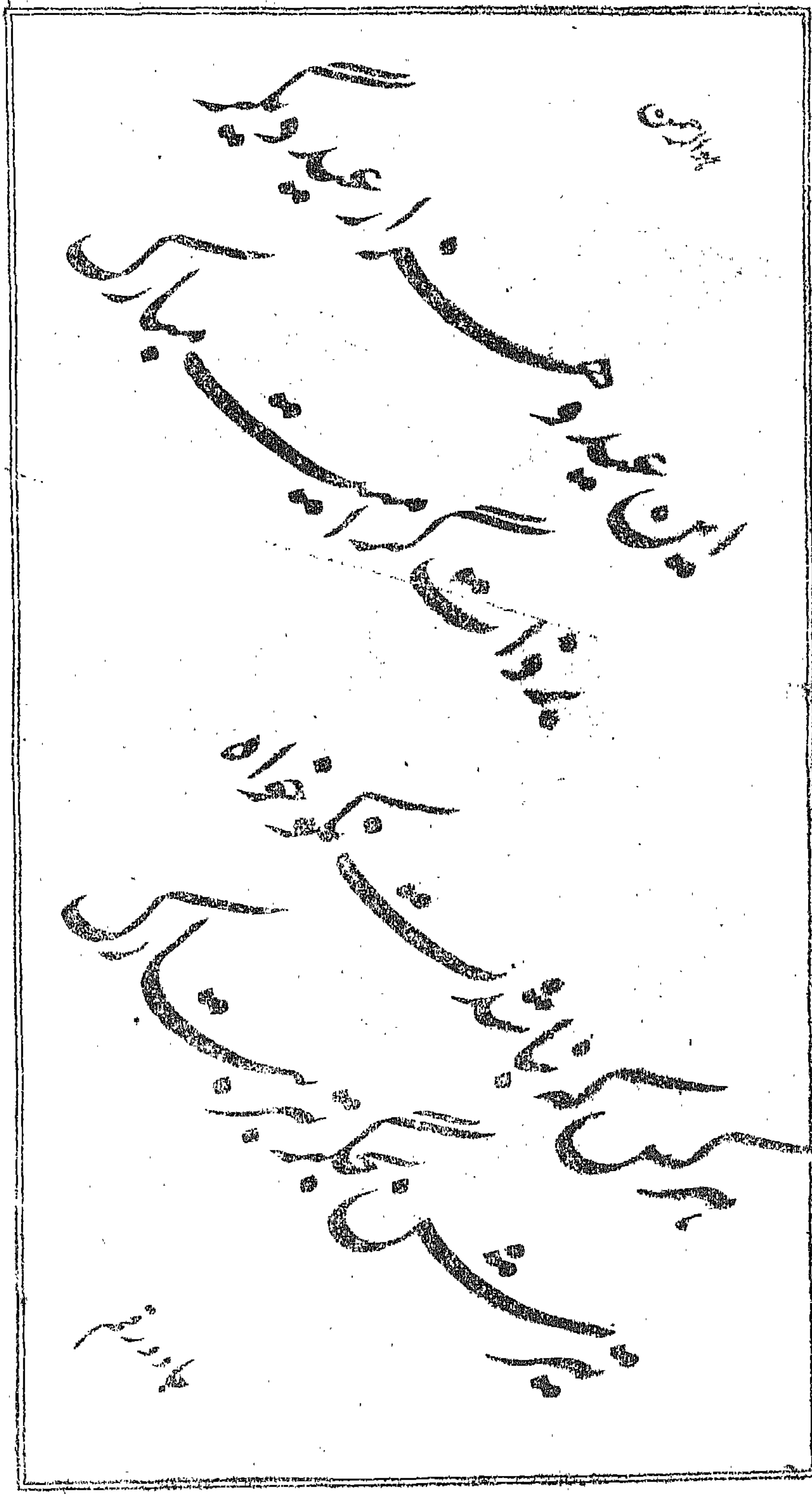
[illegible]

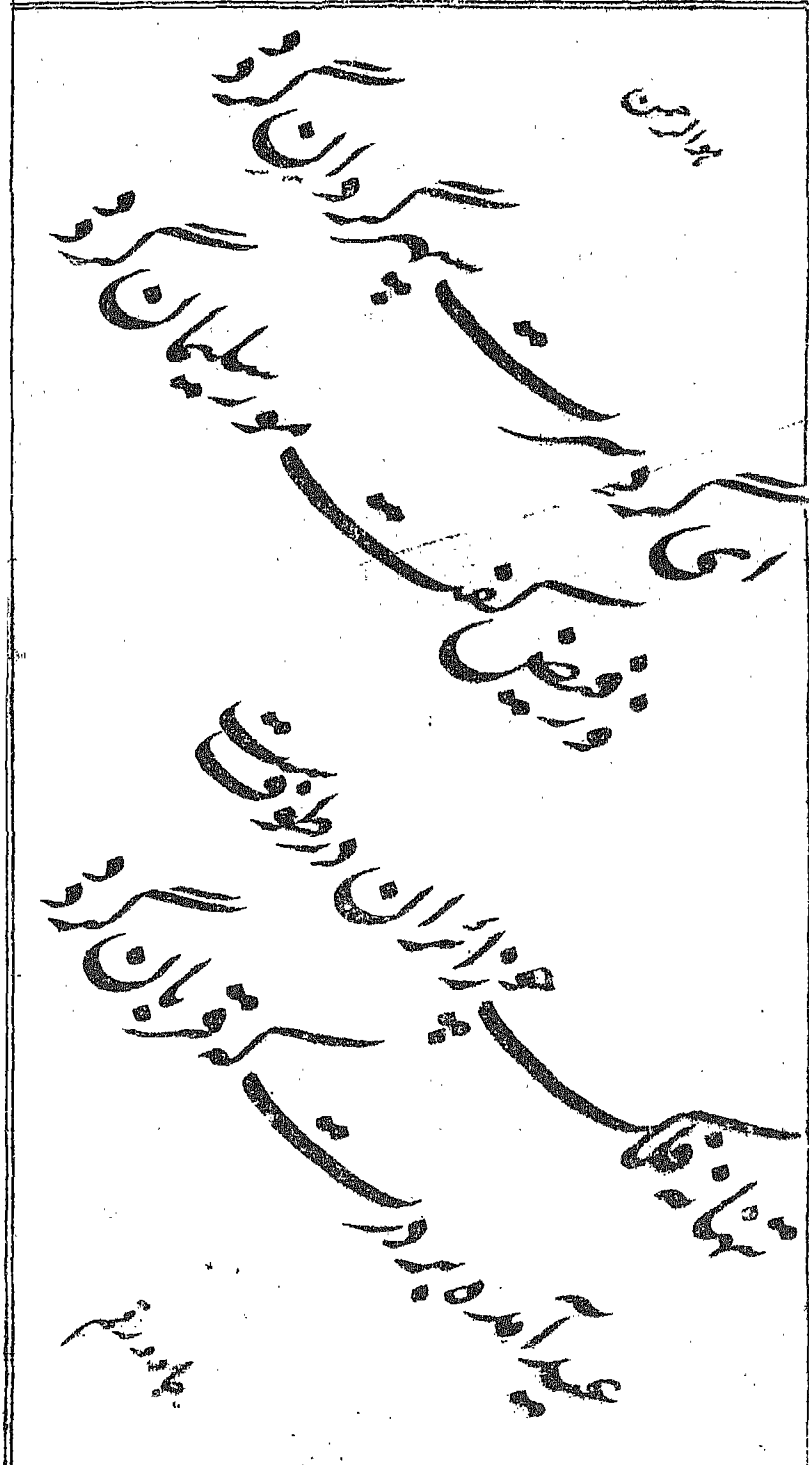
[illegible]

[illegible]

[illegible]







[illegible]

[illegible]

ابوالحسن

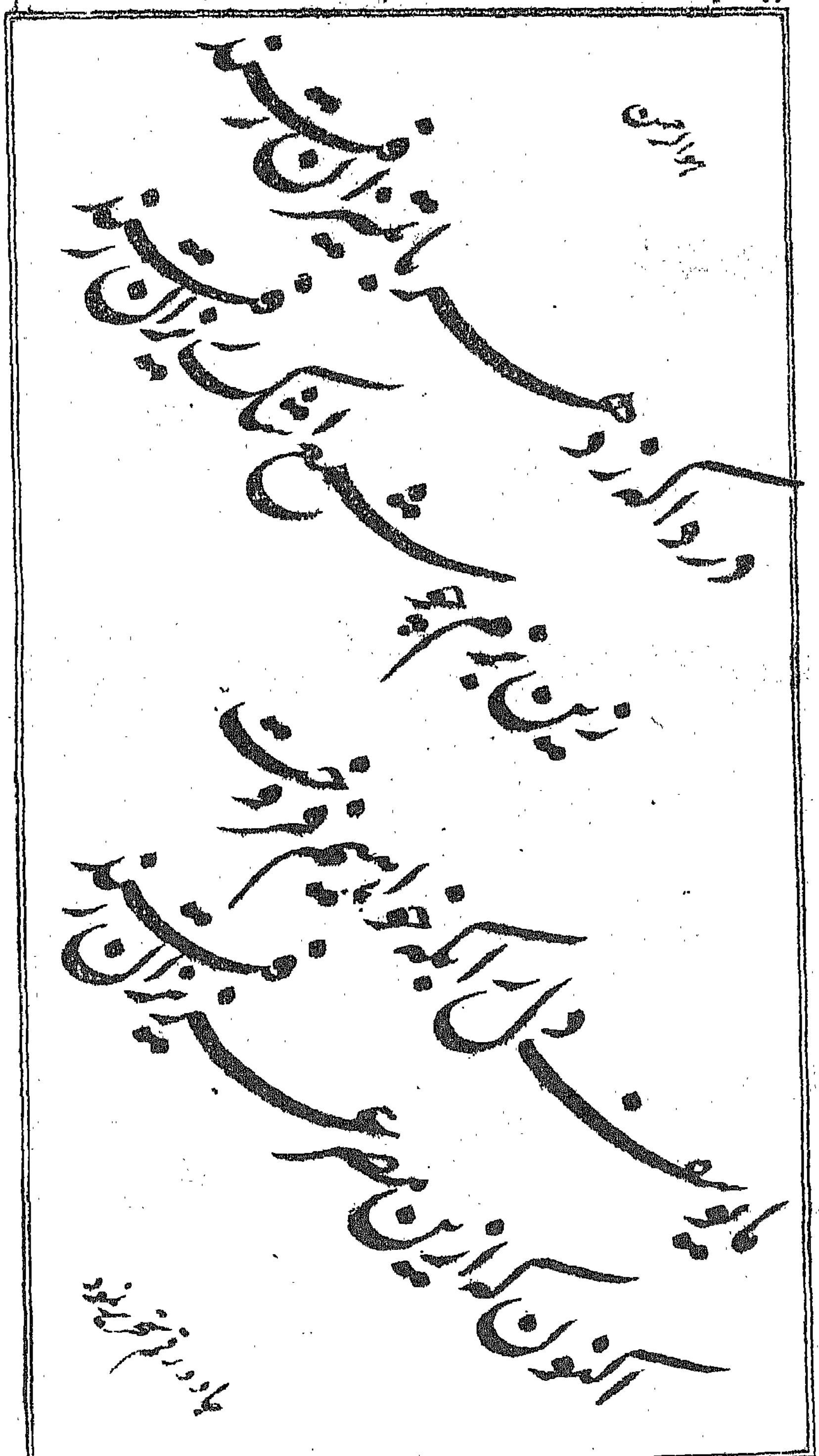
ای ساقی بادہ بیا [illegible]

دی قاصد [illegible]

یک لحظہ [illegible]

لطفی [illegible] بیستی [illegible]

کاروزیر



پیرایۂ چمن

امروز بیار سست فاتم

کو فتاد ز نظر سربرین جانم

صد تیک ستارۂ ای آسمان را

سخن تیر آمد از دو بابم

کتبہ محمد باقر علی جاوید رقم

[illegible]

هوالحسن

چشمش که ز عین ناز جان می‌بخشد
با خسته‌دلان ناتوان می‌بخشد

لعل لب روح‌بخش او هیچ مپرس
حقا که حیات جاودان می‌بخشد

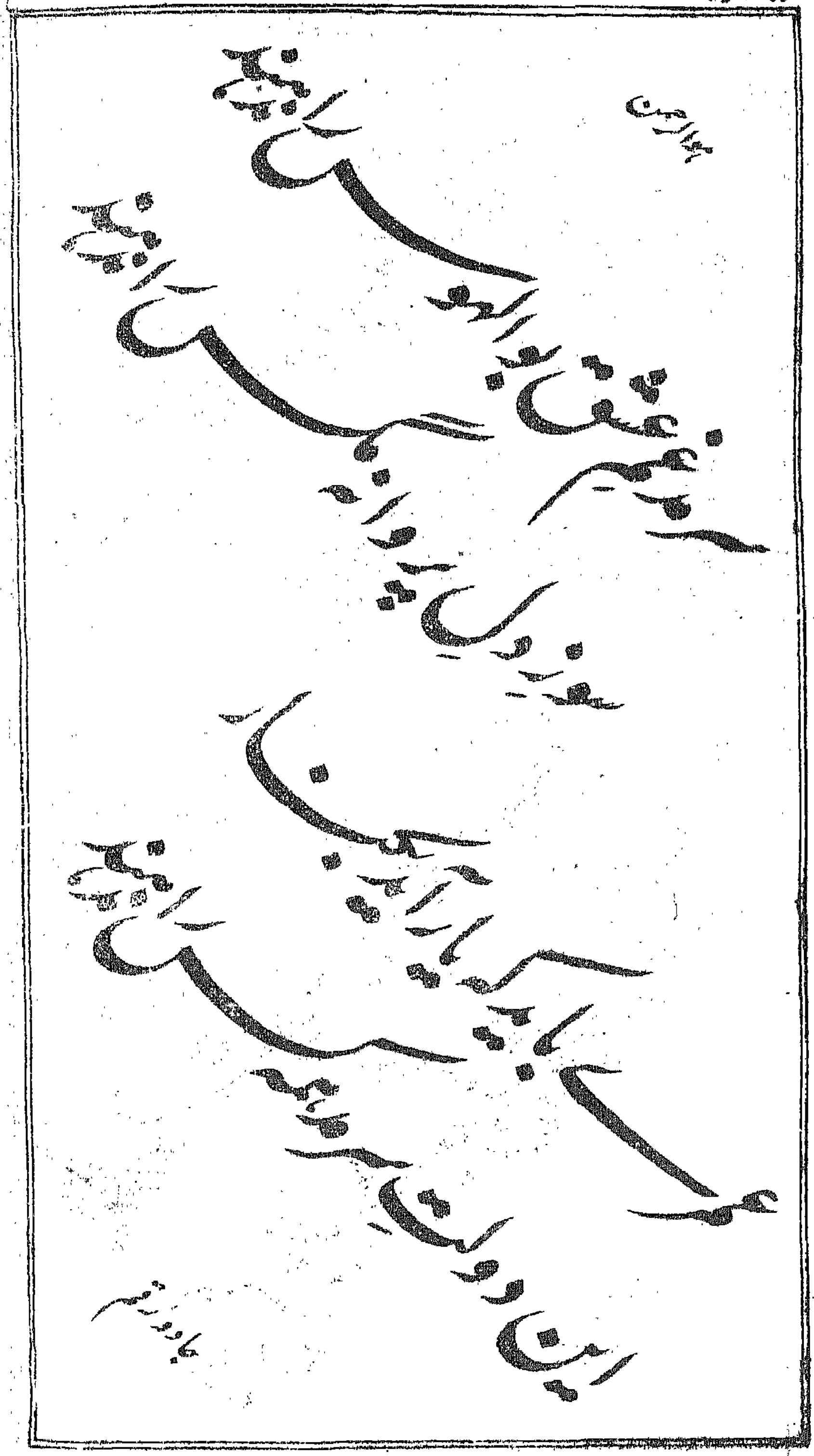
بنام الرحمن

صاحب اعجاز رقم دام بالفیض الاقدس ۱۳۰۲ھ

مجنون دم طرف سر کوی خویش کرد
ور سلسلہ ہا سلسلہ موی خویش کرد
سجادہ نشینان ہمہ محراب گزند
این گوشہ نشین گوشہ ابروی خویش کرد

تلمیذ یادگار متقدمین استاد منشی محمد شمس الدین

کتبہ محمد باقر سکنہ جادو رقم

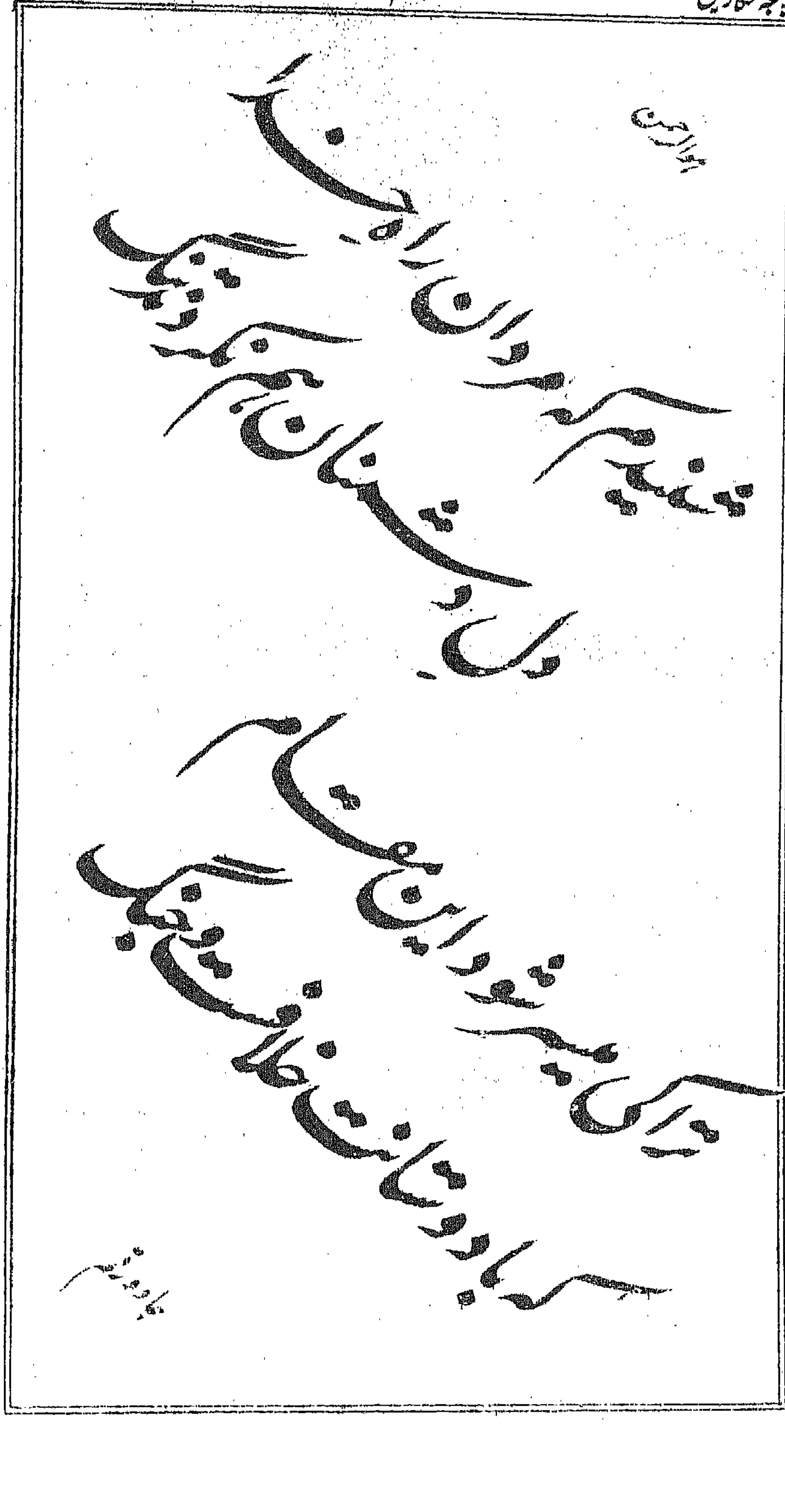


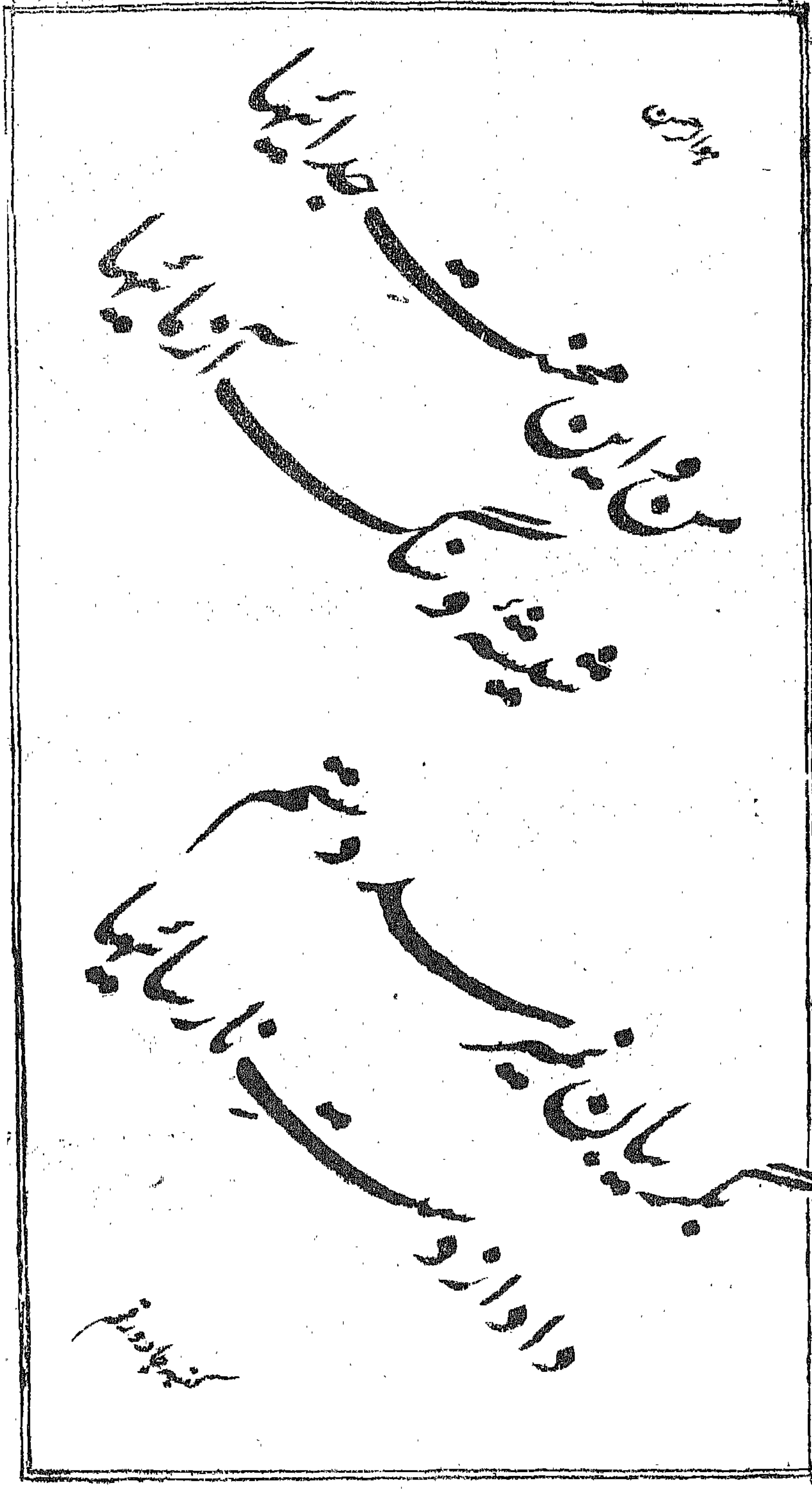
هو الحسن

در دل ز فراق خدنگها دارم
در کار ز پیچ تو پیچها دارم
با این همه غم نیز به پیمان وفا
مشکل که چنین این شکیبها دارم

یادو رقم









هو

ای ناوک غمزه‌ات دل عشاق نشانه
خلقی بتو مشغول و تو غائب ز میانه

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترا می‌طلبم خانه بخانه

[illegible]

ہوالحسن

ای لعل لبت بدلنوازی مشہور

چشم سیہت بترکتازی مشہور

با زلف تو قصہ ایست مشکل ما را

پیچیدہ بسی بلند بدرازی مشہور

[illegible]

لب لعل تو شکر سنج فتوح

سینه پر صاف تو عنبر سنج فتوح

پیکان داری تیر سنج فتوح

سر تیغ تو بر تو نیز فتوح

هو الرحمن

می کشد غمزهٔ تو خنجر کین
می کند نرگس تو غارت دین

روی بنما چو گل ز خجلت ناز
چند باشی چو غنچه پرده نشین

کتبه محمد علی سجاد رقم

ابوالحسن

ای نسیم صبح بگذر جانب آن سمن بر پیکران

رو بگو با آن نگار شکرین شیرین لبان

کز غم هجرت بسوزد عاشق ...

مست عاشق را دو ... بستان

مشقه ... دوم

هو الحسن

ای تماشاگاه عالم روی تو
تو کجا بهر تماشا میروی

آرزومندیم بصد امید روی
یک نظر هم سوی ما یا میروی

جان نخواهد بردن از تو هیچ دل

سنہ ۱۳۴۳ ہجریہ

کتبہ محمد باقر علی جادو رقم

دین گرز ز نیز پیدا باشد
آن دیده بگیر که دریا باشد
ز با تیغ ستی که بینا باشد
در ستی

ابوالحسن

بجز کمال عشق نفس [illegible]

کم بها عشق شیشه نفس [illegible]

تیغ بر ابرو هم مجلس است

باران از قدح شیشه [illegible]

کتبه [illegible]

هوالحسن

با بد منشین و باش بیگانه ازو
در دام افتی ز آرزوی دانه ازو

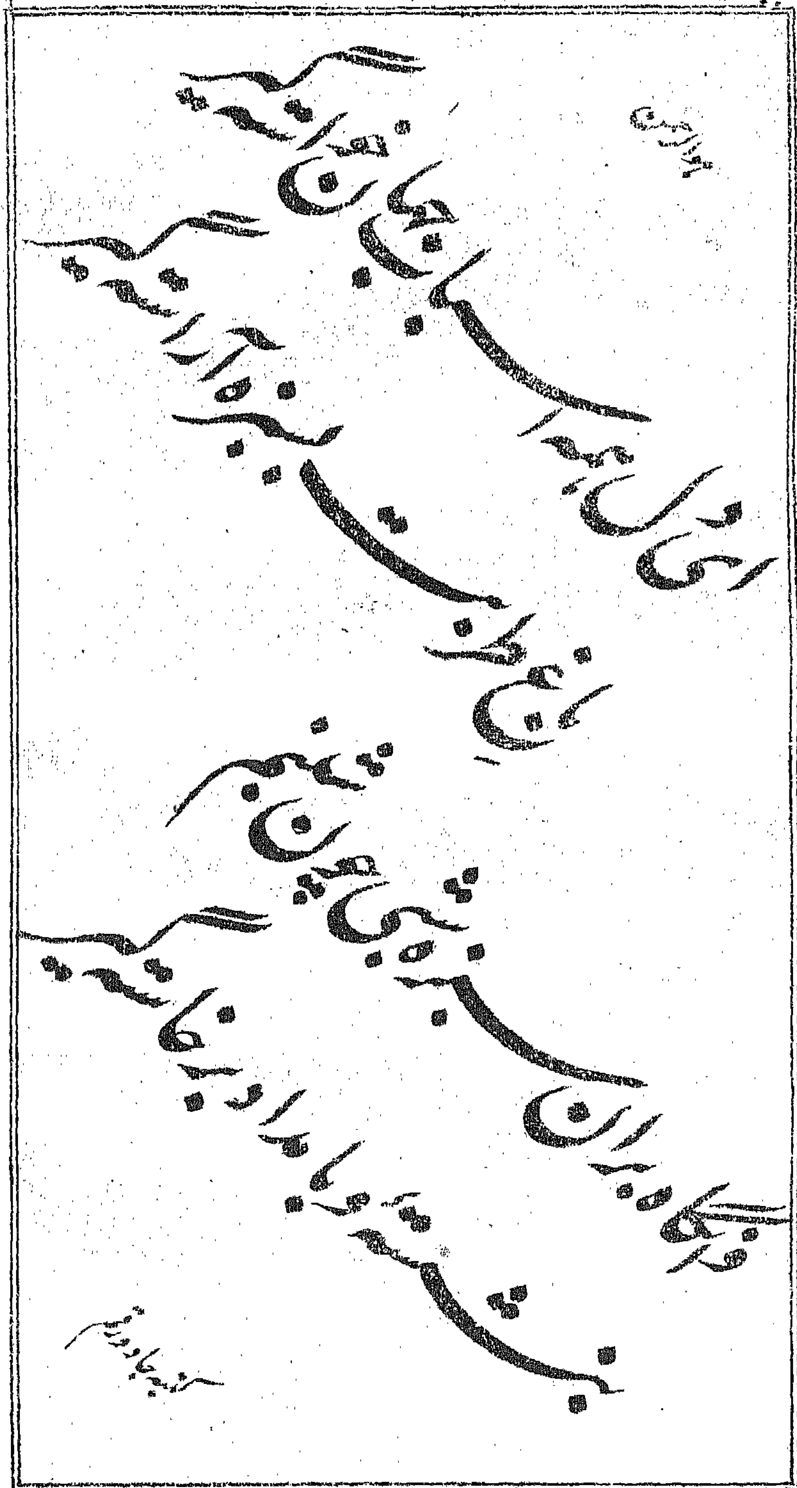
تیر از سر راستی کمان کج دید
دیدی که چگونه جست از خانهٔ او

کتبه جاه ورقم

بواز حسن

دنیا ہی نہیں کہ جو فانی ہے
اور قصہ ہے کہ جو بیانی ہے
دریائے حقیقت کی روانی ہے
تپ جان کی زندگانی ہے

مرقومہ



بنوا الحسن

بیهوده بحرف بر کشیدن چه شود

تیغ ستم از بهر خود آزمودن چه شود

دانا محبت نیست نادان منگر

پس صدر فضل کشیدن چه شود

کتبه جادو رقم

ہو الرحمن

سلطان منم و منت سلطان نکشم

از بهر دو نان منت دونان نکشم

نفسم چو سگ است من مثال سگبان

پس بهر سگی منت سگبان نکشم

کتبہ جادو رقم

هو الحسن

ای دل تو به هیچ خلق یاری مطلب
وز شاخ برهنه سایه داری مطلب
عزت ز قناعت است و خواری ز طمع
با عزت خود بساز و خواری مطلب

یادو رقم

هوالرحمن

سخن عشق دیگر است و عشق سخن دیگر

در خانهٔ دل چو دوست باشد
در تن چه عجب که جان نگنجد
یک خانه و دو میهمان نگنجد
یا دوست گزین کمال یا جان

افسوس کہ عیش و کامرانی هیچ است
اندیشه درین سرای فانی هیچ است

زنهار مشو غصه خور هیچ مخور
کین یکدو سه روزه زندگانی هیچ است

[illegible]

در بیضه نیک خنند مرغان فریاد
هر چند که بیضه از قفس تنگتر است

مانوس شدست کام پایه صد دروست
فارغ ز آنست کز جهان بیم نیست

[illegible]

تلمیذ یادگار متقدمین جناب منشی محمد شمس الدین

[illegible]

هو الحسن

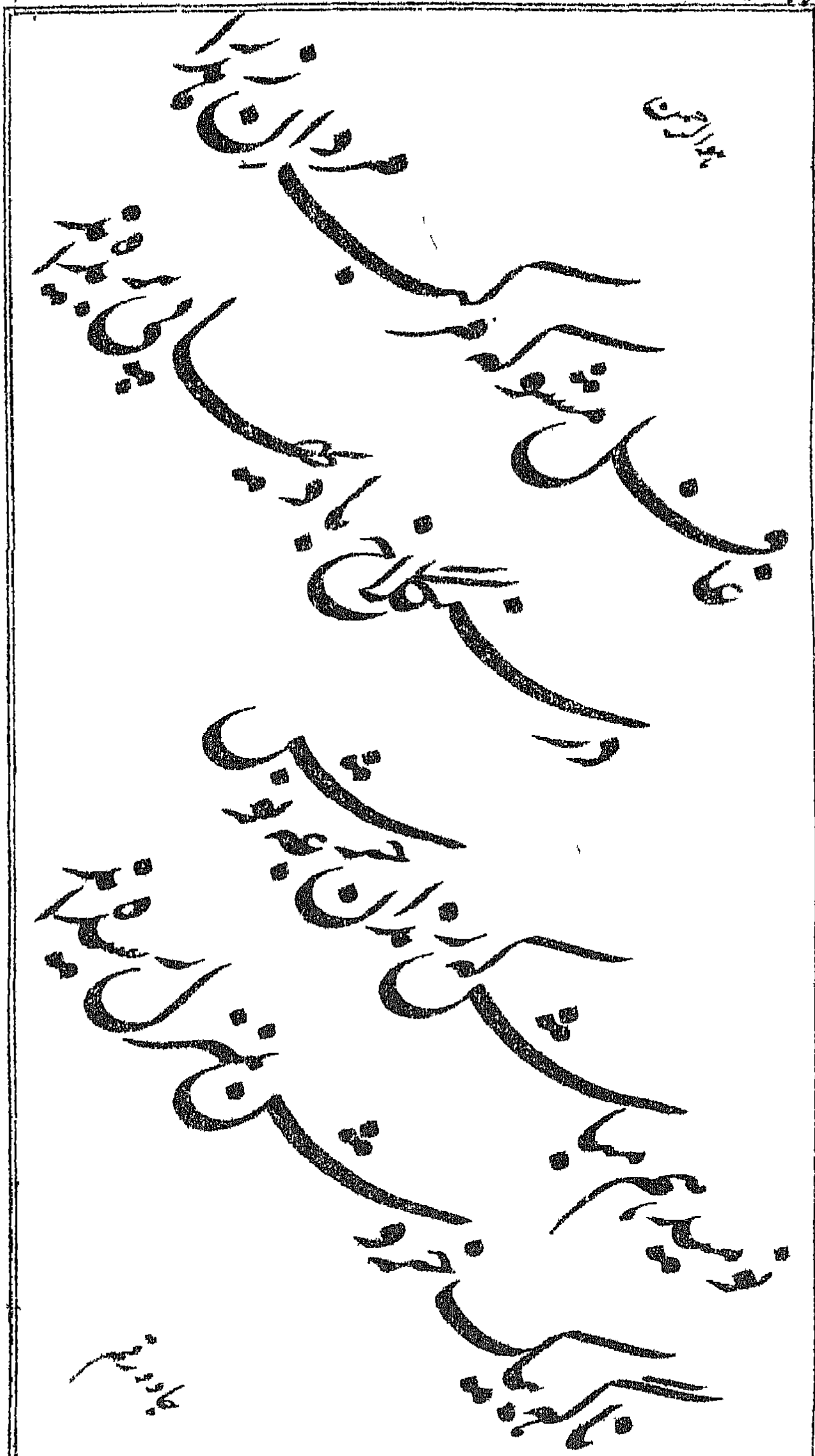
صاحب الملقب باعجاز رقم دام بالفیض الاتم

در دیدهٔ عارفان هر ذره ایست
عالم همه وحدت است و وحدت کثرت

در آینه حسن ذره دیده ای بسیار
یک شکل نمودار چندین صورت

تلمیذ استاد خوشنویسان بارکه بین منشی محمد شمس الدین

مشقه محمد باقر علی سجاد رقم



خواہی کہ شود دل تو چون آئینہ
دہ چیز برون کن از درون سینہ

بخل و حسد و ظلم و حرام و غیبت
بغض و طمع و حرص و ریا و کینہ

تلمیذ جناب منشی محمد شمس الدین صاحب

عبدالرحمن

[illegible]

هر کسی گوید بجز من دیگریست
ور کسی گوید بجز بهتر ازوست

بیند ناکسنده را مرد مخوان
در شهر بزان جهان زان ازوست

تلمیذ جناب منشی محمد شمس الدین صاحب

مشقہ محمد [illegible] رقم

در سخن مخفی شدم چون بوی گل در برگ گل
شوق دیدن هر که دارد در سخن بیند مرا

شور بلبل گر شود پیدا چمن بیند مرا
بیرنگی گل کند گر پیراهن بیند مرا

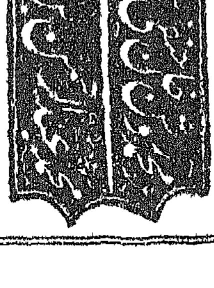
بدرالحسن

تلمیذ جناب منشی محمد شمس الدین صاحب

مشقه محمد باسط علی [illegible]

خاتمة الطبع

سپاسِ بیکران خداوندِ کون و مکان و خالقِ دو جهان را زیباست که حصهٔ دومین از مجموعهٔ پنجهٔ نگارین غیرتِ اناملِ گلرخانِ صبیح در روکش بنانِ مهوشانِ ملیح از مشاطگی کلک جواهر سلک منشی محمد باقر علی صاحب جادو رقم تعلیم یافتهٔ استاد یگانه سر حلقهٔ خوشنویسان زمانه جناب منشی محمد شمس الدین صاحب لکهنوی اعجاز رقم دام بالفیض الاتم صورت شده بشهر ربیع الآخر ۱۳۰۳ هجری باهتمام اول انام عاجز محمد عبدالرحمن ابن حاجی محمد روشن خان مغفور تربیت یافتهٔ برادر معظم محمد مصطفی خان مبرور بحنای اختتام رنگین گردید و حصهٔ سومین که محتوی بر التزام قطعات دو ده است غازهٔ آغاز بر روی طبع کشید هو المعین المستعان فی کل عتیق و جدید فقط





وجه مهر و دستخط بر خاتمه

برای سند این معنی که کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی ست مهر و دستخط مهتمم بر خاتمه ثبت گردید

ماشاء الله لا قوة الا بالله

از توفیق ایزد جهان آفرین غیرت افزای خط و خال حسینان مسمی به پنجه

پنجه نگارین حصه سوم

باهتمام حاجی محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور و تربیت یافتهٔ برادر اعظم محمد مصطفی خان مرحوم

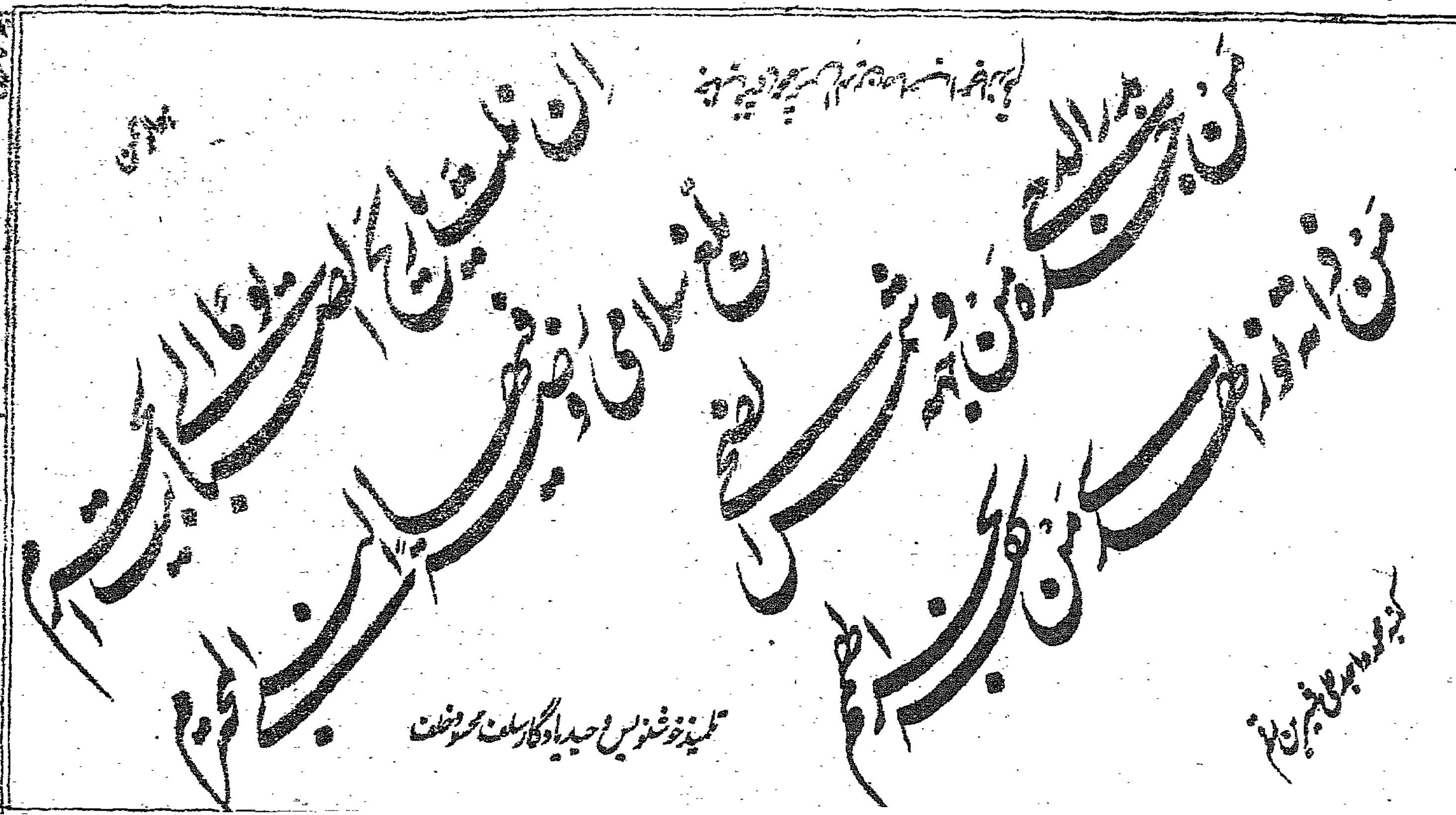
در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سپاس بیحد خداوند صمد الاحد را می زیبد کہ خط ریحانی بر عارض نورانی مہوشان خورشید سیاہ ماتید و بآین تعلیق انیق خط نسخ بر صفحۂ تحریر او شان کشید و ثنای بی انتہا حضرت سید الانبیا برگزیدۂ ایزد کبریا را می ارزد کہ بی زحمت احتمال اقلام در بنان افاضت توامان نقوش اختلاف ادیان را بگزلک آیات بینات از صفائح خواطر ارباب مذاہب مختلفہ یکقلم محو و مخدوش فرمود صلی اللہ علیہ و علی آلہ و اصحابہ الصلوۃ و السلام الی الیوم الموعود اما بعد کمترین نوع انسان امیدوار رحمت یزدان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان غفر اللہ لہما بجناب طالبان حسن خط و حرف و محصلان این صنعت شگرف التماس می نماید کہ بتوفیق خداوند ذو الجلال و تائید خلاق جمال و کمال حصۂ اولین و دومین از پنجۂ نگارین

که حاوی مفردات و مرکبات نستعلیق ریختهٔ خامهٔ تحقیق اساتذهٔ باتدقیق ست درین مطبع نظامی باحسن انتظام رنگ طبع پذیرفته جلوه طراز انظار اولوالابصار گردیده اکنون بمساعدت تقدیر نوبت انطباع حصهٔ سومین رسیده و درین حصه قطعات اوستادان سابق الزمان مشتمل بر دو هر تابان مانند ابروی گلرخان نزهت افزای دیدهٔ نظارگیان ست پس بفحوای الخط نصف العلم یقین واثق ست که جویندگان این فن لطیف بمشاهده و معاینهٔ آن از مشق و مجاهده حظی وافی و بهرهٔ کافی حاصل خواهند نمود و این احقر الناس را که در اهتمام آن جهد کثیر و زر خطیر مصروف در آورده بدعای خیر خواتم امور مرهون منت عظمی و مشکور موهبت کبری خواهند فرمود والله میسر لکل عسیر و هو علی کل شیء قدیر و انه بالاجابة جدیر

غرض نقشیست کز ما یاد ماند — که هستی را نمی بینم بقائی
مگر صاحبدلی روزی برحمت — کند در کار این مسکین دعائی



[illegible]

[illegible]

نادِ علیاً مظهر العجائب

تجده عوناً لک فی النوائب

کل همّ و غمّ سینجلی

بولایتک یا علی یا علی

تلمیذ خوشنویس وحید یادگار سلف محمود خلف جناب

کتبہ محمد واحد علی شیرازی رقم

[illegible]

در جلسہ [illegible]

مخفی تو ز باده مست کی خواهی شد
با یار حق پرست کی خواهی شد

عمرت همه صرف بت پرستی گردد
ای خانه خراب مست کی خواهی شد

تلمیذ خوشنویس وحید یادگار سلف محمود خلف جناب منشی

کتبہ محمد واجد علی شیرین رقم

[illegible]

[illegible]

کام دل ماست دو گلفام

دام دل ما زلف چون شام

[illegible] دو بخت بی آرام

جام دل ما بستی ایام

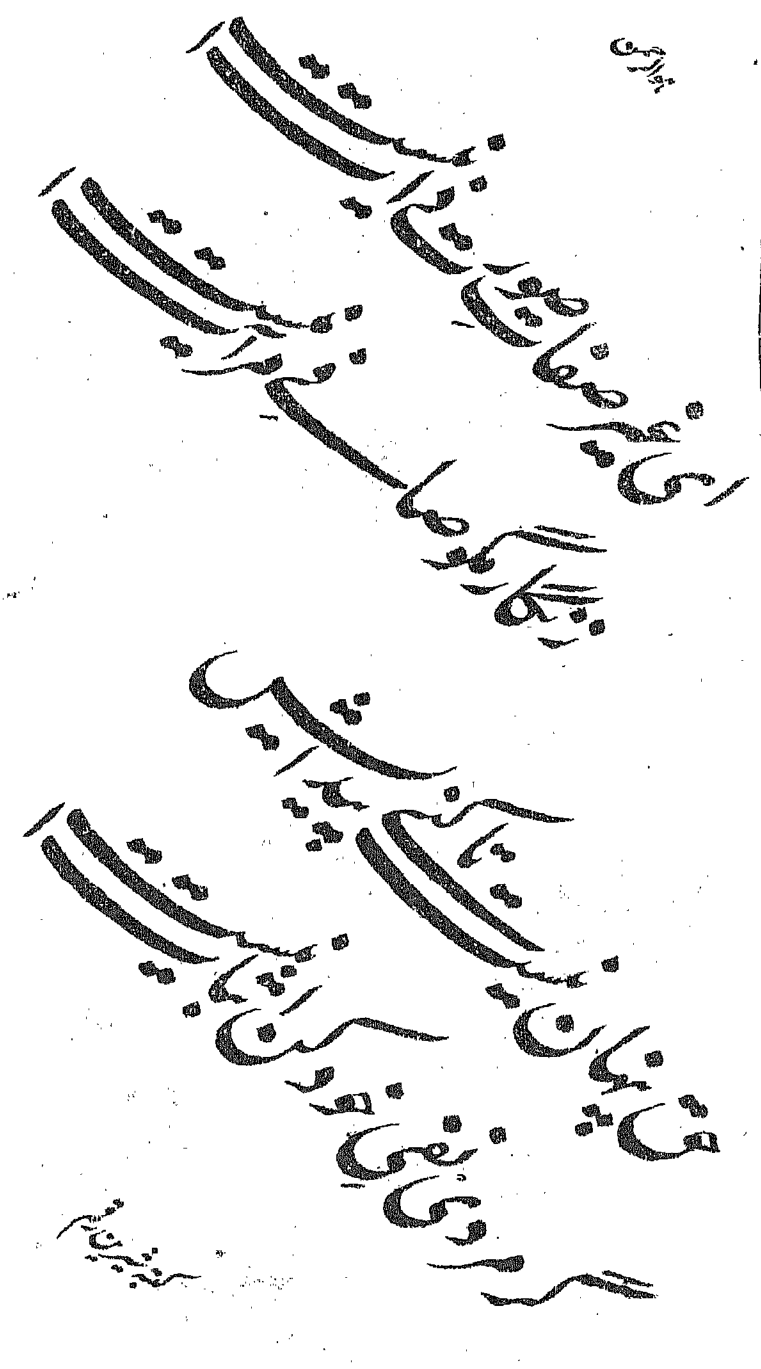
خوشنویس وحید یادگار رسالت محمود تخلص جناب منشی

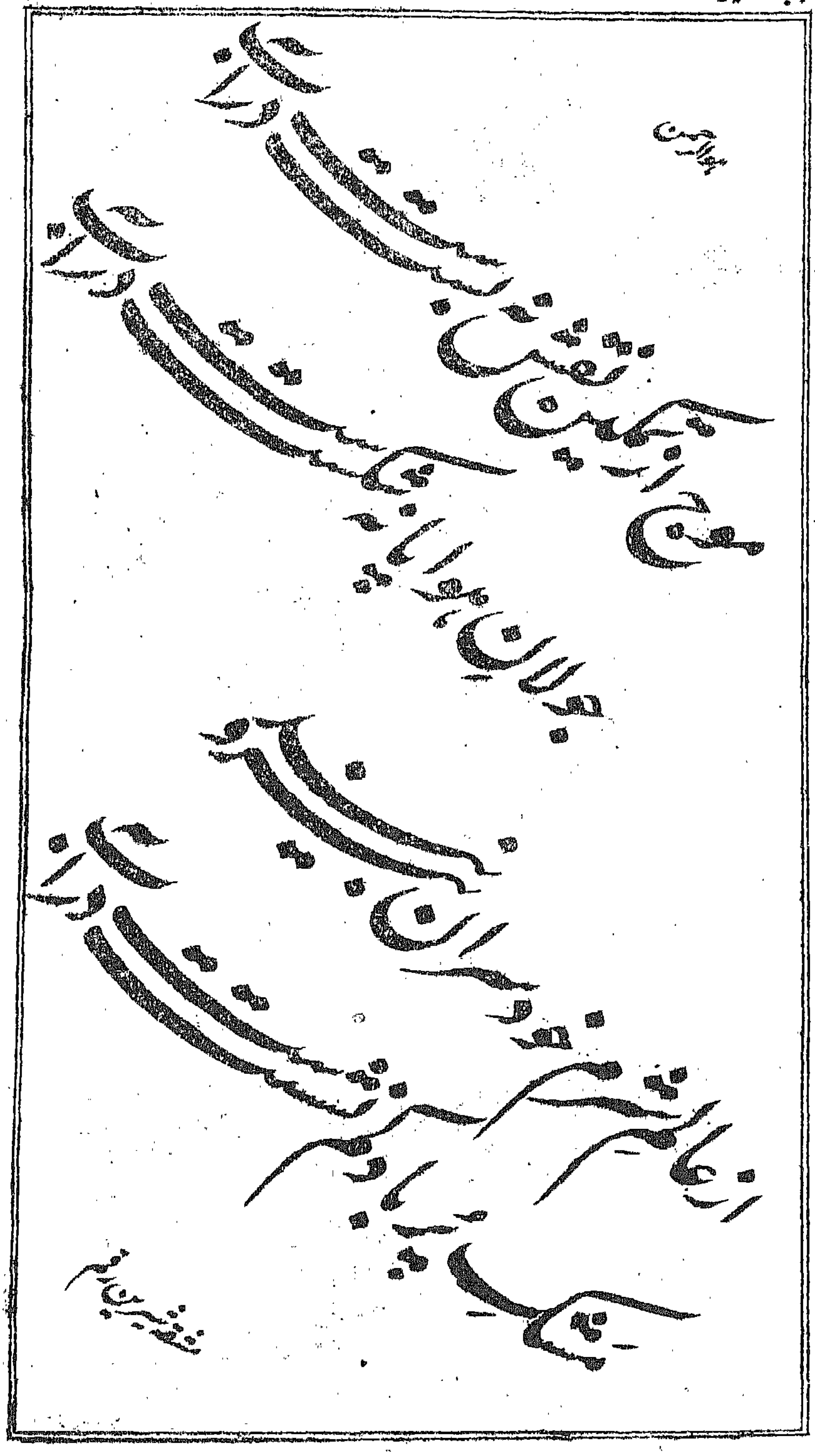
[illegible]

ابوالحسن

ای دل اگر اعتبار داری بگذشت
ور حسرت انتظار داری بگذشت
چون آخر کار این و آن بگذشتنی است
گر غصه و گر وصال داری بگذشت

مشقه شیخ





[illegible]

بیدل ز تدبیر چه پیش تقدیر

سر نابکمان دو

در چین ناز نیست تیغ

دریکی دیده هنر ندارد

ای محبتا از ناحق

[illegible]

هو الحسن

از آمدنت گشت جهان چون بهشت

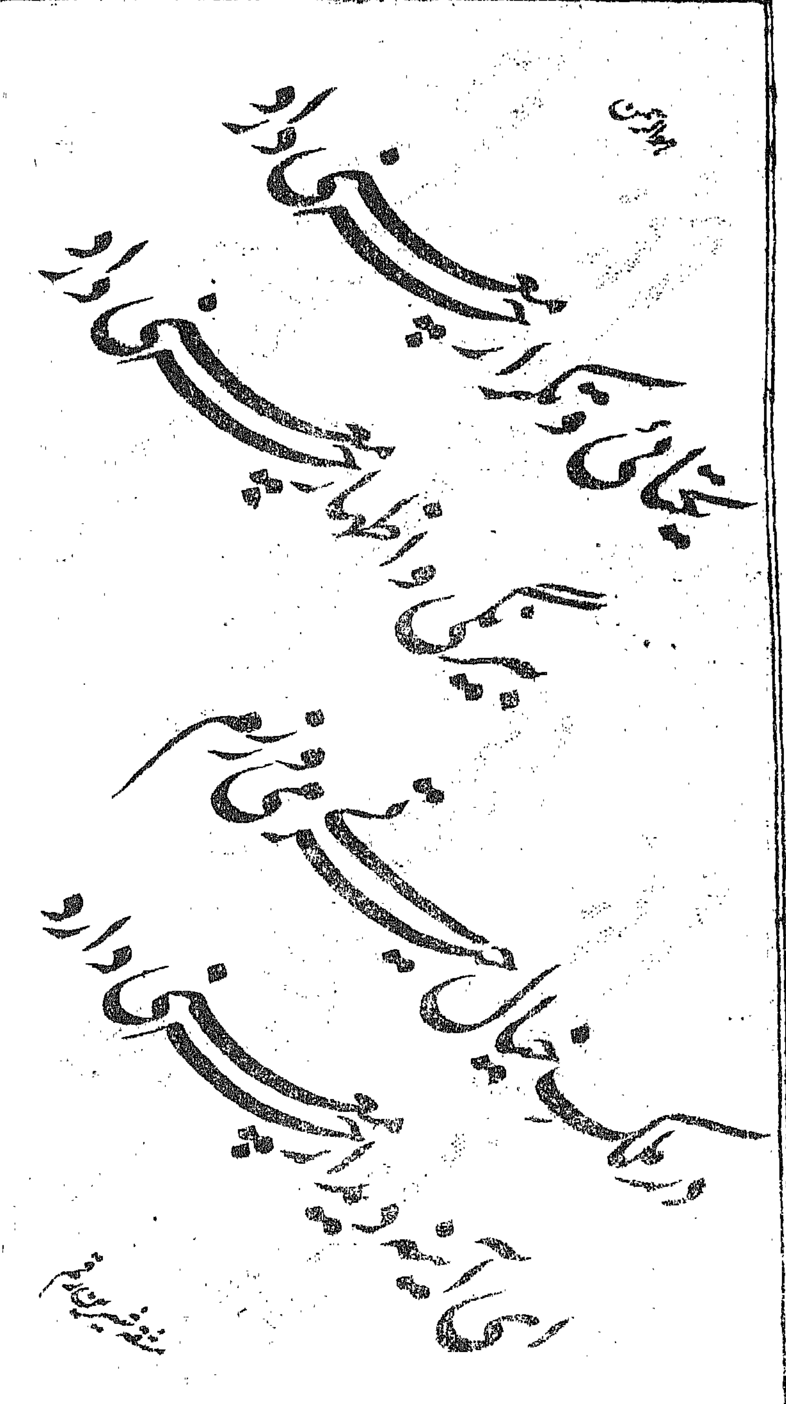
در گلشن ... سیمین بهشت

[illegible]

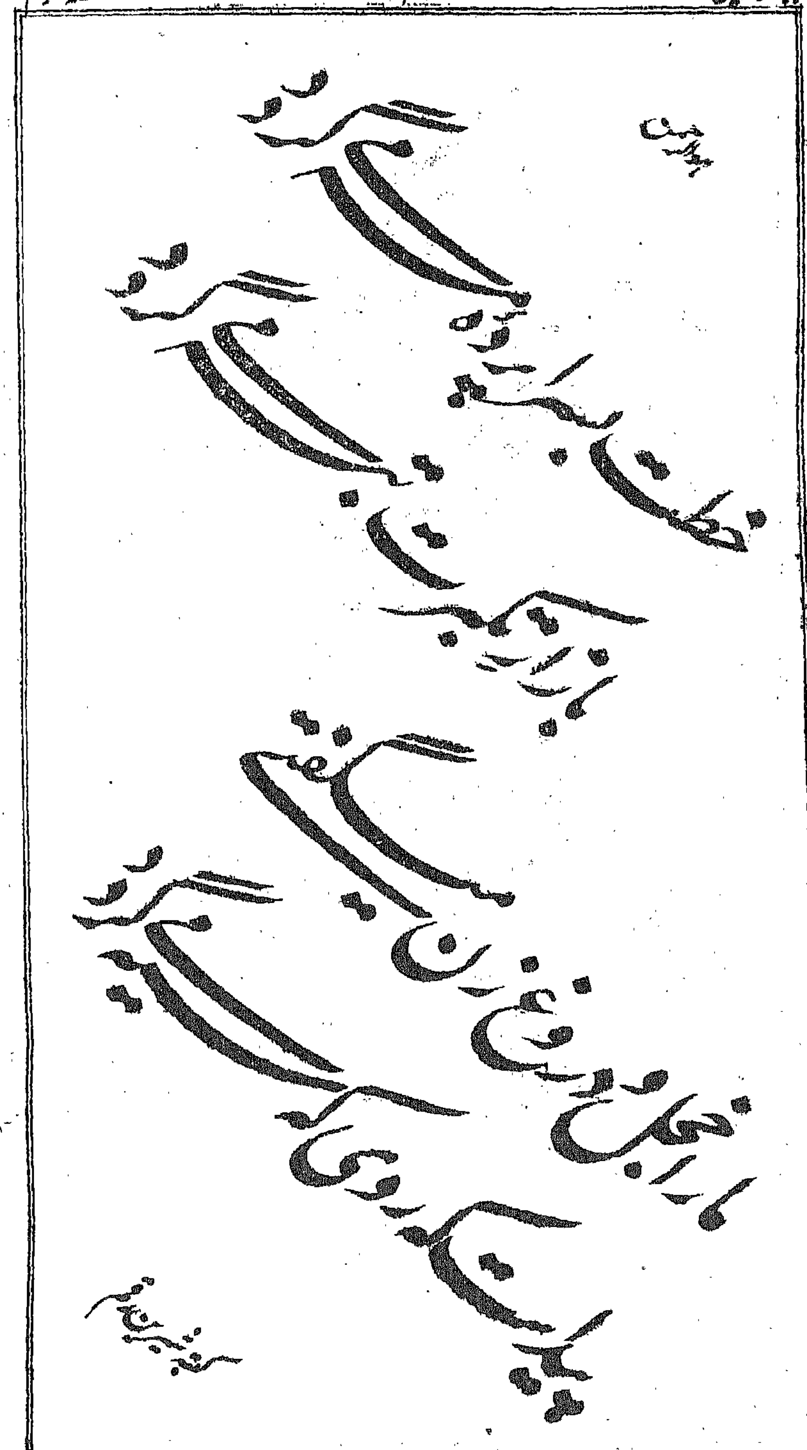
پنجهٔ شسته پای نگار بهشت

باکف ... دست بجز دار بهشت

[illegible]







هوالحسن

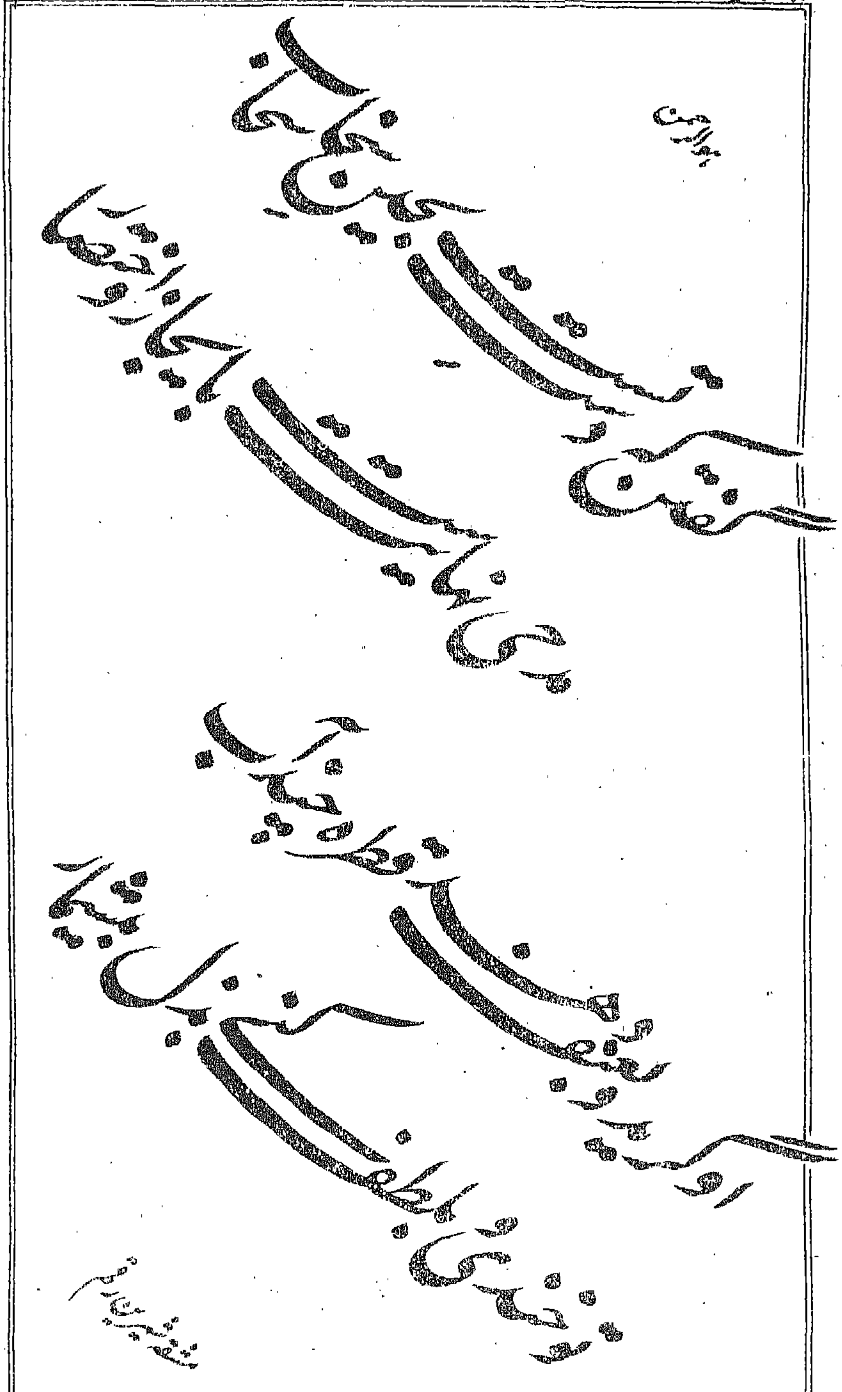
آسمانی صبح شنگرفی ادا باد

ز دهان پیچ طلب ساحل ادا باد

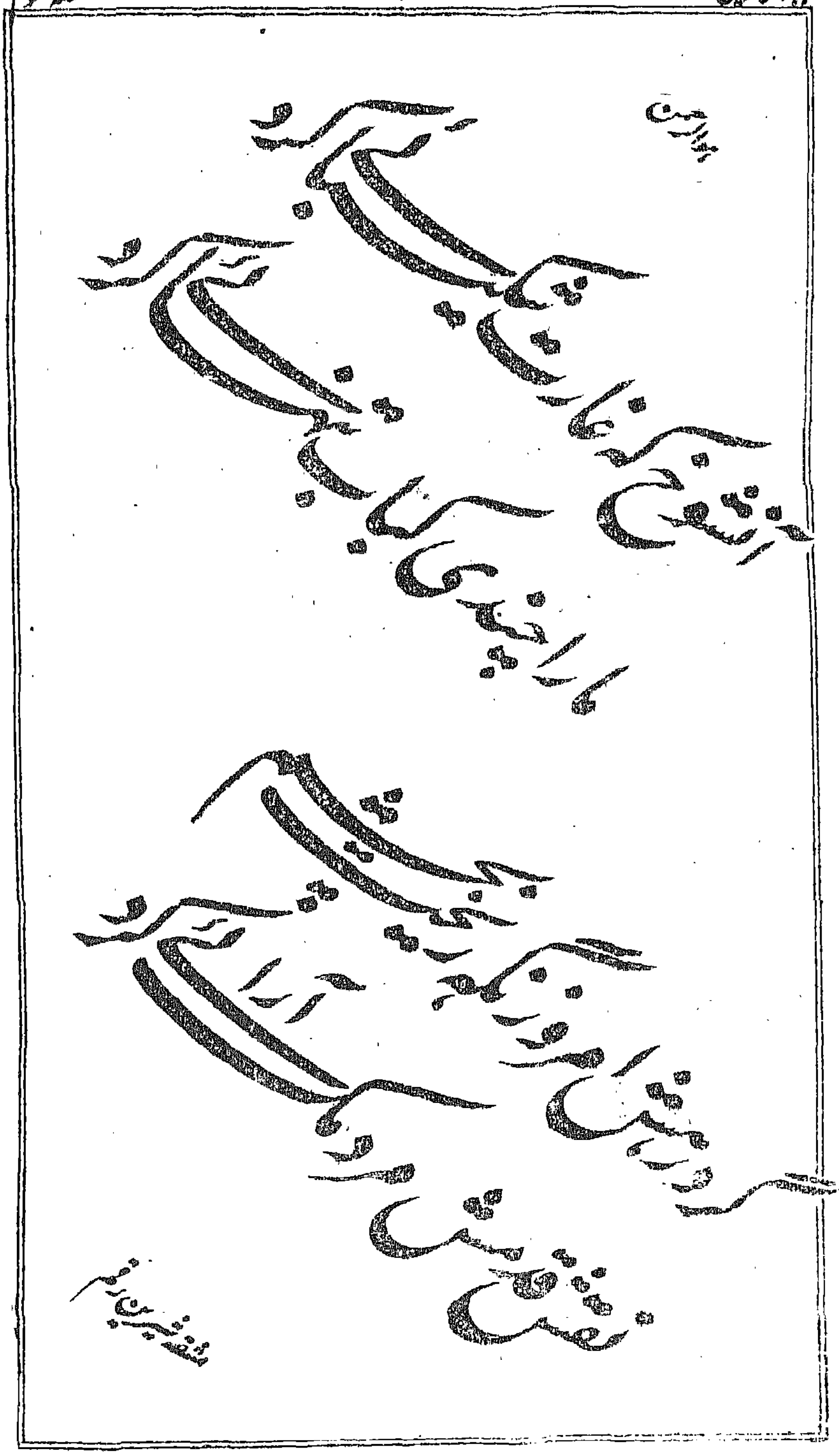
ای محمد شکر گفته خواجه ادا باد

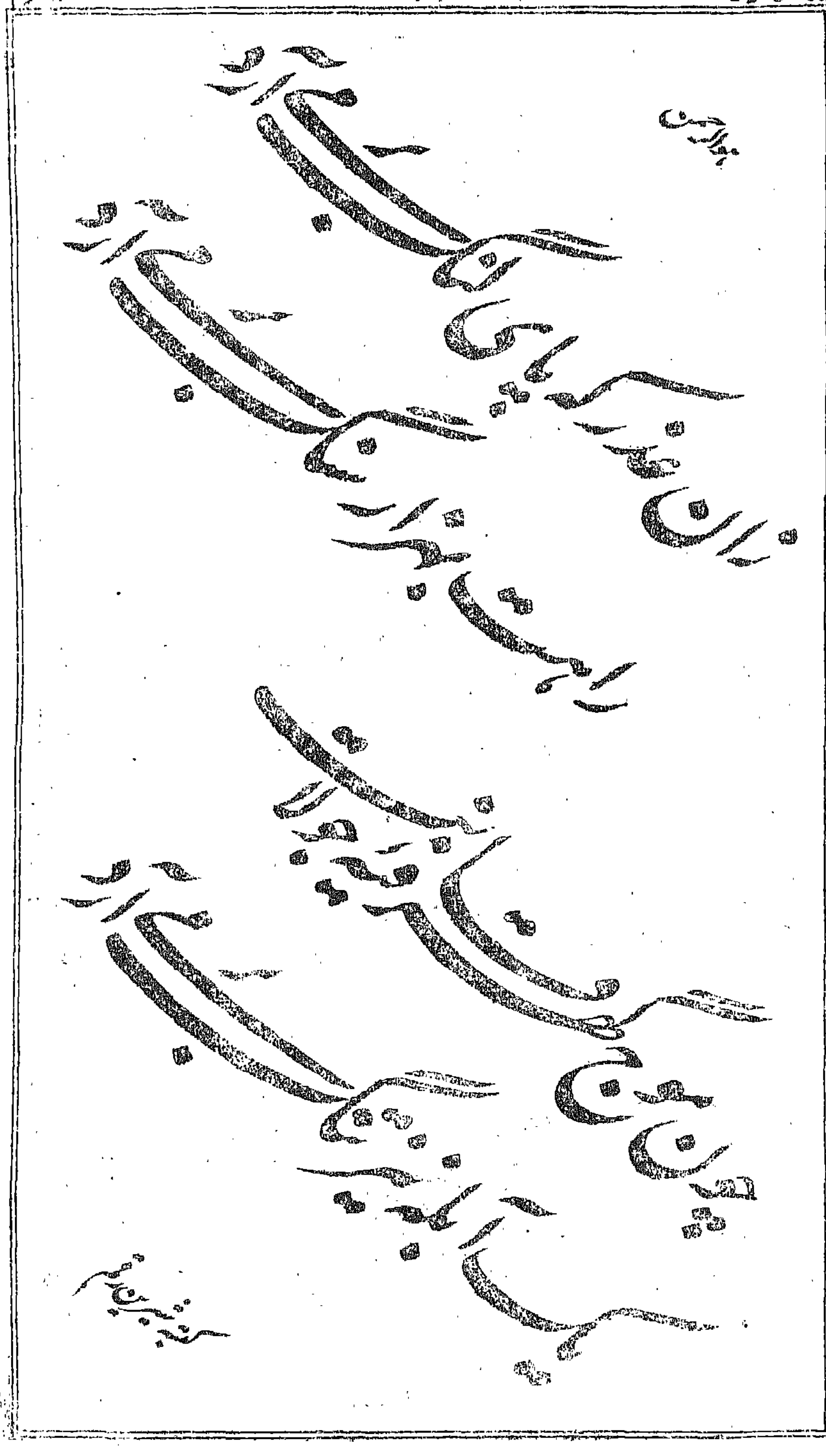
ز سیاه بیت ادا باد

مشقه محمد حسن

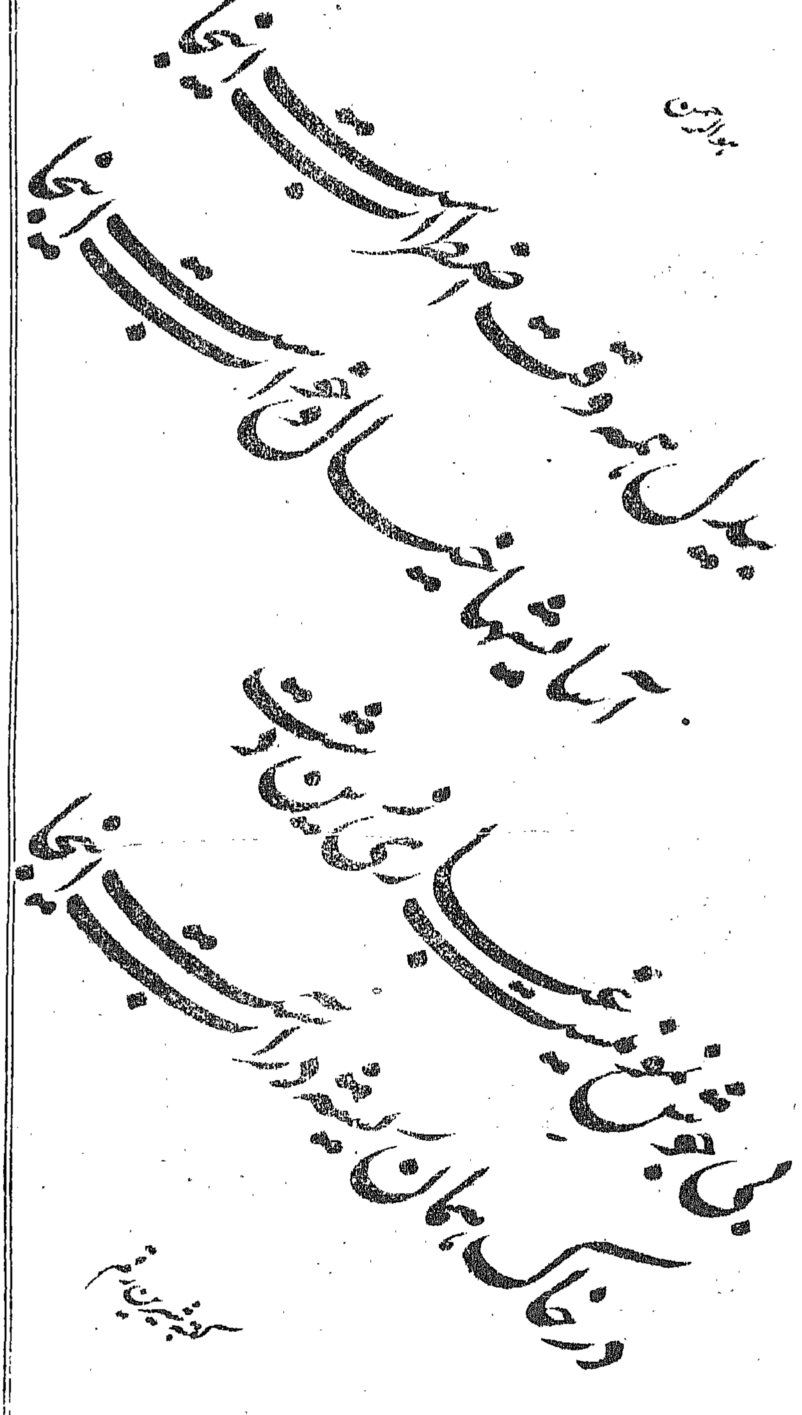




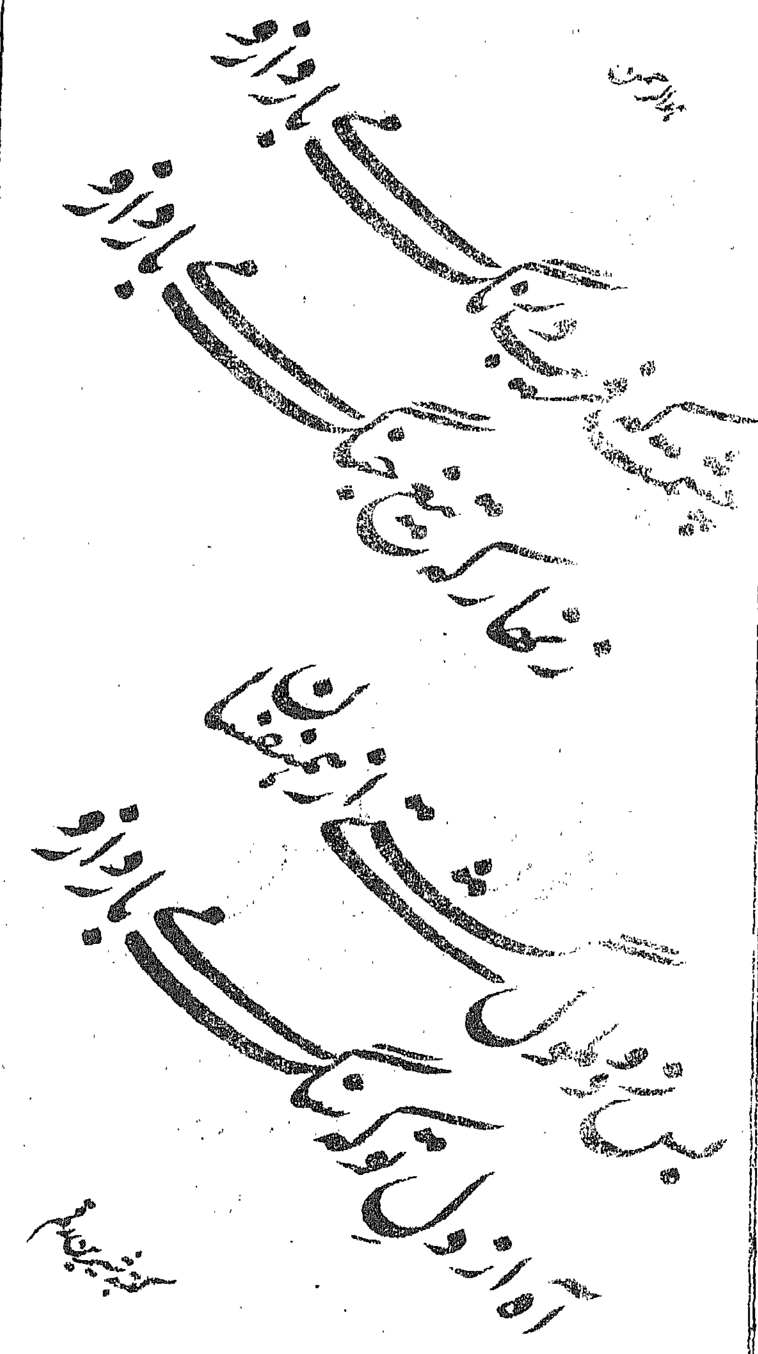


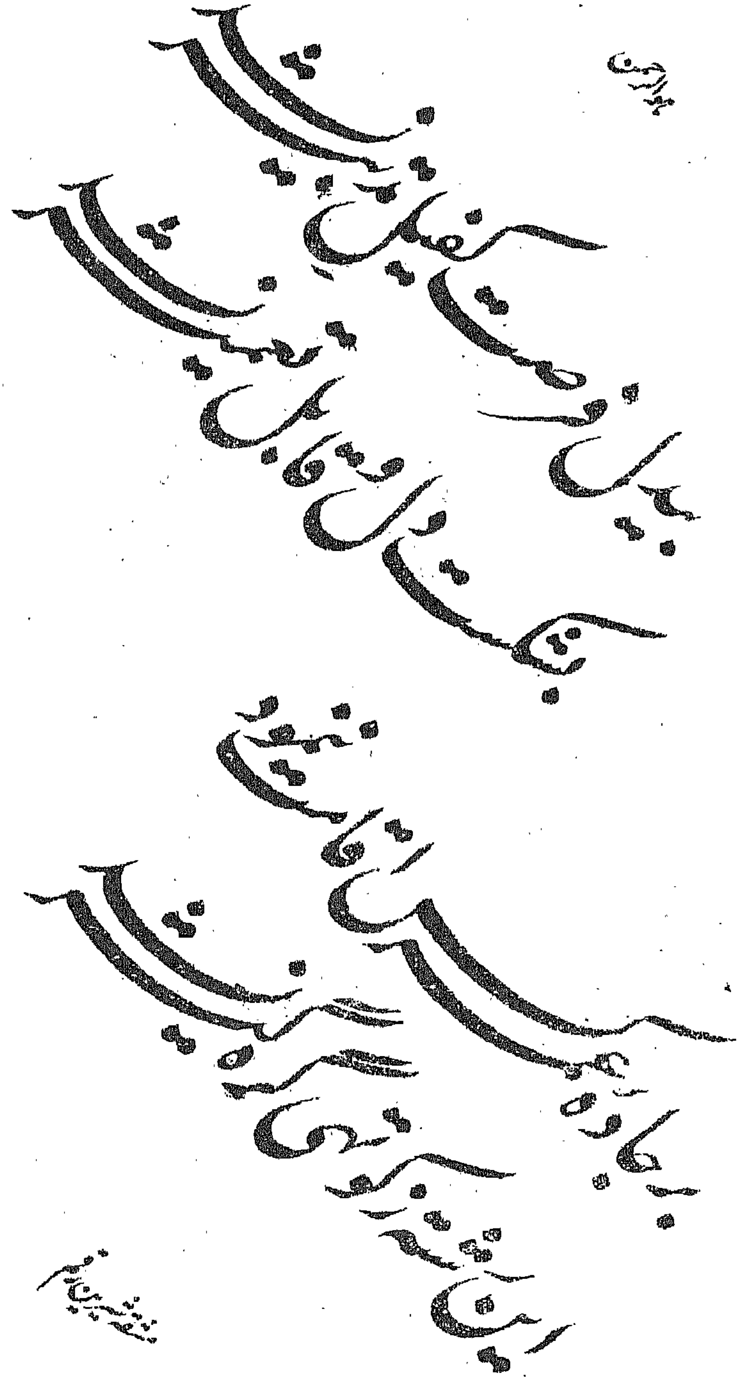


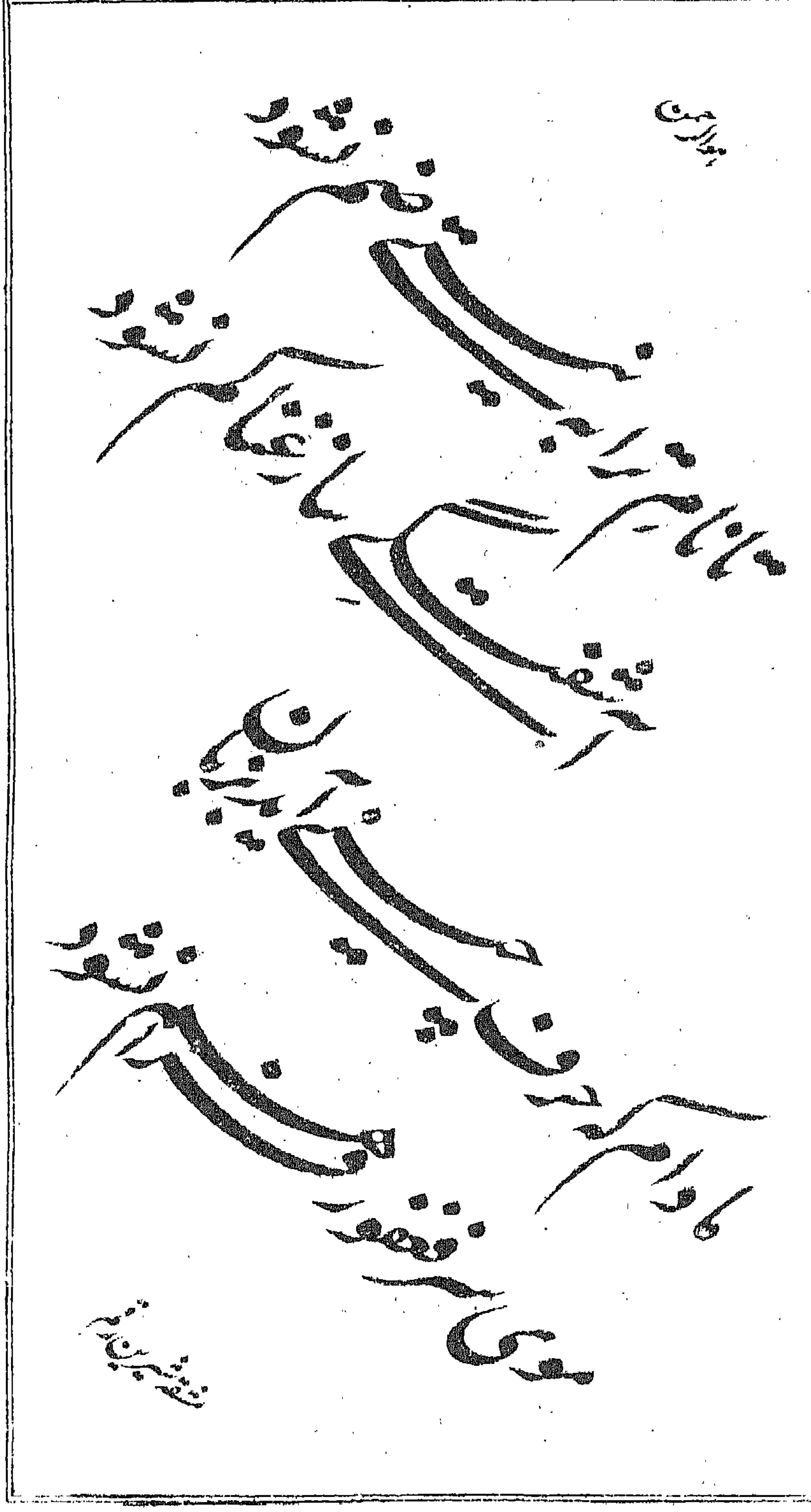





ہوالحسن






سعدی

صہبائی

ایکہ گردش ز فنا تو بنظر آمدہ
دامنش دور ز تو تا بنظر آمدہ

درازی گیسوی
پیچ در پیچ ازینہ بنظر آمدہ

مشقہ

با من بودی منت نمی‌دانستم

با من بودی منت نمی‌دانستم

چون من ز میان شدم ترا پیدا

با من بودی منت نمی‌دانستم



سن کے صل قتیل دادِ انداز عجم
رشک دہ سخن کا انداز عجم

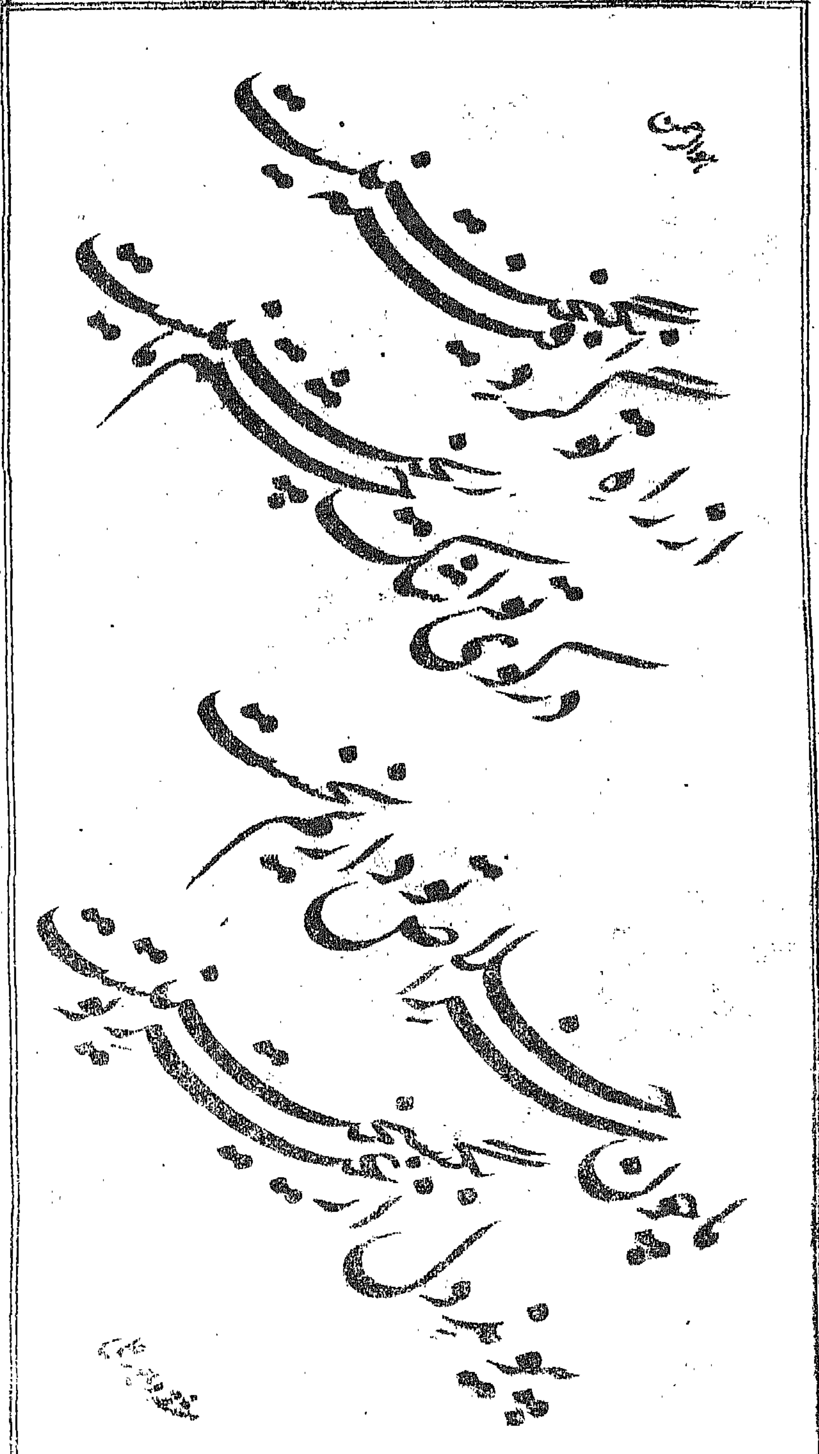
نغمی
ہی دلِ انداز عجم
سب نیستی شعرِ انداز عجم

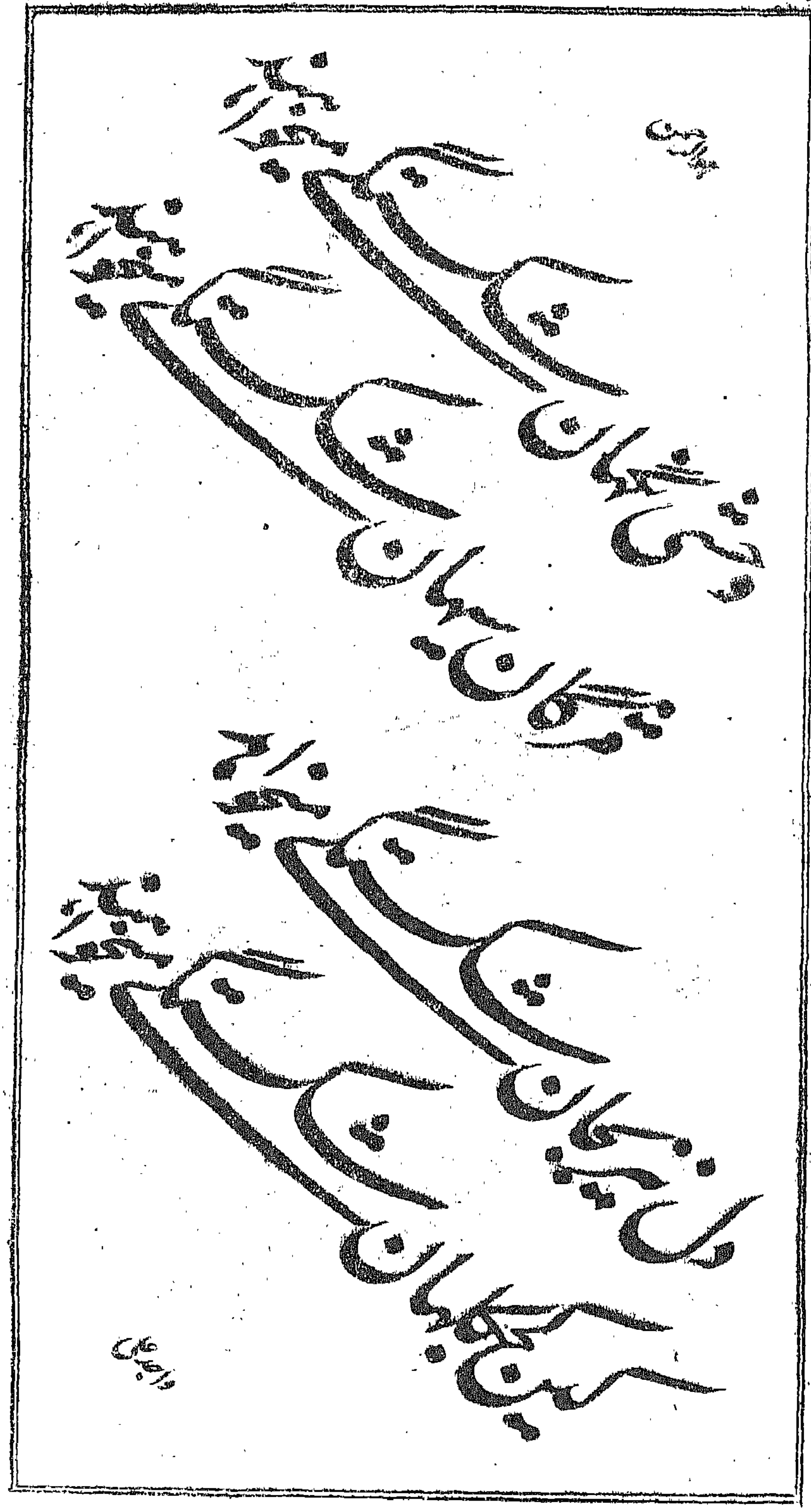










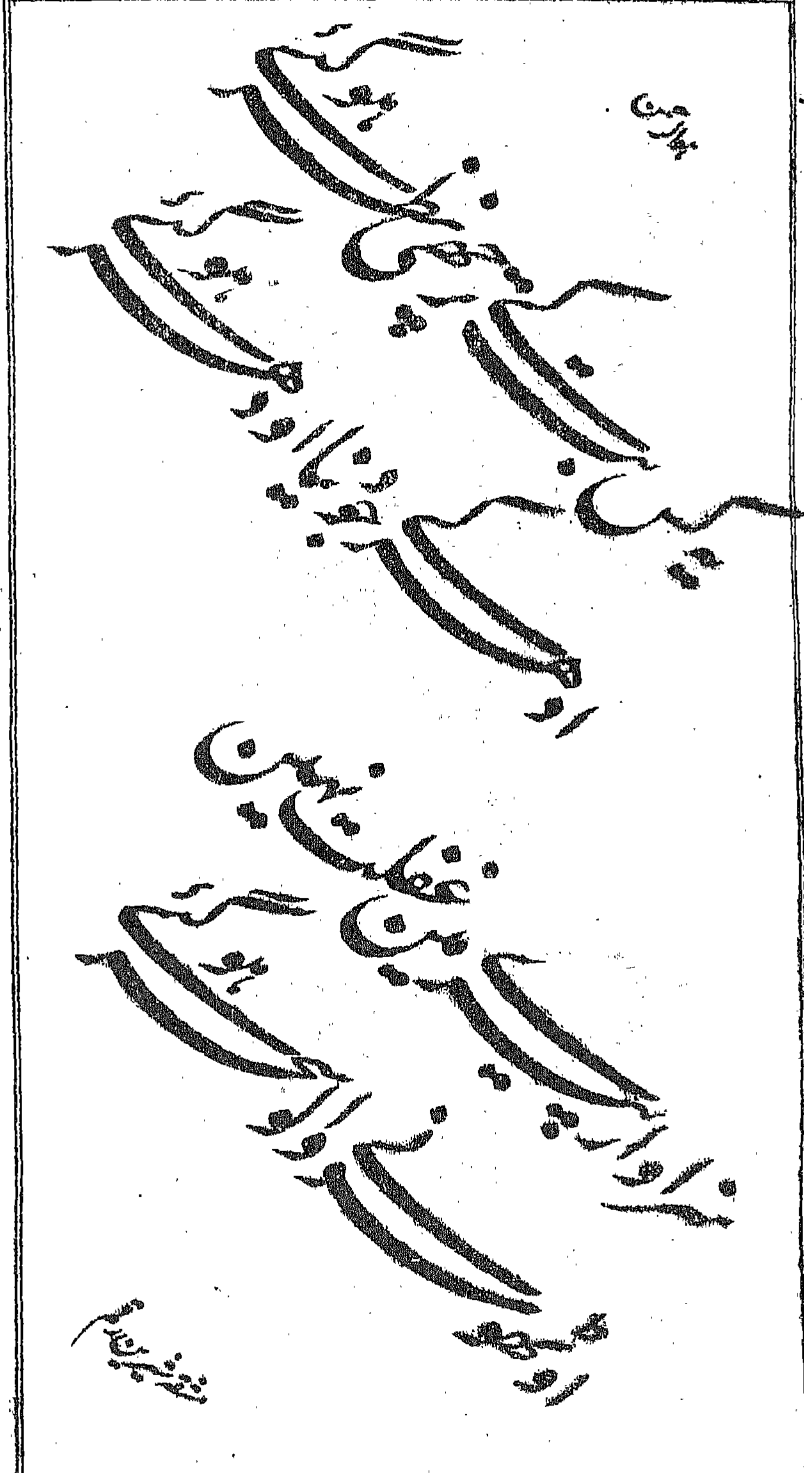


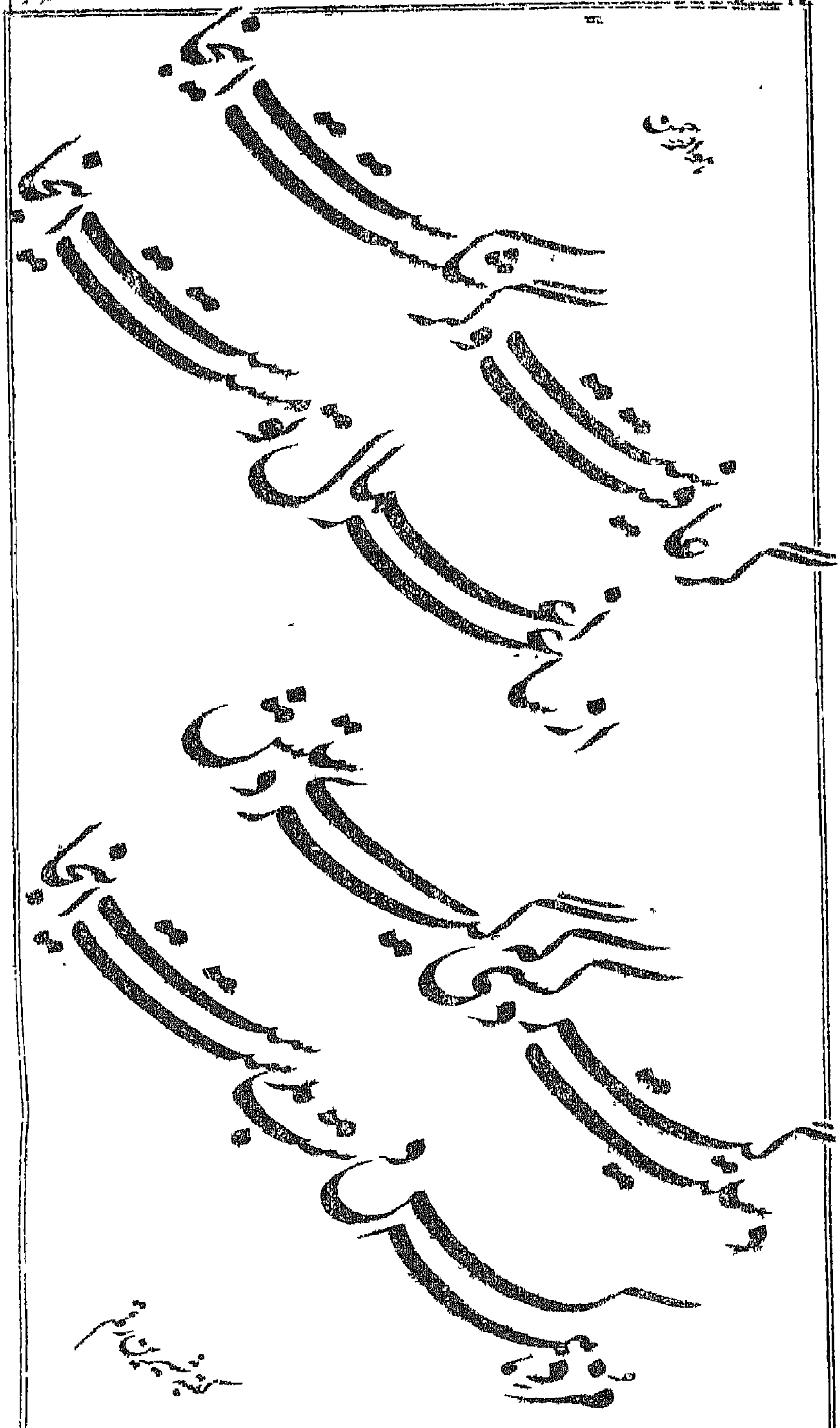


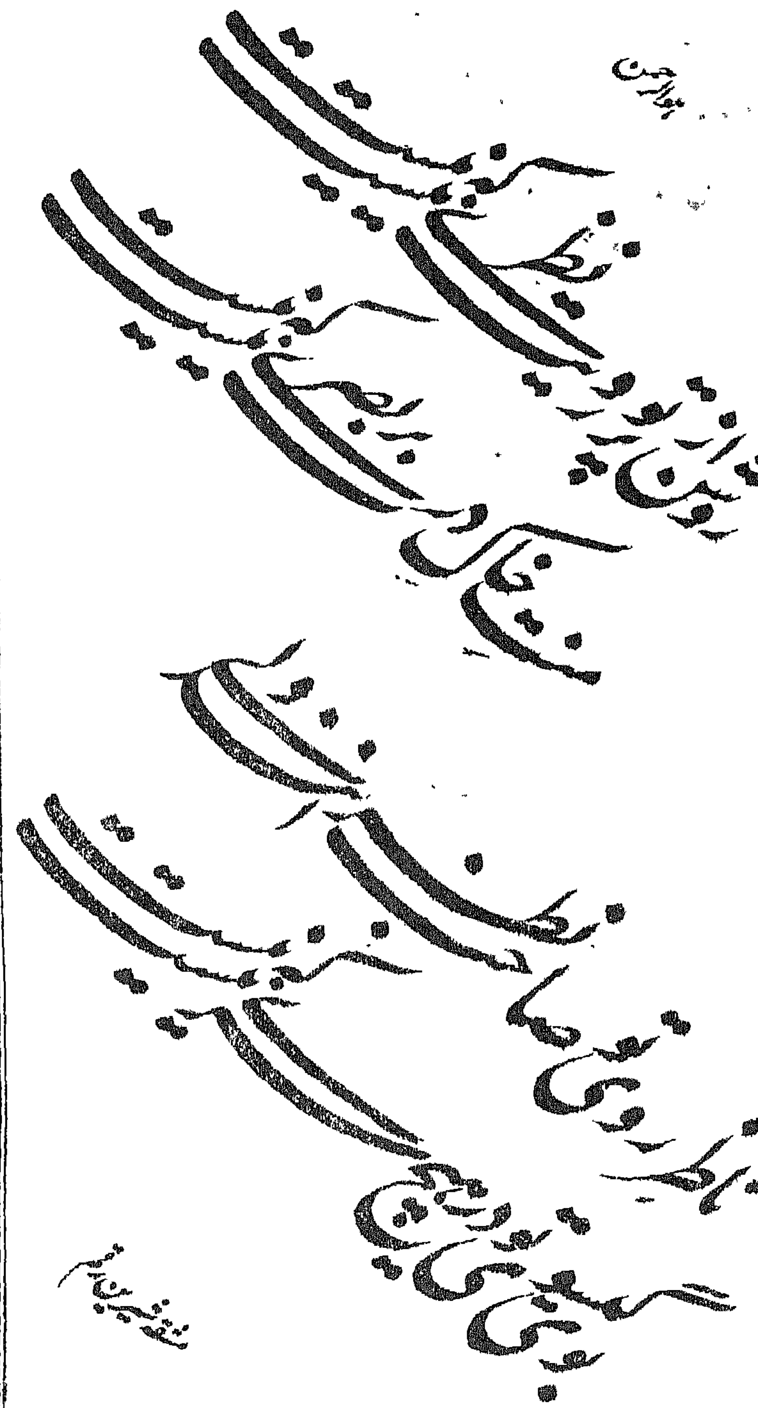
ہو الحسن

از دو ادہ پیت گفت کہ طعام
از دو ادہ پیت گفت پستان
با دو ادہ پیت بغض
از خوردہ پیت گفت حرام
با خوردہ پیت

واجد علی



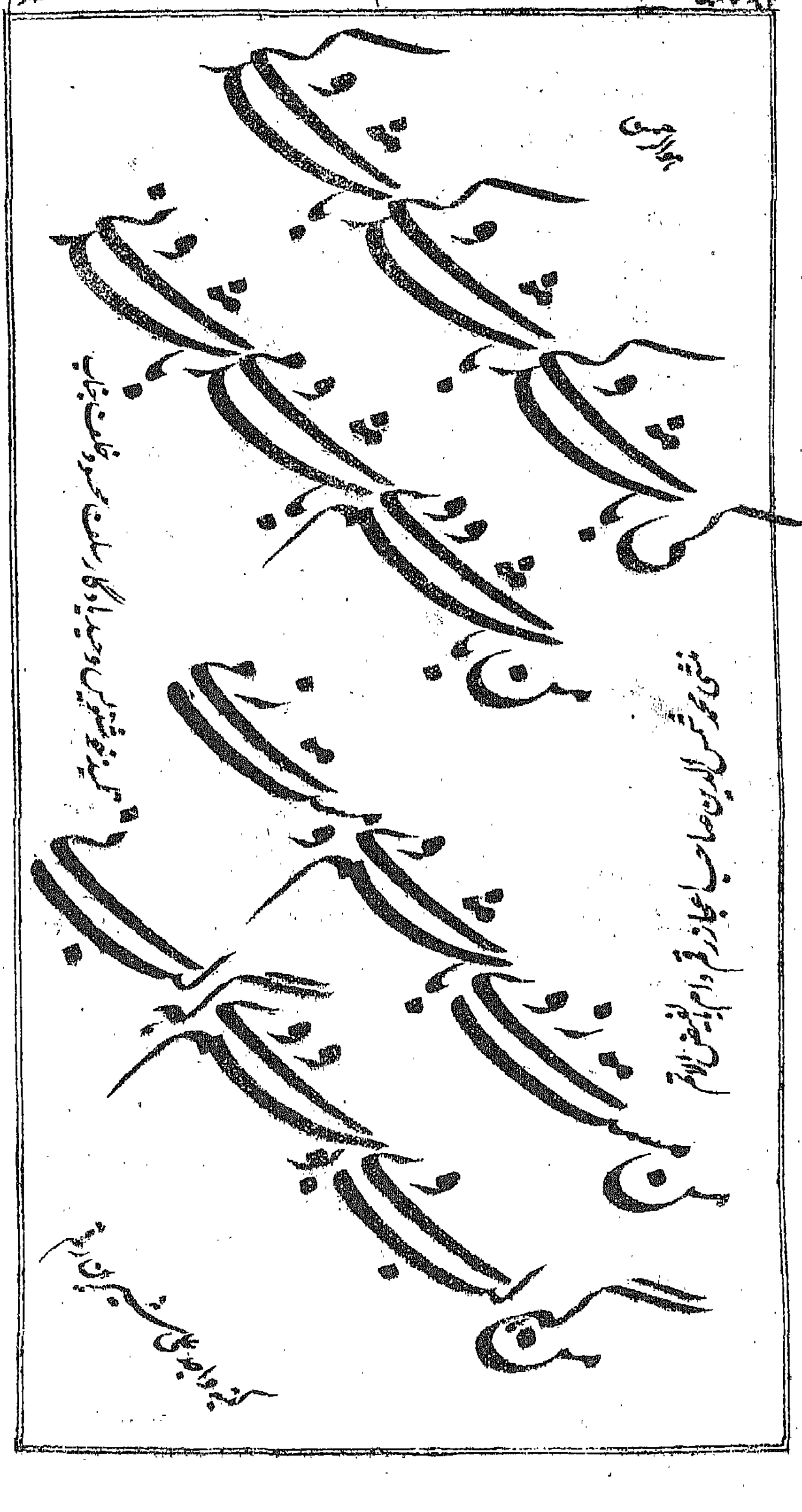


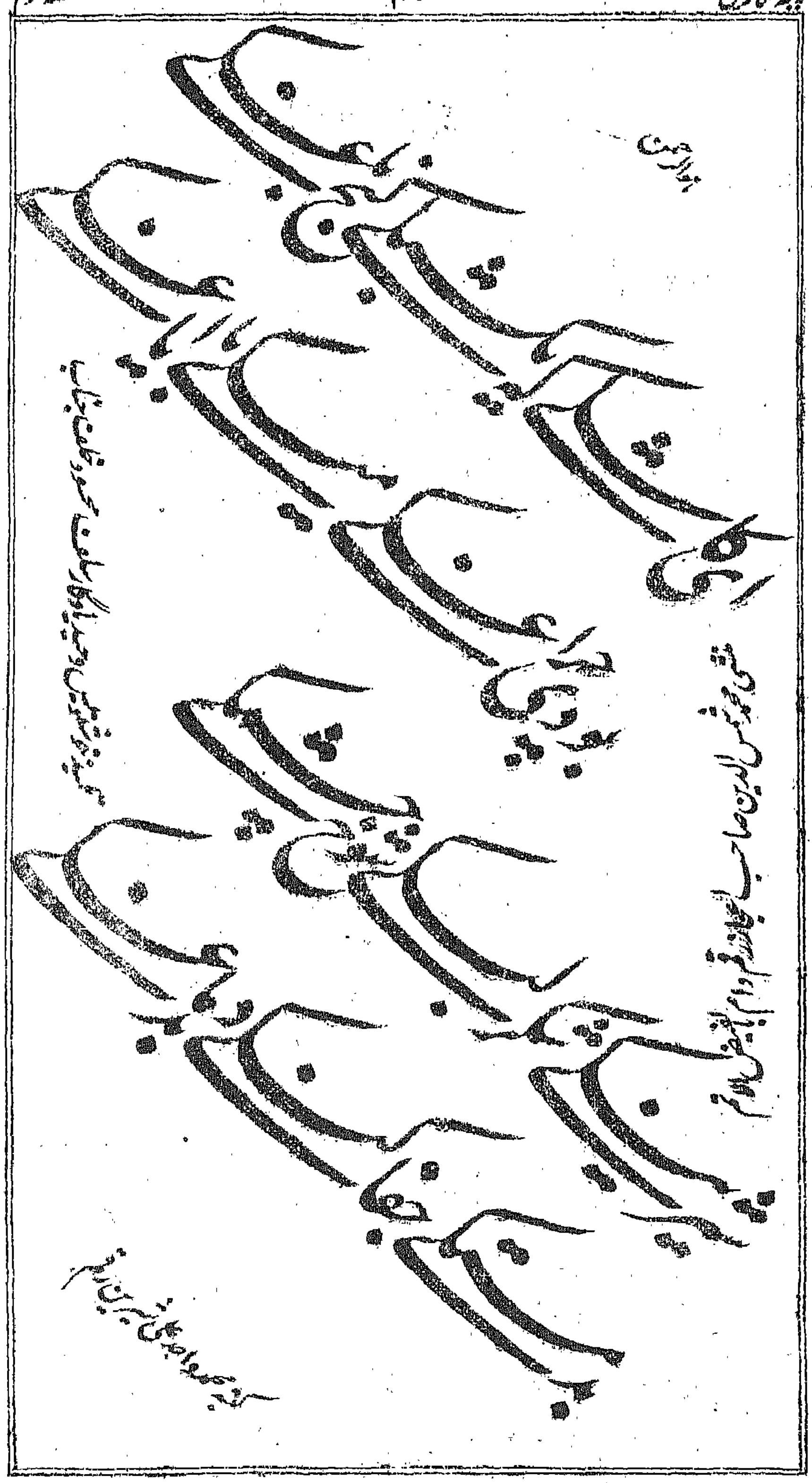


[illegible]






منشی محمد شمس الدین صاحب اعجاز رقم دام بالفیض الاتم
تلمیذ خوشنویس وحید یادگار سلف محمود خلف جناب



خاتمة الطبع

شکر و سپاس بیرون از قیاس بحضرت خالق الجن و الناس که حصهٔ سوین از مجموعهٔ پنجهٔ نگارین مثل گلدستهٔ ریاحین بهارین غیرت افزای نظم پروین و ارژنگ چین از آرایش نگارش سحر نگار رجادهٔ قلم منشی محمد واجد علی صاحب شیرین رقم شاگرد رشید خوشنویس وحید یادگار سلف محمود خلف جناب منشی محمد شمس الدین صاحب لکهنوی المخاطب باعجاز رقم دام بالفیض الاتم بسعی و کوشش امیدوار رحمت یزدان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان غفر الله لهما بشهر ربیع الآخر سنه [illegible] هجری در مطبع نظامی واقع کانپور از آبشار سنگ طبع رنگین شده شگفتگی بخش غنچهٔ خواطر شائقین گردید و سر رشتهٔ نگرانی در دیدهٔ منتظرین کشید اکنون حصهٔ چارمین که مشتمل بر قطعات دوائرست غازهٔ آغاز بر چهرهٔ انطباع مالیده و رسمهٔ شروع بر ابروی ارتسام کشید و الله هو المستعان و علیه التکلان

وجه مهر و دستخط بر خاتمه	العبد
برای سند صحت کتاب مطبوعهٔ مطبع نظامیست مهر و دستخط مهتمم مطبع بر خاتمهٔ کتاب ثبت گردید	محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مرحوم غفر لهما
	محمد روشن خان حنفی نقشبندی ۱۲ / محمد عبد الرحمن بن حاجی

ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

از توفیق ایزد جہان آفرین عبرت افزای خط و خال حسینان مہ جبین

جہان نگارین
حصہ پنجم

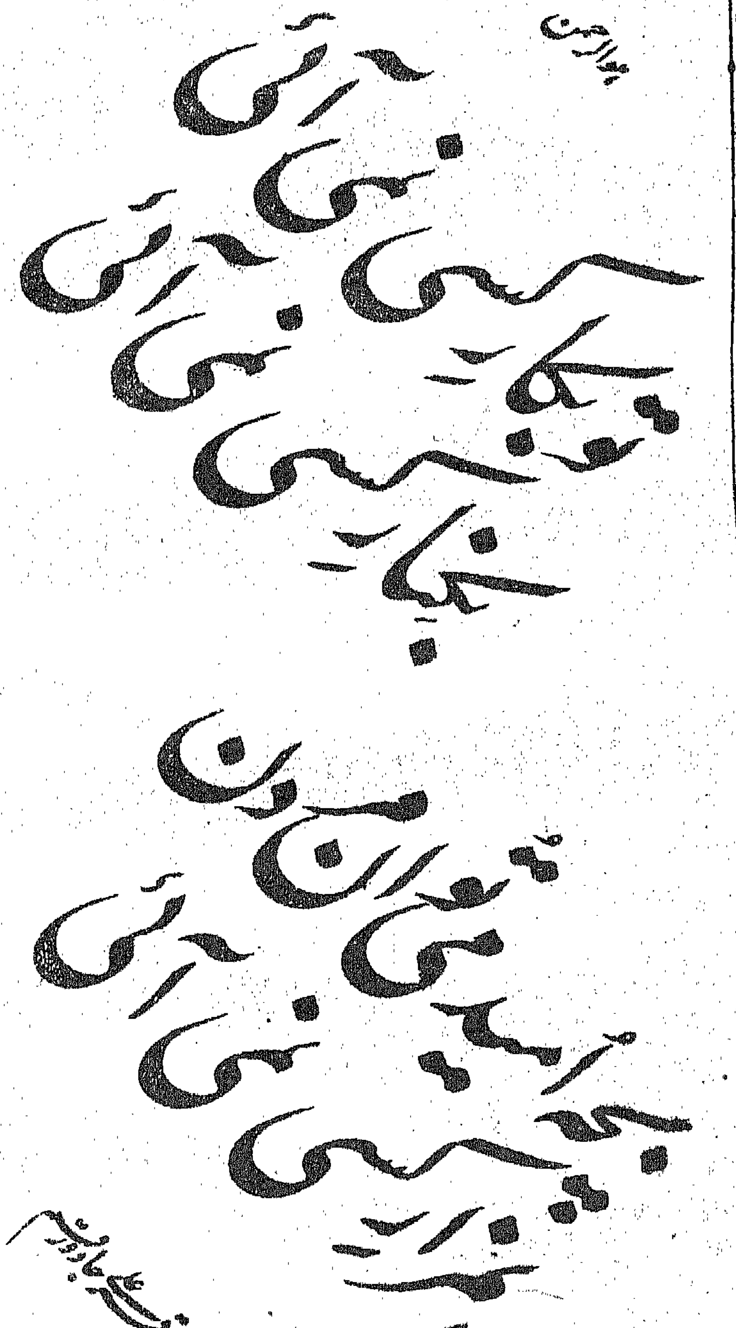
باہتمام امیدوار رحمت ایزد منان محمد عبد الرحمن بیت فتح خدمت ابو العظام محمد مصطفیٰ خان مہرور

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر گرانبهای الفاظ آبدار که جوهریان سخن بمیزان اعتبار سنجیده باشند سزاوار ثنای خالق بی همتاست که سنگ بی وزن را
از قدرت کامله خویش لعل شب افروز می سازد و دُر شاهوار عبارت نثر نثار که نثاران نقاد این فن از کمال بلاغت برگزیده باشند
قابل مدحت حضرت احمد مجتبی ست که هدایتش گوهر تابان ایمان در جیب دامان اُمتیان می اندازد صلی الله علیه و آله و اصحابه
دائماً ابداً پس ازین این کمترین الراجی الی رحمة الله المنان محمد عبد الرحمن بحضور مشاطگیان عرائس الفاظ و حروف که
غازه کش چهره صحائف از خط خوشنما تر از خط گلرخان بوده اند گزارش میسازد که درین نزدیکی بعون عنایت مبرا مور کائنات حصه اول
و دوم و سوم از پنجه نگارین که مشاهده حسن لطافت آن قوای حواس خمسه را بر فلک چهارم میرساند طبع گشته نضارت بخش

دیدهٔ مشتاقانِ زیبانویسی گردید اینک حصهٔ چهارمین ست که دران رعایتِ حروفِ دائره دار بیشتر ملحوظ است الحق که در حسن
صورت آن دوائر قرص خورشید و ماه آب و تابی ندارد این ذره بیمقدار بطور یادگار قطعه قطعه و پاره پاره بکمال کنجکاوی
از هر جا بهم رسانیده و از مساعی و مصارفِ آن دریغ نکرده بقالبِ طبع در آورده پس بخوانی ــــ چه حُسنِ خط اندر سرِ انگشتِ تست
کلیدِ در رزق در مُشتِ تست ◆ و نیز ــــ خطِ خوش هر که دارد دلپذیرست ◆ چو روح اندر تنِ برنا و پیرست ◆ اگر منعم بود آرایشِ اوست
و گر درویش او را دستگیرست ◆ پس بر ذمتِ همتِ شائقانِ این فنِ نفیس واجب و لازم ست که تحصیلِ آنرا بر جملهٔ امور مقدم و اهم دانسته
حسن خط و زیبائی حروف را که پیش خطاطانِ رمز شناس مورد تحسین و آفرین شوند بکوششِ موفور حاصل نمایند و از تتبع و تقلید آن
جامهٔ تکمیل بر قامتِ خوشنویسی قطع سازند و این احقر را بدعای خیر عاقبت یاد فرمایند و هو المعین المستعان فی کل زمانٍ و مکان ◆



ہوالرحمٰن

ساقی قدح شراب دستی دی
مہتاب بین آفتاب دستی دی
ساقی باقی چو کس سوالی
باقی ساقی شراب دستی دی

رقمہ عبدالمجید پروین رقم

ابوالحسن

گزر دل پہ گل کی گلزار گل باقی
نہ بلبل بہ نوا نہ بلبل باقی

وہ گل بہ دو جگہ گذر رونق بچی
انہیں کچھ بچی نہ گل باقی

رباعی بیدل

گاهی چو ز خود پیش زدی پس رفتی
جهلی بدوی بجوازی تخش رفتی

یعنی از سر تماشا زت خویش
رفتی همه که بجا بکس رفتی

محمد بشیر جاوید رقم

ابوالخیر

ای خالق خلق رہنمائی بفرست
وی رازق رزق در کشائی بفرست
کار من بیچارہ قوی بستہ
لطفی بکن و گرہ کشائی بفرست

رباعی بیدل

اندیشه چسان دعوای کردن
با دل باید نشست دعوای کردن
ای غایب حاضر این معما بگذار
آن را که تویی چه یاد دعوای کردن

جادو رقم

گر نیز برون زنی ز عیش آزردن
عشاق ز دوی است تنگ چیدن

آن آب غلط بجو شان است بپا
معلوم شد این که آتش خواهد بودن

ای خوان سپهر بهر تو مهمان

تا چند بی نازش خود چون طفلان

با وسعت این بساط سلطان حسین

نان چین پیشش نگردون خوان

رباعی بیدل

از روی تعلق نیستان بودن
در باب هوس گریزان بودن
حق بین حق آشنا و حق دان بودن
وارد از وضع مسلمان بودن

جادو رقم

رباعی بیدل

عیب دو جهانی که کنی تفتیش

با بیخبران که در تکاپو اند

[آن به که هوس یابد ارادت پیش]

[چون مرد ادب عیب کنی بر خویش]

بادو نسیم

بیاد م بیدل

از ذوق سخن برابر مستی بنشین
فارغ ز غم جهان و ز هستی بنشین
در ورطه وادی که مثال است کمال
از خویش تهی شو و بهشتی بنشین

جادو رقم

[illegible]

ای [illegible] شمسِ حقیقت تابان
ای عالمِ [illegible] شمسِ حقیقت [illegible]

یکسر [illegible] ازان [illegible]
ای آینۂ [illegible] شمسِ حقیقت [illegible]

[illegible]

رباعی بیدل

گر جامہ کشی ز جیب رنگ گل بینی
مجبور ہمین وضع و ہمین آئینی
بی پیش سرای خودی ار وا بینی
گردی و دی و کسی کہ کی بینی

[illegible]

عالم ز جمال تو جمیل است جمیل
در فرقت تو جهان ثقیل است ثقیل

این بند سخن ز قیس و عذرا نکنند
پیش عاشقان سبیل است سبیل

[illegible]

[illegible]

بشکر خنده یاران بودی چه بودی

بدان ناتوان بودی چه بودی

سبک ارزان

متاع وصل یاران بودی چه بودی

گران چون نقد جان بودی چه بودی

[illegible]

نمبر بے جان کی جان بن بن بن

جانِ کیا تن بھی کیا جان بن بن بن

تن سوا ان کے ان سوا ان بن

سکی دی کی بن بن بن

مالدار کی تو بن بن بن

برای حسین

دل و جان را بهوای روی حبیب

دین و ایمان فدای روی حبیب

صدق اخلاص اهل عزت این

پیشکش از برای روی حبیب

کاتبه نسیم

ای بوی عنبرینت جگر چاک کرده ختن
وی رنگ یاسمین تو گل منفعل از چمن

بی باغ دل در آرزوی صحبت وفاداران دمی
مرغ جان با تو چمن در آنسان بلبل نشیمن

امید حسن

بجهان جان جانان بسختی
زنشان لعل کان بسختی

پی اصلاح حال این سلطان
زمین خیابان بسختی

رباعی بیدل

در عالم عشق بازی کن فکان

حسن و عشق شیشه بست کن چون

تقطیع مفعولن مفعولن مفعولن فع

تقطیع مفعولن مفعولن مفعولن فع

لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی

مجنون مجنون مجنون مجنون مجنون

جادو رقم

صحن گلہای چمن طرب کنان آمد
با دل بلبل و گل ریزان آمد

بلبل بدی
پختی حسن گل بہار آمد
چون زنخ حسن آتش نگار آمد

رباعی مصنفہ حافظ عبدالرحیم

یار فان مان کان ان ان صیل نیل زنجیت باف

یار بت آمد بہ دو سینی باز او دو بد و ام

یار خوش وان کی ایک ان ال وان قرطاس جیب

جس بت سنہ بائی تخت عالی کی باج بام

[illegible]

ابوالحسن

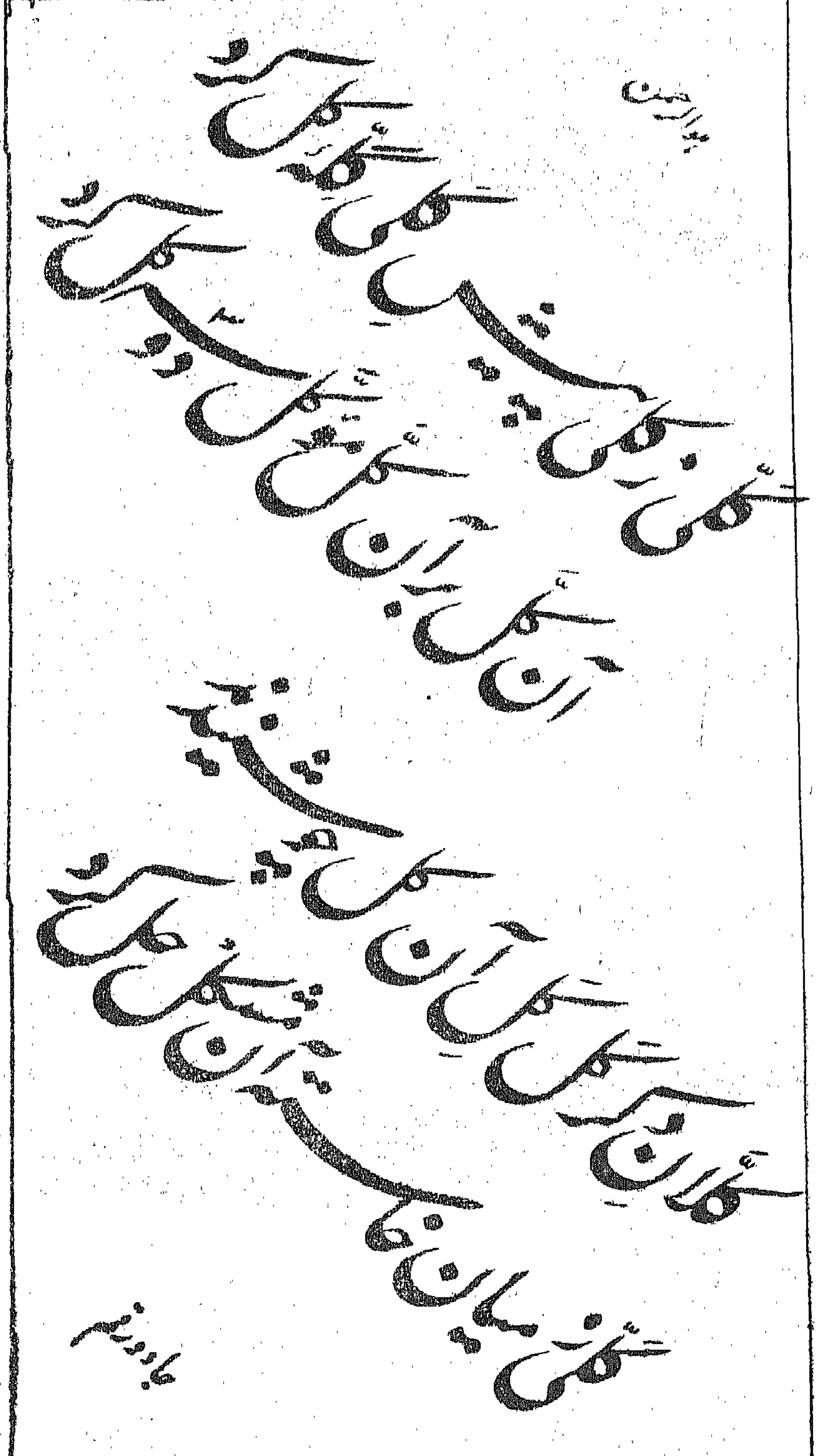
جاہلی جاہل گمان داری کہ دنیا بالست

غافلی غافل نمی دانی کہ دنیا بالست

آنچہ دادی ماند از آن چیزی کہ خوردی رفت

آنچہ ماند از برای آنچہ دادی حاصلست

یادگار



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بہار حسن

پنج ابرو دی کاری شوقن خنجر کاری اندن

نیم بسمل کر ڈالے دی بی وارے دی اندن

چشم آتش بیں دی اوسن طاں جیاں کر دے اکل

سیتی دی شہتی دی امن دی گلا دی اندن

چاہ درم

جوڑ ن

پران ہان بان دان سن تان ہان ان حمین تن ن

ان پن طن بن تن بن یمن سن ان بین تن من

پاسن سن ہن من گن بن ان سن من دن تن

وان بن ہن بن ان تن ین ان من بین من

کا دوم

[illegible]

یاد آوندی [illegible]

جو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرادین

ای چن ان من بسی دای صحن ان شادن

نقش آن گلن چن نگین سبا ان ان جابن

چن تی خوای نجان ان حسن آن ان شمال

چن می زرتش ان نجا وخا ان ماو تابن

بادو سفر

جانان بامن دامن سکنا ان ان ہدان ان جمن ان دن تن

جان دل بہمن سمن بن ان ان کنان ان غن ان دن تن

جدن بش بن احن کن ان در بن کن ان جمن ان طن

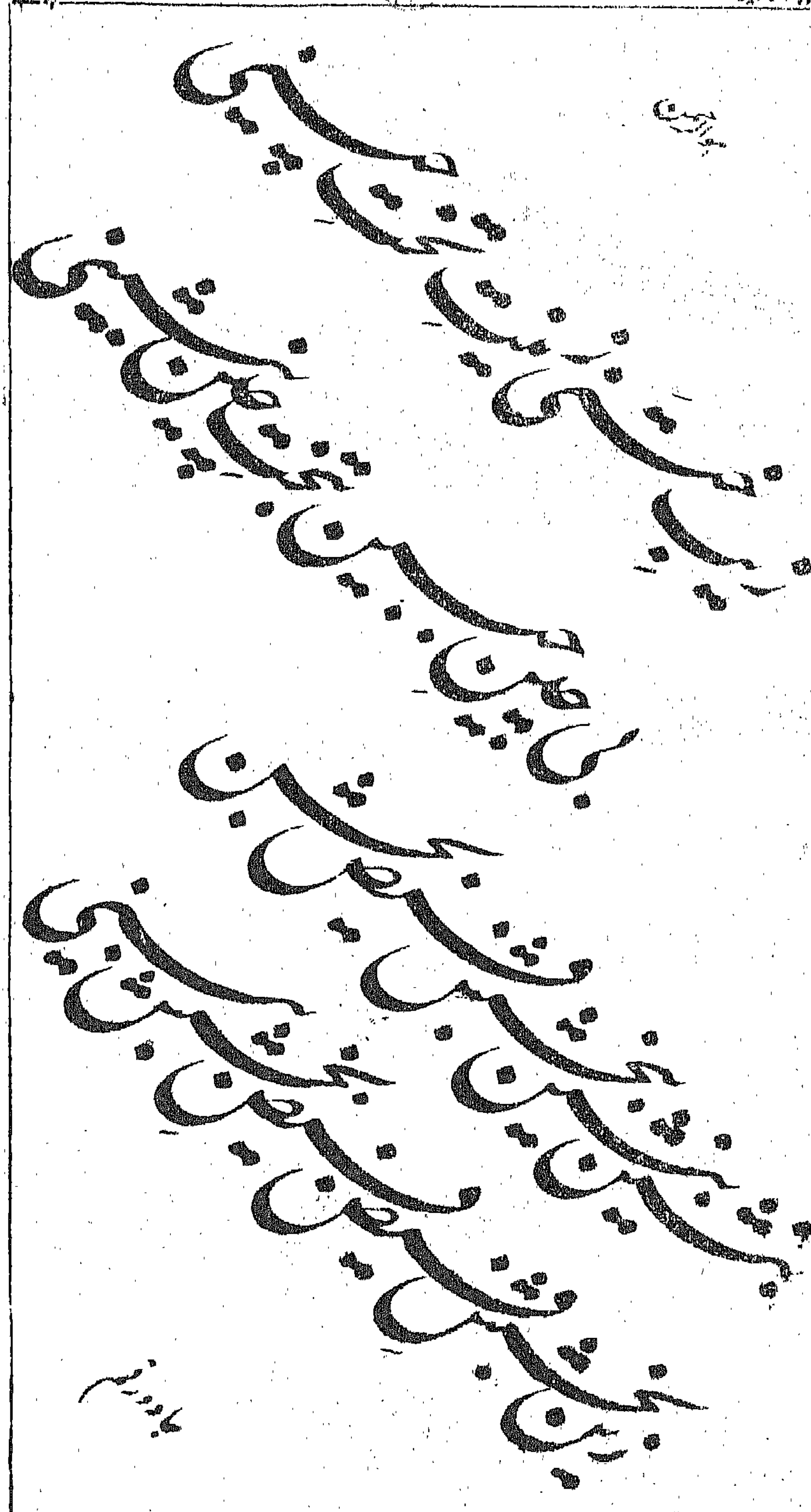
ان تن ان لطن ان بن ان بن ان دل ان ہن تن

بحر الرجز

تاکی ز دو لختان زمن چنین ای نازنین
می بینم نازنین بی تو زمن نیش ای نازنین

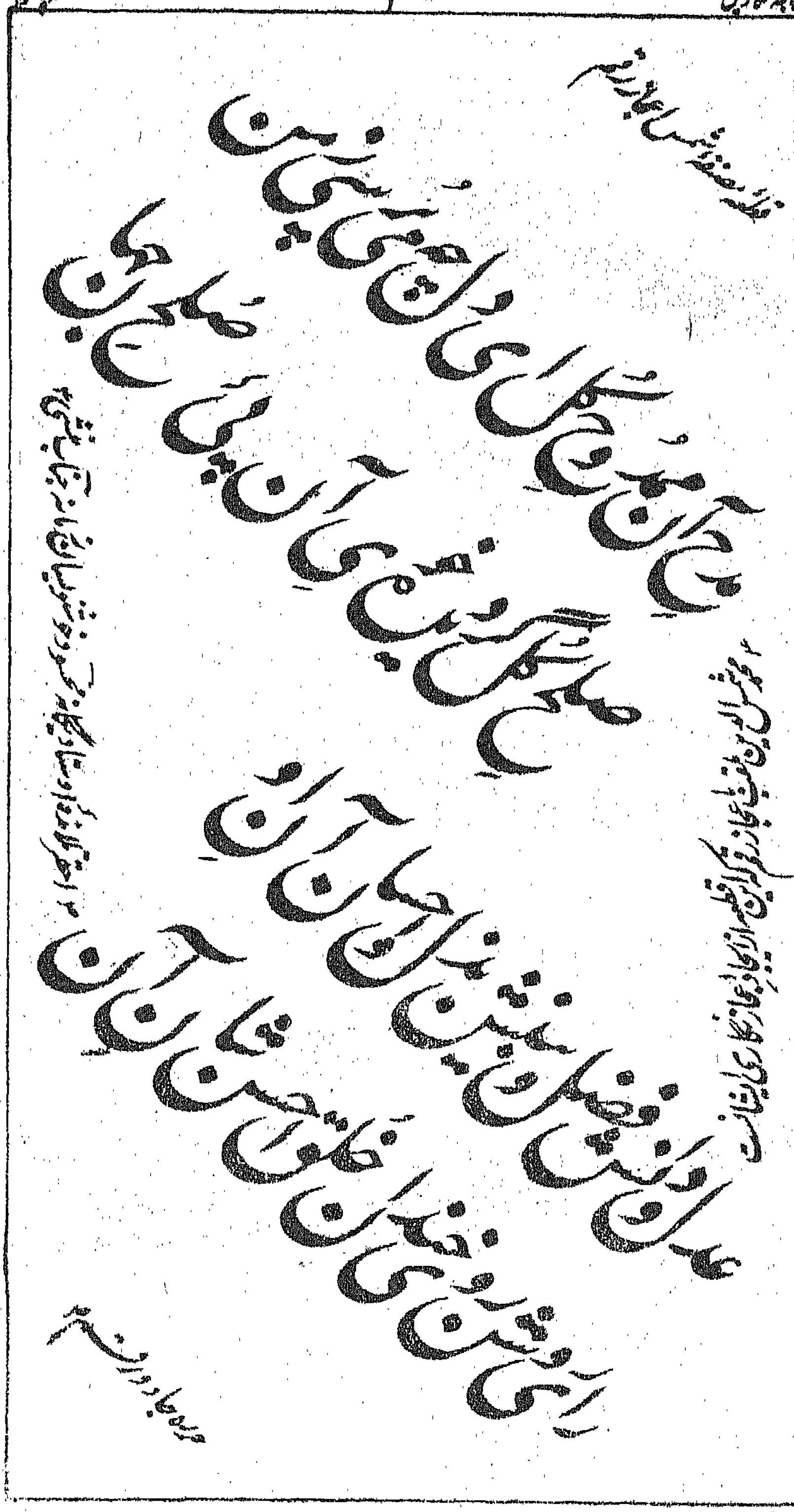
داری تنم ان من چهان از بالکین ای نازنین
منگلش نقش من چنین چنین ای نازنین

باد ورنم

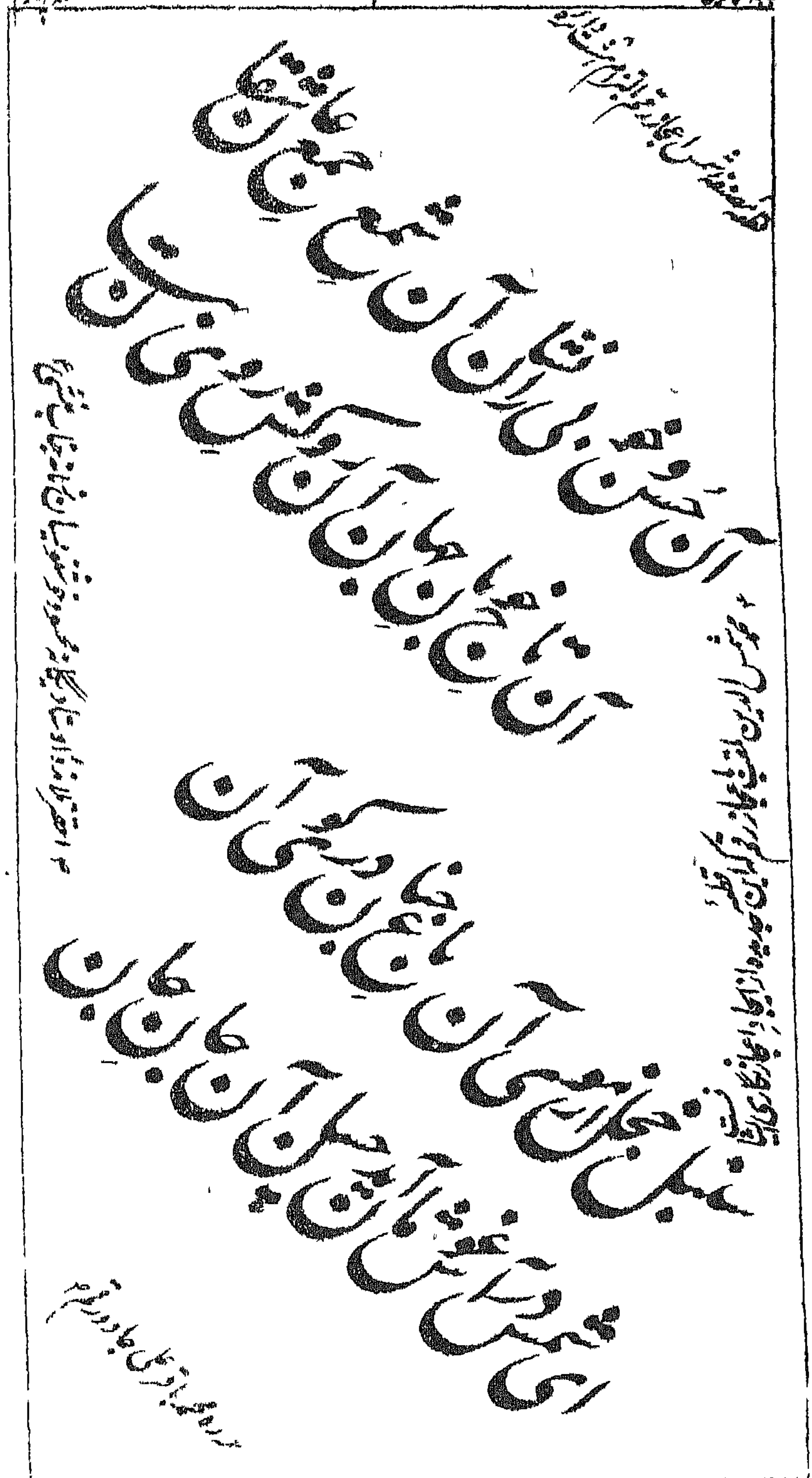


گل اندامی بتی ترکی گلی جانان جانانی
دلارامی نگاری خوش خرامی حسن کانی

چه کس این شمس این آن ماه کنعانی
دل و جان می خرد این آگهی این و قربانی



قطعه مصنف شمس العلماء رقم
احقر تلامذهٔ استاد یگانه محسود خوشنویسان زمانه جناب منشی



مصنفہ اعجاز رقم بالتزام یازدہ دائرہ

چون شمس آن عارض دیدی گفتی گل گل گل گل گل

تقطیع این فعلن فعلن فعلن فع فعلن فعلن فعلن فع

چون دل سعی آن زخمی دیدی لُ لُ لُ لُ لُ

رقمہ محمد باقر جادو رقم

بجناب منشی محمد شمس الدین المخاطب باعجاز رقم ساکن شہر لکھنؤ محلہ رستم نگر

خاتمة الطبع

بسپاس آفریدگارِ جسم و جان و پروردگارِ انس و جان رطب اللسان و عذب البیان
باید بود که درین زمان بهارین نضارت قرین حصهٔ چهارمین از مجموعهٔ پنجهٔ نگارین
بقلمِ جادو رقم معجز نگار سحر آفرین منشی محمد باقر علی شاگرد رشید خوشنویس حیدر کشاف
حقائقِ مفردات حلّالِ دقائقِ مرکبات جناب منشی محمد شمس الدین لکهنوی المخاطب
باعجاز رقم ادامه الله الاکرم بالفیض الاتم حسنِ نگارش پذیرفته و بوفور عرقریزی و
اهتمامِ این بندهٔ اذلِّ انام راجی رحمت و غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی
محمد روشن خان غفر الله لهما در مطبع نظامی بماه جمادی الآخره سنه ۱۳۰۱ هجری
شمع افروزِ شبستانِ طبع گشته جلوه افروز مردم دیدهٔ بصر و روشنی افزای چشم
اهل نظر گردید اکنون شاهدِ حصهٔ پنجمین که بر قطعات دوائر مسکوسه چون هاله‌ها ماهیتا بان اشتمال
یافته است غازهٔ آغاز بر روی طبع کشید و هو المعین المستعان فی کلِّ زمانٍ و مکان

وجه مهر و دستخط	محمد روشن خان حنفی محمد عبد الرحمن بن حاجی
برای سند اینکه کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی است مهر و دستخط مهتمم ثبت گردید	

ما شاء الله لا قوة الا بالله

بتوفیق حسن آفرین خط حسینا میر حسین تعلیم طالبان بنسخ تعلیق و تکمیل خط طالبان کامل العینی

پنجہ نگارین
خمسہ پنجہ

باہتمام حاجی غفران مآب محمد عبد الرحمن صاحب بن محمد روشن خان مغفور و تربیت یافتہ خدمت از معظم محمد مصطفی خان

در مطبع نامی فخر المطابع واقع لکھنؤ محلہ [illegible] مطبوع گردید ۱۲۹۹

بسم الله الرحمن الرحیم

صنع صانع بی‌همتا بدیع رقم و بیان کشف واضح یکتا لوح و قلم که دوایر خوش تقطیع معانی حسن بدایع قرین بحور شعر [illegible] بدیع بر روی صفحه [illegible] دور طبع فرمود و دو نون

و ابروی مطلع [illegible] ابرو با عین صبیح تبان [illegible] دیجور و مطلع بیاض صبح [illegible] نمود و نام زلف عنبرین [illegible] و شاکی [illegible]

دهان خوبان [illegible] و دوال [illegible] لب سخن آفرید جمال [illegible]

عشق [illegible] سوخت و ثنای منتهای سول فصیح عرب و عجم که دو قمر پر نور [illegible] اعجاز طلوع و هلال مقطع ساخت [illegible] شارع نهی

شرع شمس طلوع [illegible] بتعلی وضوح و تجلی شیوه امر هدایت و اثبات رسول [illegible] اکبر [illegible] سبحان [illegible] اعلی [illegible] رست [illegible] عین [illegible]

الشان و کل نوع انسان دافع کفر و بطلان و شافع روز محشر صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد سالک سبیل [illegible] نور [illegible] خضوع

[illegible]

محمد عبد الرحمن بحضور ارباب فن صنائع و اصحاب سخن بدائع معروض مشروح میدارد و زبان فصیح مدعا و بیان بلیغ مطلب را گشاده میکشاید چون
از طبع گزین حصه الحصن بدیع پنجه نگارین فراغ تمام دست داده سواد اختراع تزیین وضع و تلوین صنیع دیگر و خیال الطبع جبین آن نگارستان مطبوع شیرین قطاع
موزون مصنوع در دماغ افتاد لابد بهزار تلاش بلیغ و کمال سعی وسیع قطعات سخنوران اصنع فنون سخن موضوع که بر عکس صنیع قطعات خوش وضع هر چهار مجلد
اولین طبع بحسن صنیع دوائر معکوس مصنوعست بهم رسانیدم و در مجمع اهل الطبع مغنی اندیش یعنی مطبع خوش منطبع گردانیدم از خریداران منبع الطبع آفاق و عطبا عالی
وسیع الاخلاق طمع دارم و برین نهج و بدین نوع امیدوارم که هرگاه بهوای گلگشت این گلستان مطبوع رنگین و بوستان مصنوع نگارین ابداع نشین پای
نگاه در اندازند در تحصیل وضع خط نستعلیق و تکمیل صنع این نوع انیق از تعمیل تتبع آن دریغ نسازند و از ینبع فیض مجمع نهال خوش قلمی و زمین فرع
تازه رقمی را سرسبز و شاداب دارند و این جامع قطعات رنگین و طابع منظومات بهار آفرین را بدعای خیر یاد آرند و هو الموفق و المستعان

ای لسان ... سبحان فرخ ... جمع

هر زمان نطق مشکل شمع اندر گفتگو

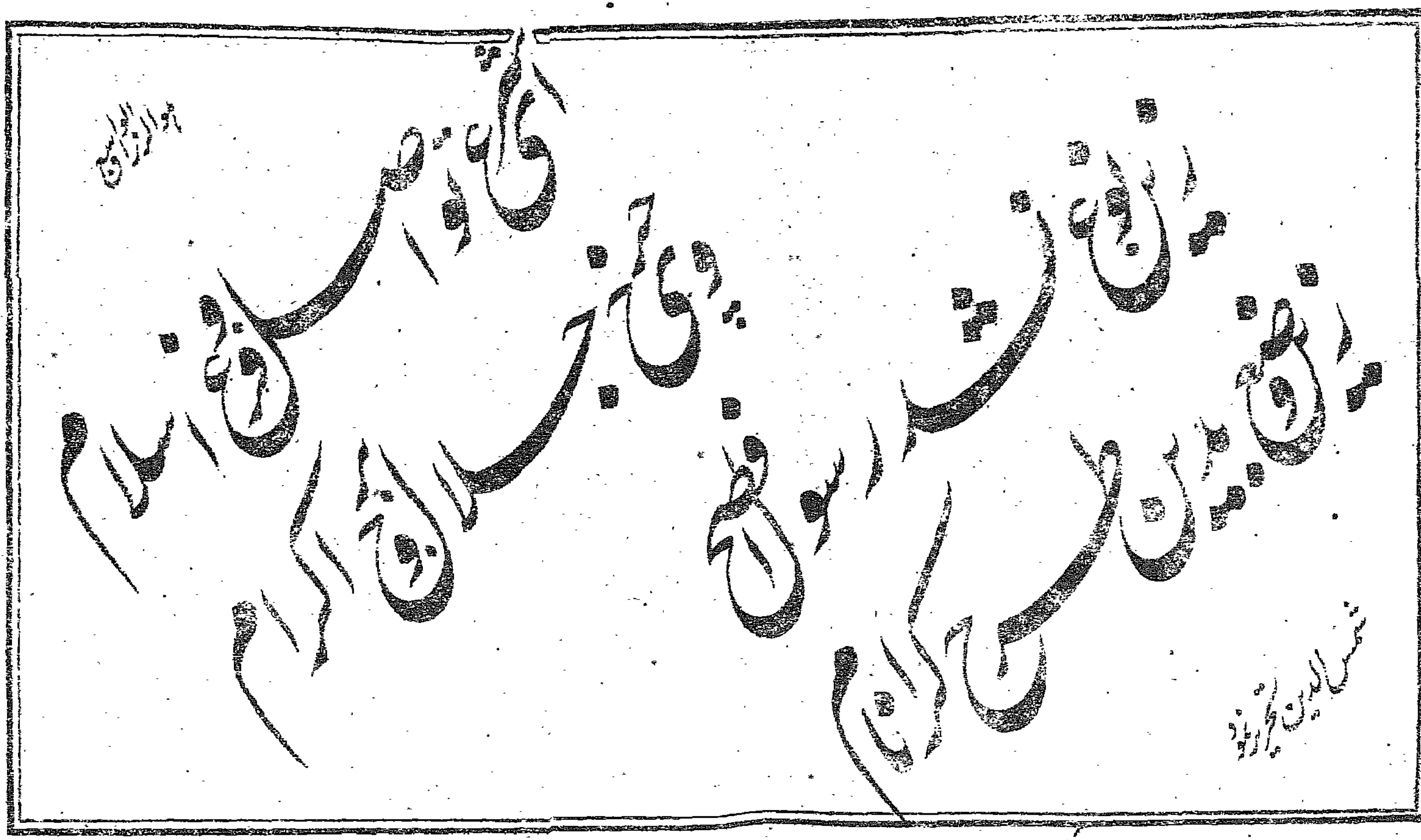
بر زبان ... و در همان جمع خلق

خوش سخن و ... آمد تمام نیکو

شمس الدین ...

ای شمع رسالت آسمان توفیق
انوار تو از بیان تحقیق
شمع چراغ دودمان آل شرع
با شأن تو هم بیان توفیق

شمس الدین ... نوشته



هو الرزاق

بیان جمع شهان تا بحشر باستان
معین تبیین و فنون فن

بخط خوش جهانی ساخت واقف
بیاض صبح گرفتی نقش مصحف

شمس الدین خوشنویس

ای شانِ زمان و جهان
وی کانِ معدن و شان

داری فنی در مطلع چون مه تابان
چون آسمان بی‌پایان

شمس الدین تحریر نمود







بی تو ای لطف سخن الشان

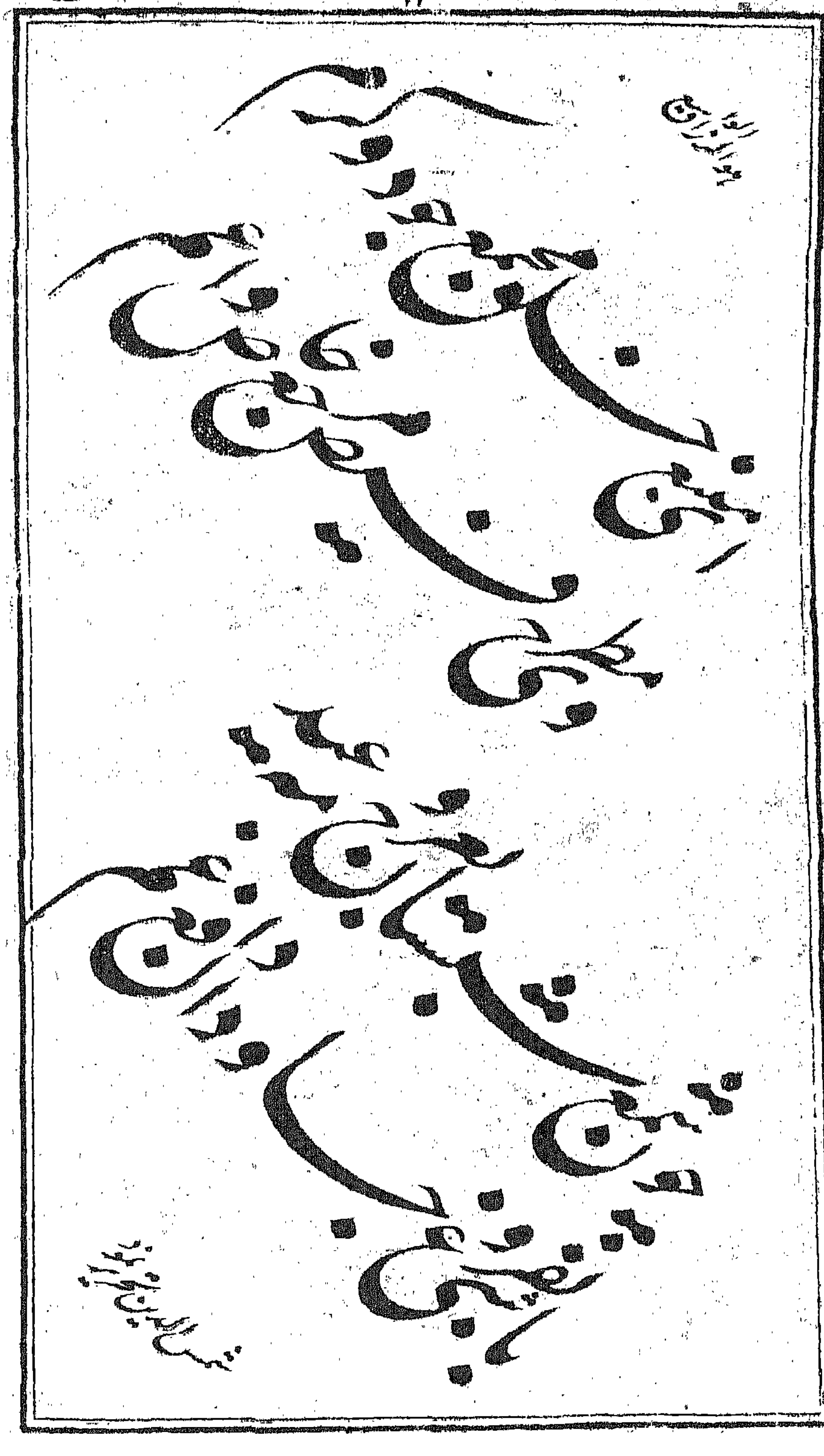
دوری ای راحت فصل بیان

بر دل غم حسیان

داغ خون جگر ستان

شمس الدین محمد خود

روان محو دریای وصل کمال
ببین فیض خط بی زوال
درین فن انسان و سجع بهم
بجوی مجمع حسن و خوبی جمال







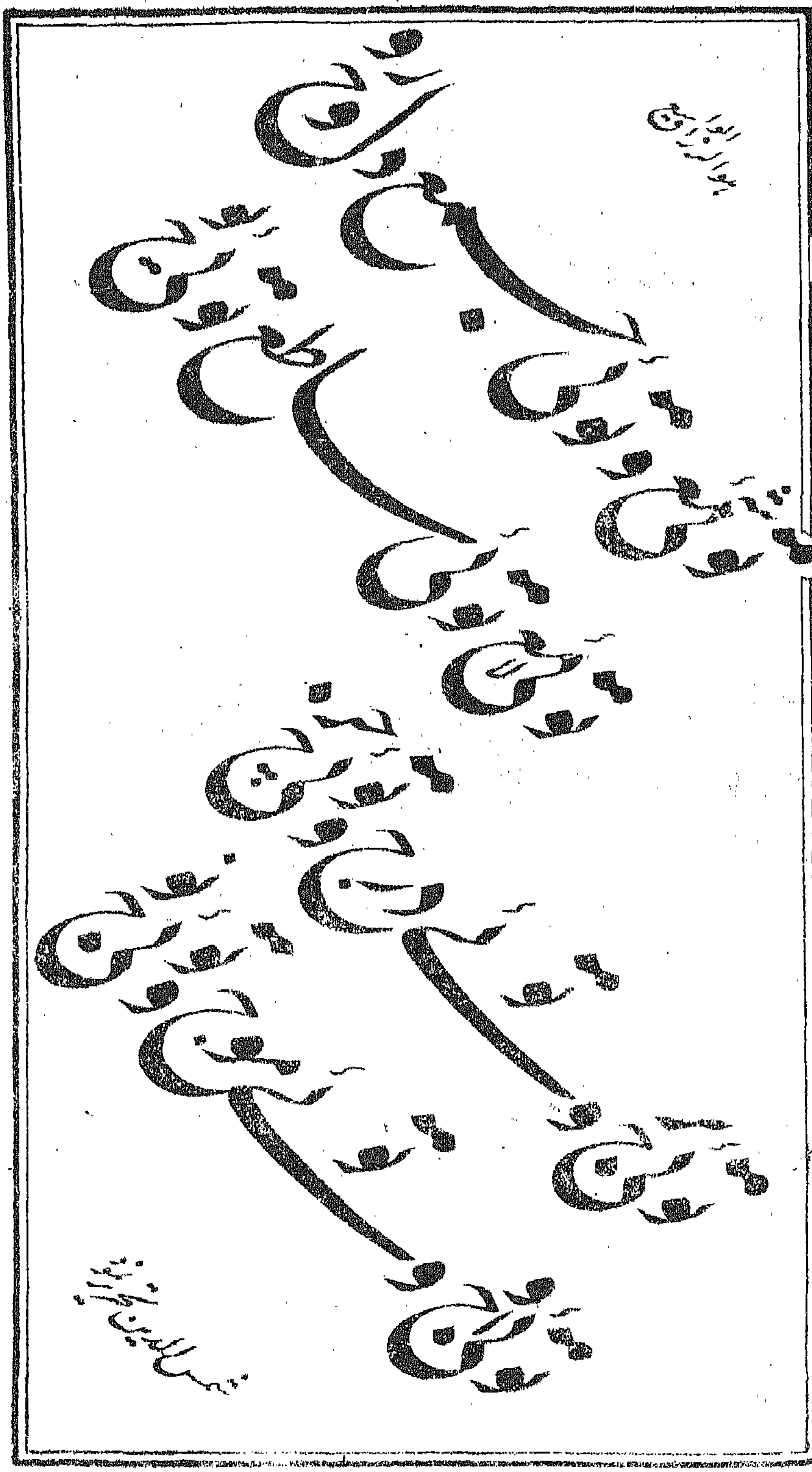
ازبسکه گداخت جسم من چون شمع
ایمن ز غمان شد بدل من چون شمع
تا شمع جان نسوزد از آتش عشق
حاصل نشود زبان روشن چون شمع

شمس الدین محمد

[illegible]

ای لبت نو خط شعبان فروغ
وی رخت نوروز نیسان فروغ
حصه یاران و بستان ای
در هجر تو جان و دل و بستان فروغ

شمس الدین محمد [illegible]



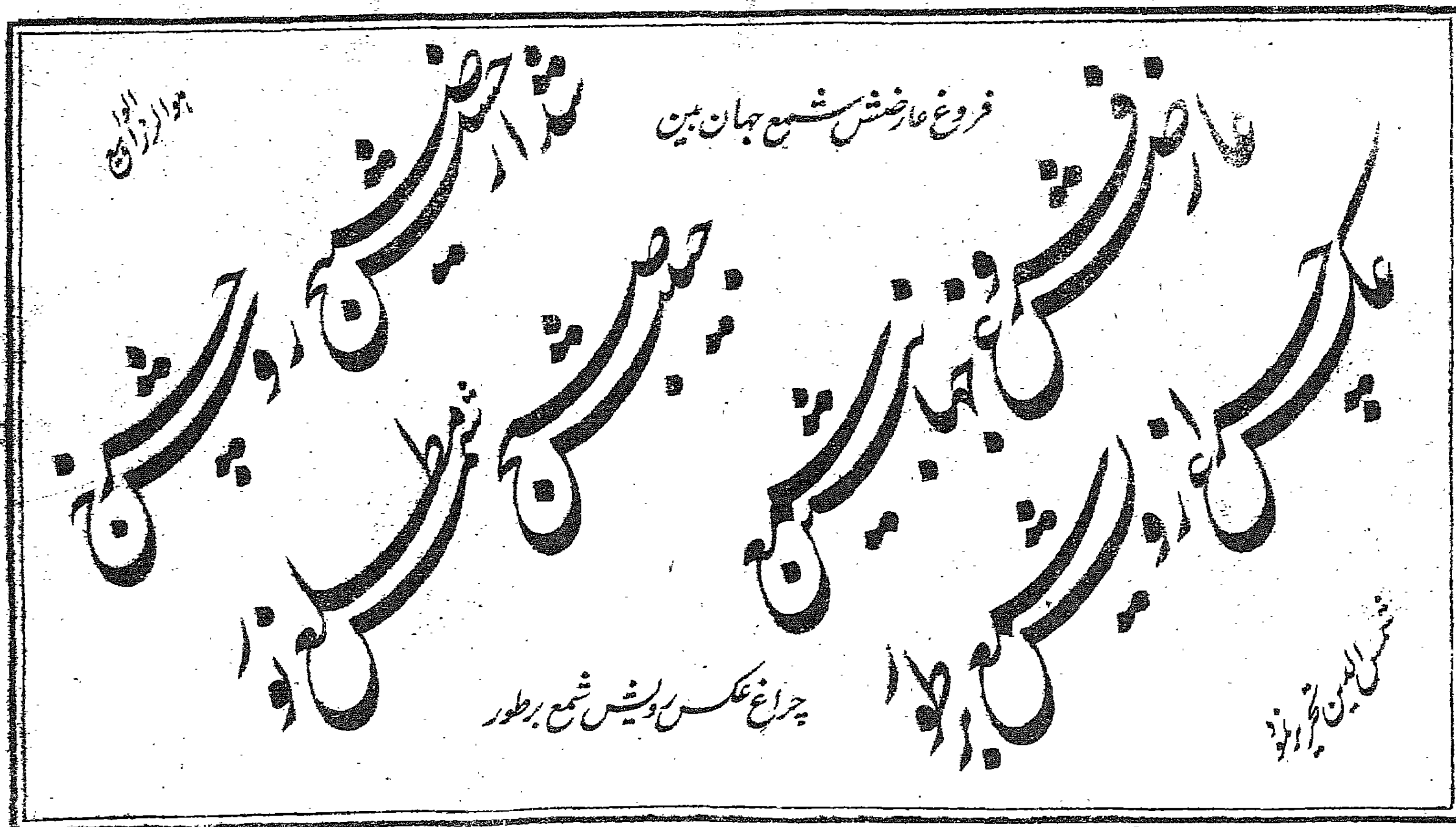
هو الرزاق

حسن خلق و عارض و زبان فصیح
ز لعل بخشش فن و داد صبیح
مژگان نغز مانند ابرو چشم تیغ
از من فنج حسن نیم آور دان

شمس الدین تحریر نمود



[illegible]


فروغ عارضش شمع جهان بین
چراغ عکس رویش شمع بر طور
شمس الدین تحریر نمود

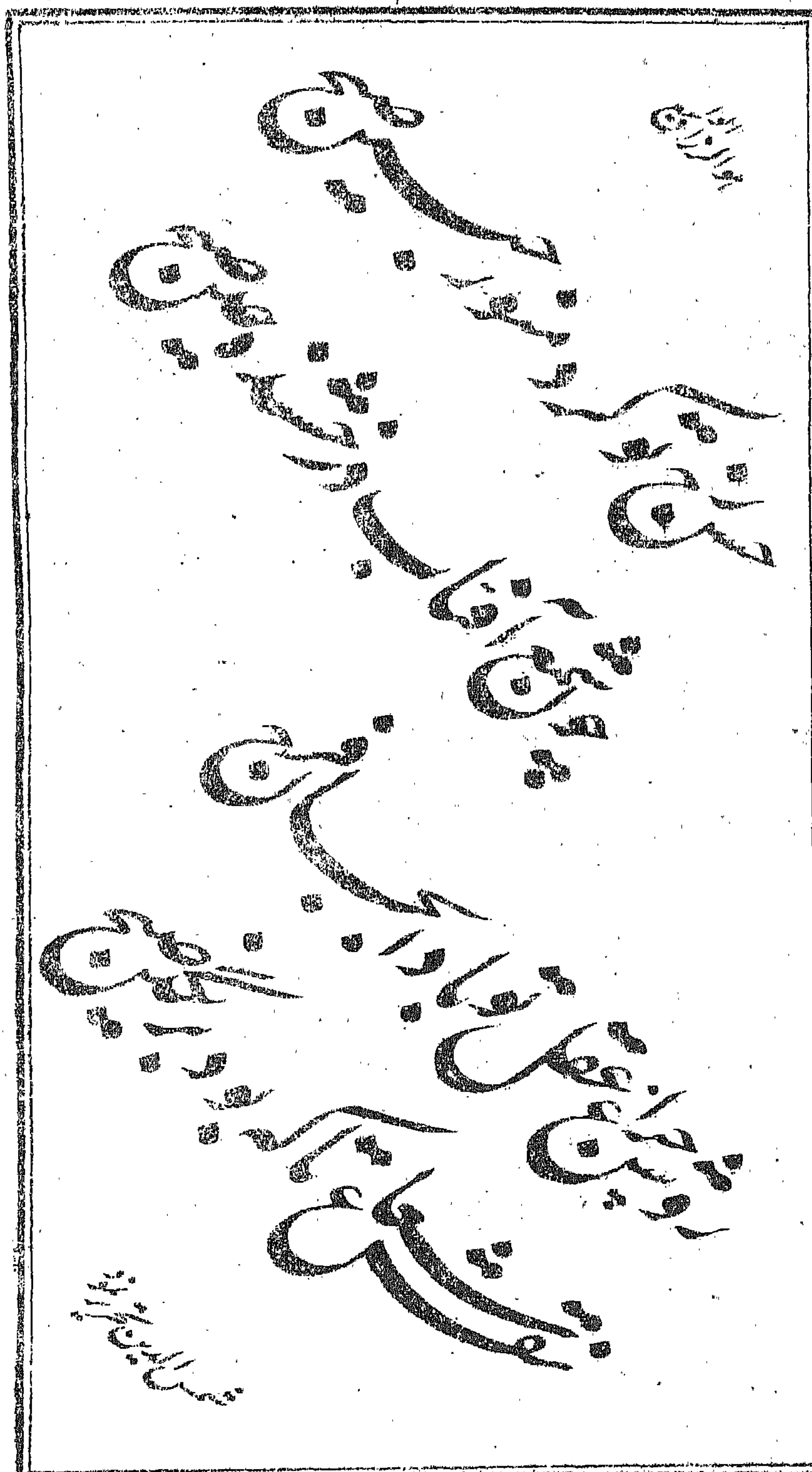
بود روی تو آفتاب جهان شمس الدین

ز تابش تو رخشان شمس الدین

محیط چرخ است ز تو دین

که در شب نمایان شمس الدین

شمس الدین محمد



رفت چون در باغ آن آتش رخی
کرد هر گل را ز غم او آتشی

تا بگلشن بنمود آن جانفشی
گشت آتش جمع چون آن کاتشی

شمس الدین محمد

حسن او نوبهار گلشن عشق

خال او جبین روشن عشق

شد از آن گل گلستان آن

خال او ست صاف درین عشق

شمس الدین ...

ای شمع حسن عارضت قربان تو
وی ماه روشن شب بود حیران تو

آن شمع پروانه بعشقت چون شمع
وان غنچه شد و بود سرگردان تو

شمس الدین

[illegible]

در آن صبح از جمال خود درویش حال
خال چینی و جانش از تحال

دل از آن صبح آمد شاد فتح غم
آن صبح آن مجمع حسن است گی عشاق

شمس الدین تحریر نمود





دل ما رفت شما و جان فدای شما
زان لعل لب و زان تبسم مگر

زیبا جمال باغ و عارض بیاض صبح است
حسن رخ ماه جبین خال خط شام

شمس الدین محمد

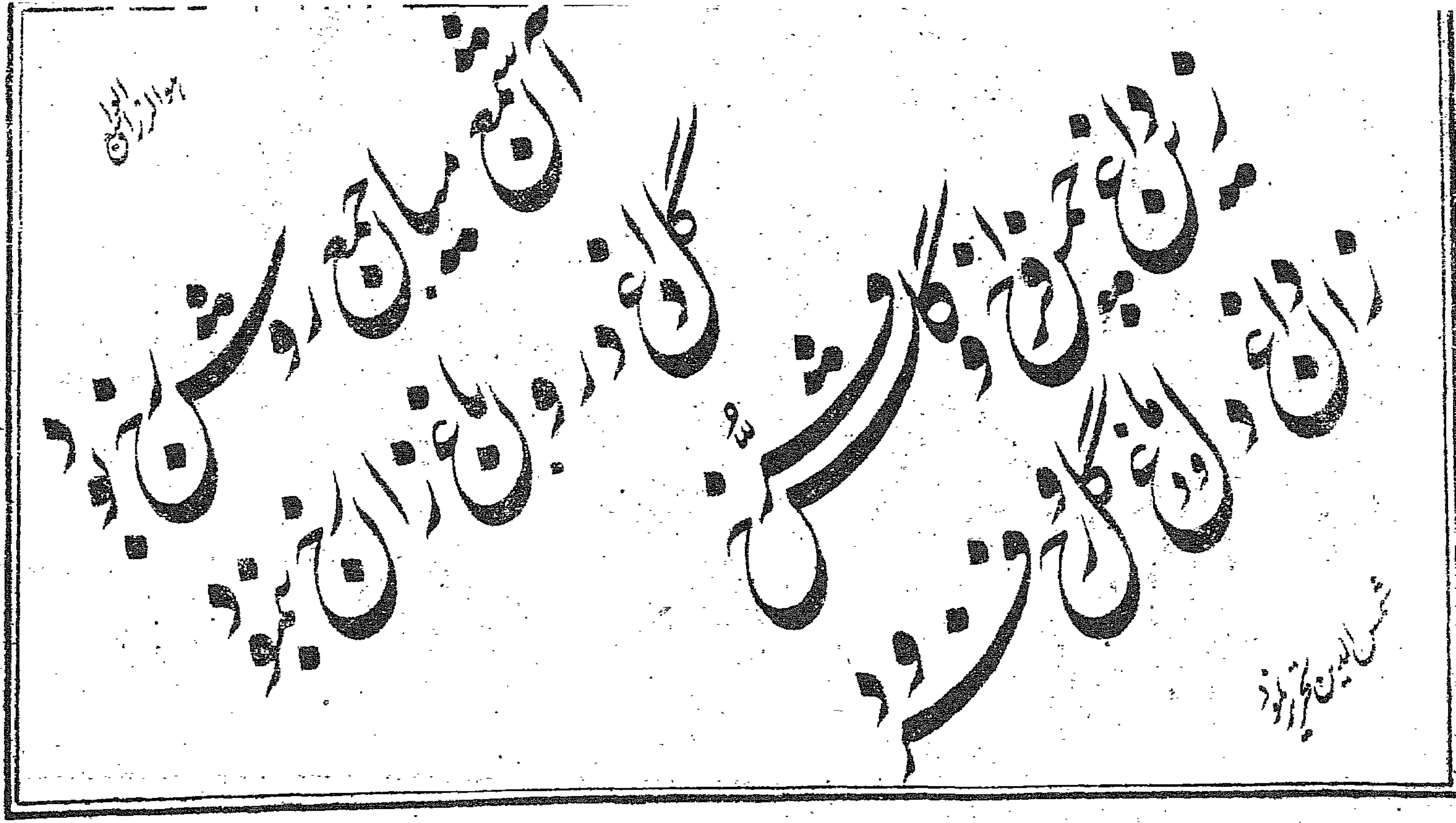
[illegible]

بفروغ حسن و جمال رخ دیدم
بجان چراغ فروزان ز جمال رخ دیدم

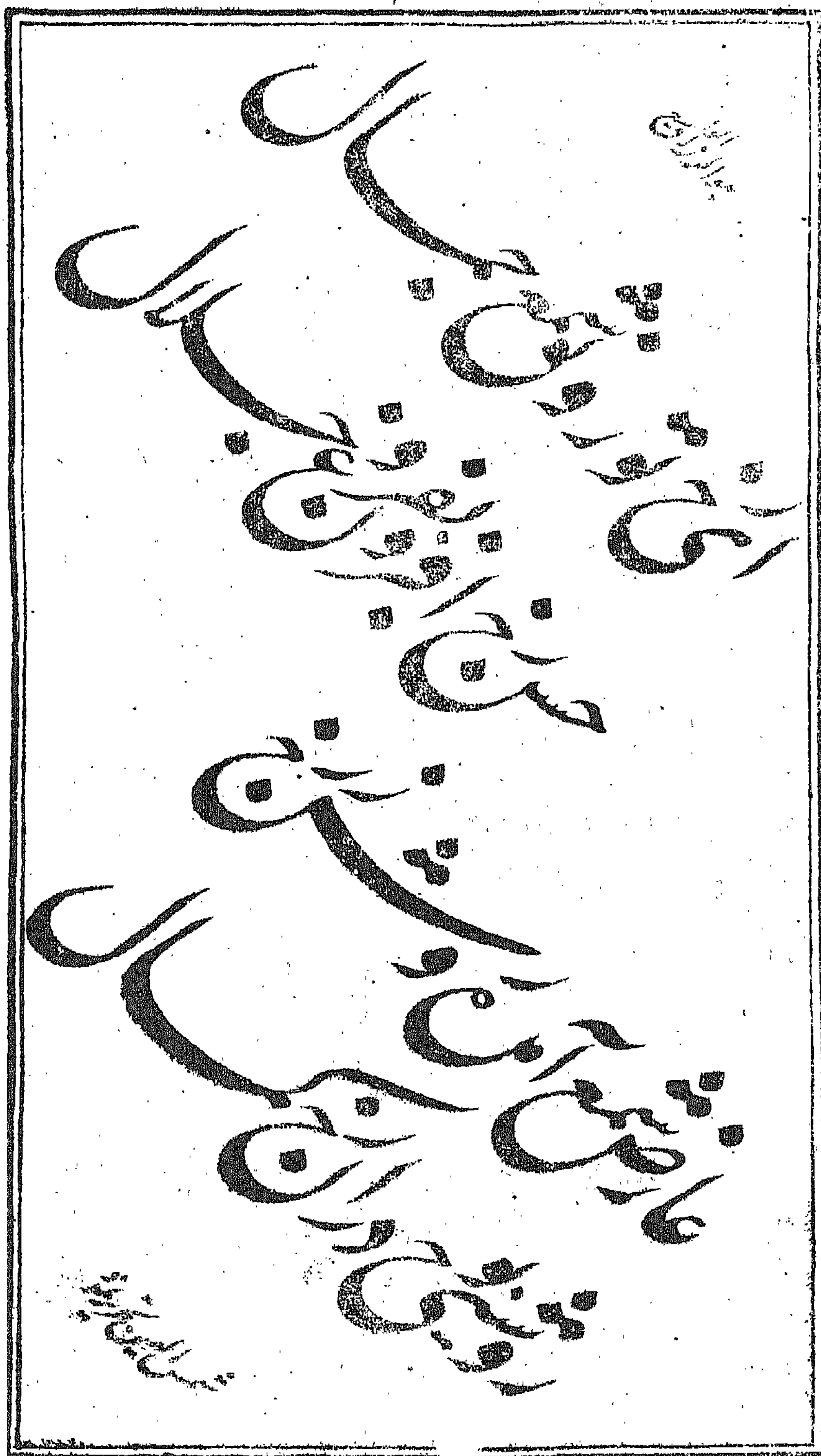
از آن فروغ بشمع دل منور شد
بسان شمع درخشان جمال رخ دیدم

شمس الدین [illegible]



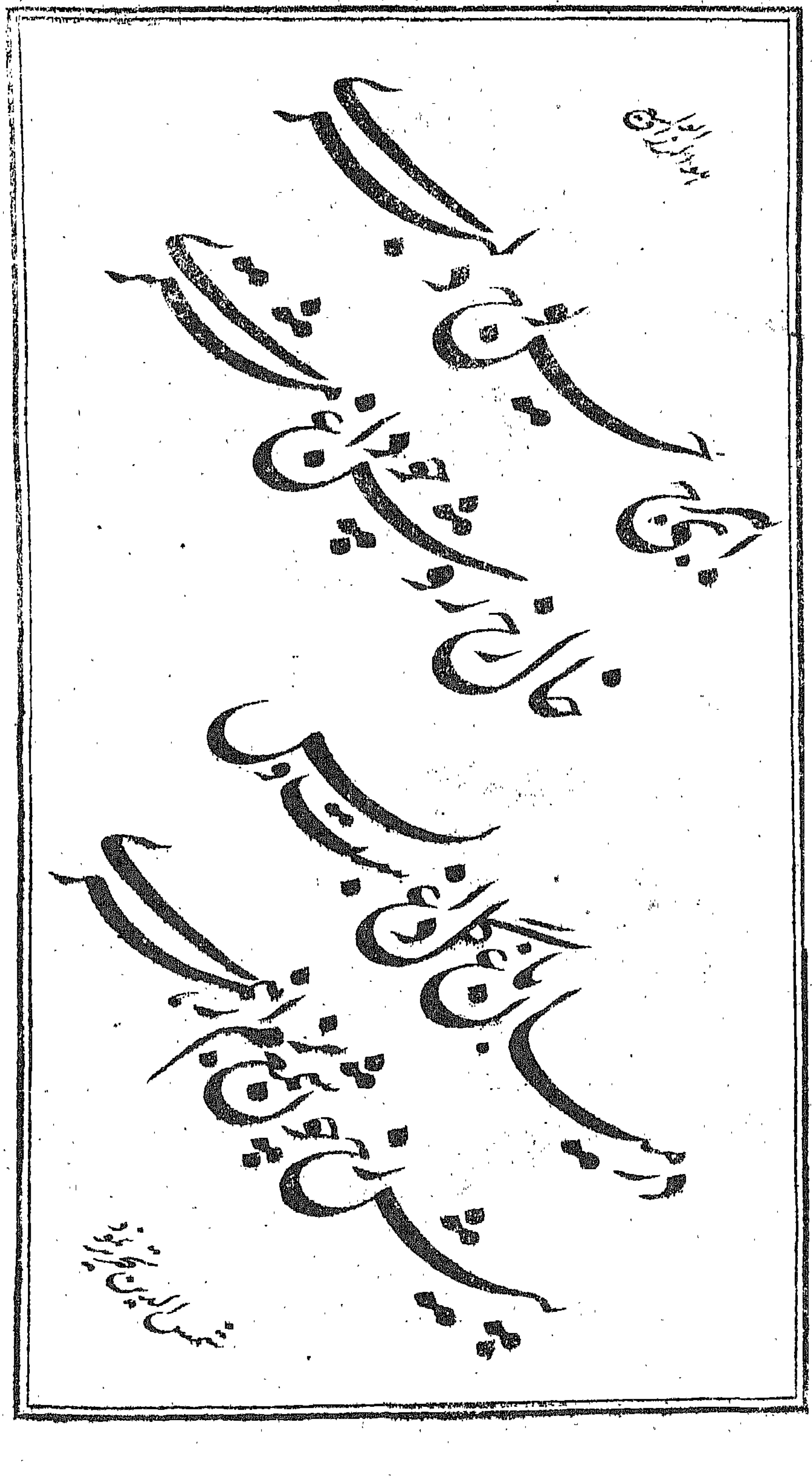






حسن تو عیان ز ماہ تابان شمع
وز گل یا چمن ز صبا جان شمع
ای لعل تو فتنہ ساز دوری باد
گل خود مست تو گلستان شمع

شمس الدین تحریر نمود



هو العزیز

ای بر غم روی شمع افروزی تو

وی بر غم جان آن افروزی تو

در جان و دل من غم تو مجلس

چون جشن غم روی شمع افروزی تو

شمس الدین محمد

نمائی رخ بسان شمع روشن
میان جسم هستی جان در تن

از آن رخ از برای نوع انسان
مجلی و دل ازوست گلشن

هو العزیز

نمیدانی وفا ای مهربان
نمیخواهی مرا ای جان جان
دلم بردی نگشتی آشنا هم
نمیداری محبت دلستان

شمس الدین محمد

بسان صبح روی‌وش آن مه‌جبین طالع
نشان صبح از نفس گلوی آن جبین شایع

زمان صبح ادنی جبین حسن صبح او
کمان صبح صادق فیض عام ساطع

شمس الدین محمد غفرله



[illegible]

صحن و فضائے چمن داغ شب و بس
گلستاں داغ شمع داغ شب و بس
آری آری داغ شد و چشم داغ
دل تہی داغ چون داغ شب و بس

شمس الدین غفرلہ

هو العزیز

ای غبار قدمت سرمهٔ چشم ما را

شوق تو سوخت بیا پیش جان ما را

زین نحو ماه و مهر پریشان گشت

شد عشق تو داغ غم هجران ما را

شمس الدین محمد زنوزی

هو الرزاق

میان جو روان دید چو جان آمد

ازان جامه بر تن تنگ آمد

بزنجیر کمرش آن جان فزا

درون دل بد چو شکن آمد

شمس الدین

سپاس بیقیاس صانع کائنات و ستایش مخترع موجودات که درین اوان میمنت نشان
از تکمیل طبع این گلستان بدیع یعنی حصهٔ پنجم مثنوی پنجهٔ نگارین که
مشحون بسخن مقطع و مقرون بصنع موشح مرصع از سخنوران معلی و منیع
اوستادان عالی طبع است بمساعی بلیغ بندهٔ کمترین مطیع اهل رفیع
محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان غفر لهما بخطاطی خوشنویس
جادو رقم منشی محمد شمس الدین صاحب در مطبع فیض مجمع نظامی بشهر رمضان
المبارک سنه ۱۲۹۹ هجری فراغ کلی طبع حاصل گردید و بچشم نظارگیان مطبوع آمده بحسن طبع رسید
وجه ختم بر خاتمه باعث مختومی این مرصع اوراق میمنت نشان
طبع خاص مطبع نظامی بود که مهر و دستخط ثبت و مرتسم نمود فقط

محمد روشن خان حنفی حاجی
محمد عبدالرحمن بن حاجی

العبد
محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان مرحوم حنفی بقلم خود